الحمد للہ کہ این ملفوظات قدوۃ السالکین شیخ شمس الحق والدین موسوم بہ
مرآۃ العاشقین
۱۳۰۳
حسب فرمایش سید محمد سعید و سید الہ فقیر و عقیدت نقش شہ الٰہی بخش تاجر کتب لاہور

قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ
الحمد للہ کہ این ملفوظات قدوة السالکین شیخ شمس الحق والدین موسوم بہ
۱۳۰۲ھ
مرآة العاشقین
سنہ ۱۸۸۵ع
حسب فرمایش جناب سید سعید عبداللہ فقیر عقیدت کیش محمد عبدالغنی تاجر کتب لاہور
در مطبع مصطفائی واقع لاہور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین و العاقبة للمتقین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین و
علی آله الطاهرین و صحابه المکرمین اما بعد هزاران هزار عجز و انکسار بجناب خالق اللیل
والنهار برازنده عروس نوبهار چونکه ما بندگان گنهگار و مجرمان تیره کار جز مایه گرد معصیت
شعار نداریم و بجز کالای تهی دستی بدست نیست لهذا ای کریم الاکرمین غفور المذنبین که
بادشاه حقیقی توئی و بازگشت نشیب و فراز بتو از ثنای کبریائی تو عقل جمله انبیا و اولیا کو
بر خاک عجز و نیاز و از صفات کمالات تو جمله خلق و کائنات مقر امیدوار بخشش کمال تو
و شفاعت انبیا و رسل علیهم السلام و اصفیا زود الکرام شده این چند ابیات از سوز دل
بحضرت ذو الجلال تو عرض نمائیم *

مناجات بجناب قاضی الحاجات

بفضل و لطف رحمانی نگاهم دار یا الله
هوای نفس و شیطانی ز من بردار یا الله

منم حیرانم و حیران تو کی فریادرس جانان
چنین تنم با دل ویران فرو مگذار یا الله

نه با دنیا بود کارم نه عقبی را خبر دارم
تمنائی نمی دارم بجز دیدار یا الله

بدرگاه تو می نالم جبین بر خاک می مالم
کرم فرما درین عالم برین بیکار یا الله

تو سلطانی تو رحمانی تو منانی تو سبحانی
هوای حرص نفسانی ز من بردار یا الله

تو بیر گشته غربت شده و دردم بحالنا
مرا غمگین درین حالت فرو مگذار یا الله

الهی وسعت تو معبودی و موجودی
بهر حالت تو موجودی بدید دار یا الله

دو دیدم وری شیطان فتادم در چهٔ عصیان | ازین زندان پر خذلان برونم آر یا الله
خداوندا گنهگارم بالطافت طهر دارم | ز چشم خود گهر بارم بحال زار یا الله
تو ستاری و غفاری تو محبوبی و دلداری | درین افلاس و ناداری منم ناچار یا الله
بفضل خویش یزدانی سعیدا تو گردانی | بزیر ظل رحمانی نگاهم دار یا الله

در ذکر نعت سید المرسلین خاتم النبیین محبوب رب العالمین جناب حبیب طٰهٰ و یٰسین صلی الله علیه و آله وسلم

بعد ثنا کبریا گوناگون اتحاف تحیات زاکیات صلوٰة طیبات بر گلبن نبوة و رسالت گلشن فتوت و بسالت اورنگ نشین بارگاه جاه و جلال صدر آرای انجمن نعوت کمال مظهر فیوضات الٰهی مصدر کمالات نامتناهی صاحب قاب قوسین خداوند کونین سلطان الثقلین سلیمان خلق نشین عالی نشان افضل الانبیاء برهان الاصفیاء مظهر عز و کمال شاهد ذو الجلال ناطق کلام الٰهی واقف اسرار نامتناهی مطلوب مظهر الوهیت مقصود لولاک لما اظهر الربوبیت حضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ صلی الله علیه و آله وسلم

نظم

یا محمد صاحب خلق عظیم | معدن اکرام و الطاف نعیم
یا محمد سرور عالی جناب | وی شفیع اکبر یوم الحساب
یا محمد پیشوای انبیاء | رهنمای اتقیاء و اولیاء
یا محمد سرو بستان هدیٰ | نو گل خندان باغ ارتضا
یا محمد مهر اوج مکرمت | اختر پرنور برج سعادت
یا محمد بحر علم من لدن | در زمانه کاشف اسرار کن
یا محمد مطلع انوار غیب | دافع ظلمات وهم و شک و ریب
یا محمد هادی دنیا و دین | ابر رحمت رحمة للعالمین
یا محمد صیقل مرآت دل | دافع گرد و غبار از آب و گل
یا محمد روی تو بدر منیر | زلف عنبر بوی تو مشک عنبیر

یا محمد منبع جود و عطا — نور بخش سینهٔ اهل صفا

یا محمد قاب قوسینت مقام — در گروه انبیا هستی امام

یا محمد چشمهٔ آب حیات — نور تو روشن جهان شش جهات

یا محمد بیکسانرا دستگیر — مقتدای هر فقیر و هر امیر

یا محمد سرور هر دو جهان — هادی دین رهنمای گمرهان

یا محمد چارهٔ بیچارگان — داروی درد همه درماندگان

نام تو روشن بعالم کو بکو — فیض تو جاریست در هر چار سو

ذات پاکت دردمندان را دوا — بهر هر بیمار داروی شفا

نور ذاتت جلوه گر در سینه ام — روشن از حسن رخت آئینه ام

ذکر تست ای محبوب حق ایمان ما — درد عشقت هر زمان درمان ما

نام تو بر هر زبان ورد زبان — در دلهای اهل دل عشقت عیان

بس توئی محبوب با مطلوب ما — در جهان مقصود ما مرغوب ما

کارسازے ما توئی ای کارساز — بادشاه دو جهان بنده نواز

ای خبر گیر گروه مذنبین — پیشوای مؤمنین و متقین

دردمندم ای طبیب انس و جان — رنج ما دریاب از فیض تپان

واقف حالم توئی در جمله حال — دور کن از دل غم و رنج و ملال

هست داروی دوا دیدار تو — تو طبیبی و منم بیمار تو

دیده ام گریان است در درد فراق — سینه ام بریان بسوز اشتیاق

یا رسول الله توئی فریاد رس — من ندارم در دو عالم جز تو کس

بیکسانرا کس توئی در دو جهان — رحم کن بر ما بحق خواجگان

یک نظر سوی من بیچاره کن — غمگساری بی دل غمخواره کن

اگرچه ضائع گشت عمرم در گناه | توبه کردم عذر من از حق بخواه
روز و شب بنشسته در حسرت سعید | تا نباشد از حضور تو بعید
ای بلند آوازهٔ تو در جهان | سرور دین افتخار لامکان
یک نظر کن بر من مسکین سعید | نیست ما را جز تو کس دیگر شهید

در مدح عارف ربانی محبوب سبحانی سراج الکاملین برهان الواصلین حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین [illegible]

آن مجمع جود و سخا و آن مخزن علم و حیا | و آن معدن صبر و رضا یعنی شمس العلا
آن ماه و ضیا شمس دین محبوب رب العالمین | آن بلبل باغ یقین و آن محرم راز خدا
آن شمس دین شمس خرد مقبول درگاه صمد | آن واقف سر احد داننده علم هدا
آن خواجهٔ دور زمان مقبول شد در دو جهان | و آن کاشف سر نهان و آن صاحب صدق و صفا
آن مقتدای عارفان مطبوع خاص سالکان | مشکل کشای عاشقان و آن ماه نور اهتدا
آن پیشوای مؤمنان و آن رهنمای گمرهان | شد جلوهٔ فیضش عیان در عرصهٔ ارض و سما
و آن عالم علم الیقین و آن شاهد عین الیقین | و آن محرم حق الیقین و آن کاشف سر خفا
سر جلال احمدی فیض کمال سرمدی | شد از جبینش منجلی نور جلال کبریا
آن رهبر اهل دو جهان آن سر کون و مکان | و آن واقف سر نهان و آن مطلع نور الهدا
ای مظهر انوار حق وی مخزن اسرار حق | وی کاشف استار حق در بزم خلا و ملا
ای قبلهٔ کونین ما وی کعبهٔ دارین ما | ای سید ثقلین ما کن بر من مسکین عطا
ای خواجهٔ روی زمین ای مهر روشن جبین | ای پیشوای مؤمنین و افتخار اولیا
ای پیشوای مقبلان و رهنمای سالکان | ای داعی دور زمان در ابتدا و انتها
ای دین و دنیای ما مشفق کرم فرمای ما | ملجای ما و ماوای ما ای مرشد و پیر ما
هستم سعید ناتوان در درد و شقت نیم جان | از نفس شیطان وارهان ای مأمن اهل بلا

نوع دیگر

ناصم تا می آن چه شمس الدین عیان شد برملا ‌‌ ‌ ‌ جلوه گر شد جابجا ہی خورشید نورِ اهتدا

شد وجودِ آن شہِ دین مظہرِ نورِ خدا ‌ ‌ ‌ اہل وصلت اہل دل اہلِ صفا اہلِ ہدا

شمس دنیا شمس دین شمسِ جہان شمسِ زمان ‌ ‌ ‌ شد منور از وجودش ہر وجودِ اصفیا

قطب عالم قطب دین قطب زمان قطبِ جہان ‌ ‌ ‌ اہل علم و اہل حلم و اہل دین اہلِ وفا

ہادی راہِ شریعت مصدرِ انوارِ حق ‌ ‌ ‌ زبدهٔ اہل طریقت پیشوای اتقیا

آن جنابِ پیرِ اعظم بادشاہِ دو جہان ‌ ‌ ‌ حجت اہل حقیقت عارف سرِّ خدا

زیر فرمانش ہمہ اقلیم دنیا سر بسر ‌ ‌ ‌ حکم جاری گشت بر آفاق دین آن منتہا

پیر اکرم آنجنابِ شاہ سلیمان زمان ‌ ‌ ‌ داد تاج فقر و تختے بر سر آن ماه لقا

دستگیرِ عاجزان شاہ سلیمان متقی ‌ ‌ ‌ ہم مشتہر شد در جہان آن مطلع نور الہدا

غنچهٔ باغ سلیمان خواجهٔ دورِ زمان ‌ ‌ ‌ کاشف سرِ دقائق عالم علم ہدا

ای شہِ شمس العلا مشکل کشا بہر خدا ‌ ‌ ‌ کن مدد بر حال زارم بی سر و پا بی نوا

کن مدد در دین و دنیا یا شہِ عالیجناب ‌ ‌ ‌ نیست ما را جز تو کس فریادرس ای پیر ما

یا جنابِ قطب عالم پیر شمس الدین ولی ‌ ‌ ‌ دستگیری کن مرا ای دستگیرِ اولیا

در خیالِ من نمی آید تمنا سے دگر ‌ ‌ ‌ جز امید فضل تو ہم نیست ما را التجا

شمس دین یا شمس دین وردِ زبانم دمبدم ‌ ‌ ‌ کن مدد یا شاہ شاہان بر سعید بی نوا

نظم در عقیده این فقیر حقیر

گر زبان کارم خدا را بنده ام ‌ ‌ ‌ از دل و جان مصطفی را بنده ام

پنجتن را من شفیع خود کنم ‌ ‌ ‌ چار یار با صفا را بنده ام

از غلامان حسین و حسنیم ‌ ‌ ‌ فاطمه خیر النسا را بنده ام

من غلامِ اہل بیت حضرتم ‌ ‌ ‌ خادمانِ مصطفی را بنده ام

دوازده صاحب امامم رهنما — هم شهید کربلا را بنده ام
چار مذهب نیز دانم معتقد — مذهب یک حنفیا را بنده ام
خاکپابوس غوث محی الدین منم — واصلان حق نما را بنده ام
خاک درگاه معین الدین منم — شیخ قطب الدین قطب حنفیا بنده ام
خادم شاه فرید الدین منم — هم نظام الدین نظام اتقیا را بنده ام
من سگ شاه سلیمان تونسیم — شاه شمس الدین شمس اولیا را بنده ام
من سعید خادمان چشتیم — انبیا و اولیا را بنده ام

اما بعد میگوید اضعف عباد الوحید سید محمد سعید بن سید حیدر شاه حسینی زنجانی حنفی چشتی بهرتهوهی جعل الله اصوله وفروعه المحشورین فی زمرة خدام الرسول علیه السلام که از سخنان اسرار امر الهی واز درر فوائد نامتناهی که از زبان دُربار ولسان گوهر نثار بدر الشریعة شمس الحقیقة ملک المشائخ سلطان الطریقت برهان الحقیقت امام العارفین سند الموحدین حضرت خواجه شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه وعن اسلافه واخلافه آنچه بسمع رسید بتوفیق حق سبحانه جمع کرده شد چون عاشق را ازین کلام که مظهر وصاف متکلم ست جمال وکمال معشوق معنوی جلوه می نماید لهذا نامش مرآة العاشقین کرده شد والله المستعان وعلیه التکلان ۱۲ التماس از ناظرین با انصاف اینکه چون بمطالع این ملفوظات خوش وقت گردند این بنده را بدعاء خیر یاد فرمایند و بعین عاطفت وصلاح ببینند زیرا که نه بر شاعری و انشاپردازی دعوی کنم و نه بر علم وفضل خود مغرورم محض این چند سخنان بباعث محبت خواجه خواجگان حضرت مولانا و مرشدنا شیخ شمس الحق والدین تحریر نمودم پس کلام عشق آمیز را بقواعد تعلق نیست چنانچه حضرت خواجه معین الدین اجمیری رحمة الله علیه میفرماید بیت عشق را با نحو یک ذره نباشد احتیاج ✤ این سخن برسعید وهی خانه می باید نوشت ✤ اگر سهوی یا خطایی ببینند

بقلم اصلاح مزین فرمایند بموجب فحوای حدیث شریف که در مشکوة المصابیح آمده
اول من نسی آدم فنسی ذریته اگرچه کلام بشر از سهو و خطا مبرا نیست لیکن هر که
بنظر اصلاح بیند عیبش هنر بنظر می آید * و خارش گل یاسمین نماید - چنانچه
شیخ سعدی میفرماید شعر اگر بچشم ارادت نگه کنی بر دیو * فرشته ات بنماید بچشم کروبی
نظم شنیدم که در روز امید و بیم * بدان را به نیکان ببخشد کریم * تو نیز ار بدی بینی
اندر سخن * بخلق جهان آفرین کار کن * بحکم حدیث شریف تخلقوا باخلاق الله
عمل باید کرد بدان ای عزیز در جمع کردن این ملفوظات چند باعث گردید باعث
اول آنکه تا از ان جناب شد آب یادگاری بماند هر که خواند سعادت یابد و فقیر را
بدعا خیر یاد آرد و در روز جزا باعث رهائی و رستگاری باشد باعث دوم که سخن آن
حضرت بهترین سخنهاست از چند وجه اول آنکه مطابق قرآن و حدیث ست دوم
دنیا را از دل مرید فراموش کند و آخرت را یاد آرد سوم دوستی حق سبحانه و تعالی
در دل مرید پیدا آید چهارم چون مرید این سخن بشنود زاد راه بی پایان اندوزد پنجم
سالکان را راه نماید و عارفان را عرفان بخشد ششم اگر مرید ضعیف بود قوی همت گردد
و طلبش زیاده شود هفتم آنکه برای تزکیه نفس و تصفیه قلب نهایت مفید ست پس نوشتن
اینچنین سخنان از واجبات دانستم باعث سوم که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وسلم میفرماید عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة چونکه ذکر صالحین باعث نزول
رحمت حق تعالی ست پس بیان سخنان ایشان وسیله نزول رحمة دانستم باعث
چهارم که محبت پیر روشن ضمیر در جانم موج میزد و همه وقت فرحت دل من از
سخنان ایشان بود مع آنکه اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ پس حسب سعی خویش سخنان ایشان
که فرحت دل و جان من بود جمع نمودم باعث پنجم که حضرت رسول علیه السلام میفرماید
مَنْ اَرَادَ اَنْ یَجْلِسَ مَعَ اللّٰهِ فَلْیَجْلِسْ مَعَ اَهْلِ الذِّکْرِ بحیثیت چون فقیر دولت حضو

اولیا ؛ در حقیقت گشته دور از خدا ؛ یعنی چونکه صحبت مردان اهل عرفان منزله
همنشینی حق تعالی ست پس موجب حصول سعادت صحبت آن ذات نوشتن این
ملفوظات را مقصود عظیم دانستم زیراکه فکر در ملفوظات اهل ذکر در تصوف و
حقیقت عین صحبت معنوی ست بآنها باعث ششم که صاحب حل جمیل
فرموده اذا غاب عنه الشیخ تخیل صورته تعظیما تفید صورته کما تفید صحبته پس
جهت حصول سعادت تصور آن ذات فکر و خیال خود را در سخنان ایشان مشغول
گردانیم تا خیال بسوی اغیار راه نیابد مولوی معنوی فرموده ای برادر تو
همین اندیشه ؛ ما بقی تو استخوان و ریشه ؛ گر گل ست اندیشه تو گلشنی ؛ ور بود
خار تو هیمه گلخنی ؛ باعث هفتم که چون سخنان صدق ترجمان آن جامع الصفات
وسیله نجات ست و بیشتر آن بیان بسبب دوری و مهجوری بهره یاب نمی گردند لهذا
بعض سخنان که از خدمت صحبت ایشان باستماع آمده بود ارقام نمودم تا همه حال
همه انافع باشند باعث هشتم که مولانا مولوی جامی علیه الرحمت میفرماید بیت
نه تنها عشق از دیدار خیزد ؛ بسا کین دولت از گفتار خیزد ؛ در آید جلوه حسن از ره
گوش ؛ ز جان آرام برباید ز دل هوش ؛ پس چون که تجلیات عشق حقیقی موقوف
بود بشنیدن حکایات محبت افزا لهذا شنیدن و نوشتن ملفوظات آن والا
صفات وسیله عشق حقیقی دانستم باعث نهم خواجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه
فرموده که چون مرید سخنان پیر خود بشنود و در قلم در آورد بعده هر حرفی که می نویسد
ثواب طاعت هزار ساله در اعمال نامه او ثبت میفرمایند و بعد از مردن جای او در
بهشت باشد و هم سلطان المشایخ خواجه نظام الدین رحمة الله علیه فرموده که از حضرت
مولانا شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز شنیده ام هر مرید که سخنان از زبان
پیر خود بگوش هوش بشنود و آنرا بنویسد او را برکات و حسنات بیش ازین متعالی

ارزانی فرماید برین امید بنوشتن ملفوظات پیر دستگیر خود مشغول شدم باعث
و باهم آنکه در روز قیامت بطفیل این سخنان از مریدان خود شمرده این خاکسار گناهگار
را شفاعت خود ارزانی نما چون اصحاب کهف به ملازمت خود نگهدارند خداوندا سگ
چند بعد خمے دوستان تو بوده او را بسبب دوستی دوستان خود در زمرهٔ آدمیان شمرده
در بهشت خواهی آورد این خاکسار اگرچه بدعوی دوستی دوستان تو بکمال رسیده
اما بطفیل خواجگان کبار و اولیای نامدار ازین کرامت محجوب مگردان و از نظر رحمت خاص
که با ایشان میسر بود محروم مکن این سخنان را وسیلهٔ غفران من و اخوان من بگردان آمین

یا رب العالمین باعث شوق زیارت خواجه شمس الحق و الدین گذارش حال خود

که در خورد سالی از حضرت والد بزرگوار چند کتب نظم تعلیم بود و بعد ازان بخدمت عالم علوم
فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول حضرت مولوی ملا سلطان احمد نقشبندی
مجددی دهلوی سپردند چند کتب صرف و نحو وغیره خوانده بودم که شوق زیارت شیخ طریقت در
دلم پیدا گشت و طریقه نقشبندیه متبع سنت نبویه و نسبته معتقد آن شدم از والد بزرگوار
به بیعت ایشان اجازت خواستم چونکه حضرت ابویم بخدمت حضرت شیخ نبی بخش چشتی
صابری سعادت بیعت و خلافت حاصل کرده بکمال ریاضت و مجاهده مشغول بودند
فرمودای فرزند ارجمند اگرچه هر دو راه مانع و مزاحم نیستیم اما مرضی من آنست که در سلک چشتیه اهل
بهشت منسلک شوی و کتاب فوائد الفواد که ملفوظات حضرت سلطان المشایخ خواجه نظام
الدین صاحب دهلوی است بمطالعه آن امر کردند لاجرم حسب الارشاد آنحضرت شب و روز
بمطالعه آن مشغول شدم اگرچه بیشتر کتب از علم تصوف در جهان موجود اند هیچ یکی
ازان لذت و شوق نیافتم چو بدین کتاب از عجز و مطالعه آن محبت خواجگان چشتیه زیاده [illegible]
پیدا شد تا آنکه درین خیال شب و روز مشغول بودے درین اثنا حضرت مامون صاحب
علی که در ریاضت و مجاهده مقامی عالی و شانی بلندی داشتند و نسبت سلوک

بحضرت نقشبندیه داشتند و میفرمودند از بسیار مردم خاص و عام شنیده ام که بزرگی
شیخ شمس الدین سیالوی از خلفای کبرای حضرت خواجه تونسوی بسیار بزرگ و
قطب وقت‌اند و در علوم ظاهری و باطنی عالم و در هدایت و ارشاد مقتدای وقت‌اند اگر
راه حق می‌طلبی بخدمت ایشان برو بمجرد شنیدن این خبر شوق زیارت آنحضرت جوش
زد اما در دلم بود که بمفصل حال آن ذات والاصفات اطلاع یابم اتفاقاً روزی
بمجلس سماع صوفیه نوشاهیه نشسته بودم شخصی الله بخش نام گفت مجلس سماع این صوفیه
مخالف حضرت پیر من است زیرا که این مزامیر میشنوند گفتم پیر تو کدام است گفت حضرت
خواجه شمس الحق والدین سیالوی پیر من است پس مفصل حال آن ذات والاصفات
پرسیدم و از فضائل و کمال ایشان بهره یاب شدم بعد ازان روزی بخدمت مولوی
غلام رسول صاحب ساکن قلعه میهان سنگه مشرف بودم که اتفاقاً شخصی بخدمت مولوی
صاحب عرض داشت که فلان بزرگ چنیوتی و فلان مرد لاهوری در منزل سلوک چگونه
اند فرمودند چنین مردان وظیفه خوان را نیک‌بخت میگویند باز گفت که حضرت
خواجه شمس الحق والدین سیالوی چگونه اند فرمودند آن شیخ کامل و مکمل اند باستماع
این گواهی اعتقاد من محکم شد و آتش عشق برکشش آمد و از حضرت والد بزرگوار اجازت
خواستم پس بآن حضرت بوسیله حبیله خود شب دوشنبه وقت نماز عشاء شانزدهم ماه جمادی
الثانی سنه سبع و ثمانین و اثنا عشر مائة هجری ١٢٨٧ بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین حاضر
گردیدم و مرا بیعت کنانیدند و آنحضرت حسب استعداد این بنده اذکار و اوراد ارشاد فرمودند
تا آنکه بهر سال دیگر اشغال و مراقبات ارشاد فرمودند حسب المقدور بتوجه آنحضرت بجای
آوردم بعد ازان بتاریخ غره ماه ربیع الاول بسنه یکهزار و دوصد و نود و چهار سال
هجری مقدس شب دوشنبه بحجره مولوی غلام محمد تونسوی گجراتی خفته بودم خواجه شمس
العارفین بخواب دیدم و شفقت بی غایت مرا کتابی عطا فرمودند و زکوة

نیز ارشاد کردند چون صبح شد پیش آنحضرت کیفیت خواب بیان کردم و تعبیر آن خواستم
فرمود کتاب مرقع و کشکول شریف درین فقیرخانه موجود اند آنرا بخوانید یعنی زکوة صفت
اسم الهی که بند حضرت غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی در مرقع مسطور اند بحسب
شرائط آن ادا کن پس همچنان کردم بعد ازان روز سه شنبه بیستم ماه ربیع الاول ۱۲۹۷ سنه
سعادت قدم بوسی حاصل شد روی سوی این دعاگو کرده شفقت بی غایت ارزانی فرمود
و نعلین شریفین و یک پیراهن خود عطا کردند و یک کلاه چهار ترکی نیز بدست خود بر سر این بنده
نهادند بعد ازان این دعاگو عرض داشت که والدین شریفین من بسبب عدم اولاد این
بنده قصد نکاح دیگر میدارند اما چونکه محبت ایشان در دلم قرار گرفته است بمصلحت ایشان
راغب نشدم و امید است که ایشان بدرگاه قاضی الحاجات دست بر داشته دعا خیر
فرمایند تا خدا تعالی عزوجل اولاد صالح عنایت فرماید پس حضرت صاحب بشفقت بی غایت
دست دعا بجناب حق سبحانه بر داشته دعا خیر فرمودند و یک تعویذ نیز بدست مبارک خود نوشته
دادند و فرمودند که بساز و برهبت زوجه خود به بند پس همچنان کردم بعد ازان بتاریخ
هفدهم ماه شعبان ۱۲۹۷ سنه روز جمعه بوقت عصر حق سبحانه بطفیل آنحضرت فرزند ارجمند
عطا فرمود و چون بعد یکسال بخدمت فیضدرجت آنحضرت مشرف شدم و خبر تولدش بیان
کردم فرمودند نام او چه داری گفتم محمد یوسف گفتند مبارک باد و خدا تعالی دیگر برادرش
نیز عنایت فرماید این ارشاد مبارک آنحضرت در دلم پوشیده داشتم که بعد ازان
روز سه شنبه چهاردهم ماه صفر ۱۳۰۰ سنه دو روز پیش از وصال آنحضرت سعادت قدم بوسی
حاصل شد مولوی غلام محمد تونسوی گجراتی و حافظ محمد دین لاهوری و امام بخش ... و سید احمد
خدمتگار آنحضرت و یاران دیگر نیز حاضر بودند روی سوی این دعاگو کرده شفقت بی غایت
کرد و از زبان مبارک فرمود که حضرت خواجه تونسوی رحمة الله یارا در باب غور پرداخت
همان تاکید بلیغ فرموده بود حسب المقدور هرچه میسر آید می کنیم چنانچه پیش شما دا نیز

باید که خدمت مهمانان بموجب طاقت خود بجا آرمی و اعراس مشایخان خواجگان نیز
بقدر توفیق ممکنی که درین امر دو امر یمن و برکت پیدا شود و اگر کسے را خدا می طلبد و
وظیفه می خواهد آنهم بگو بمی شمارا اجازت است پس همه مجلس نشینان مر گفتند مبارکباد
که آنحضرت خلافت و اجازت داد و گفتم الحمد لله علی هذا الارشاد بعد ازان شب جمعه
وقت سحر دوم ماه ربیع الاول سنه ۱۳ هجری هشتاد روز بعد از وصال آنحضرت در مقام
حضرت مولانا بمحل مقبره محمد بخش خفته بودم که بزیارت حضرت صاحب مشرف شدم باین
که چهره مبارک آنحضرت مثل قمر چهاردهم روشن و بدن مانند آفتاب درخشان بمسجد خود بر
مصلی براے امامت مستعد شدند و جمیع درویشان آستان پس آنحضرت صف بستند
هنوز تکبیر اولی نشده بود مولوی معظم دین صاحب از جانب راست نزد آن حضرت حاضر
شده کیفیت بیماری پرسیدند مگر آنحضرت نشنیدند پس این بنده نزدیک شده پرسیدم که
حال طبیعت مبارک ایشان چگونه است فرمودند بفضل الهی خیر است باز چهره خندان
و تبسم کنان فرمودند خدا تعالی ترا فرزند ارجمند دیگر عنایت فرماید عرض کردم که
قبل ازین نیز ایشان درینباب دعا فرموده است اگر بدرجه قبول افتد همین عنایت
خدا تعالی است پس بعد ازان بتاریخ چهاردهم ماه صفر سنه ۱۳ هجری روز شنبه وقت
نماز ظهر حق سبحانه و تعالی پسر دیگر عنایت کرد و نامش سید عبد العزیز نهادم الحمد لله علی
ذالک بعد ازان بهمان خواب ارشاد فرمودند که خدمت مهمانان نیز حسب الامکان
بجا می آرمی و وظیفه اسم یا حی یا قیوم بوالد بزرگوار خود تلقین نمائی پس چون بیدار
شدم پیش مولوی معظم دین صاحب واقعه خواب را اظهار ساختم مولوی صاحب
فرمود مبارک باد که در بیداری و خواب آنحضرت شمارا مامور ساخت بعد ازان اکثر
روزی بخدمت فیضدرجت آنذات والاصفات مشرف شده عرض کردم که خادمان
آستانه چنانم کز زالی براے خریدن حضرت یوسف علیه السلام ریسمان تلنیده در دست

گرفته حاضر شد و گفت اگرچه مفلس ام ولیکن در زمرهٔ خریداران او محسوب شوم خواجه
شمس العارفین سوی این بنده التفات نموده فرمود آن ضعیفه محض جهت دیدن یوسف
علیه السلام بهانه ساخته بود والا قیمت او این نبود آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند
بیت اگرچه من بسی قاصر قباشم * که در سلک خریدارانش باشم * بعد از آن دعاگو عرض
کرد که بنده نیز بهانه تدبارت ساخته بحضور ایشان می آید اما حقوق طاعت ایشان کمی
بجا می آرد لیکن امید آنست که بطفیل صحبت ایشان آمرزیده شوم چنانچه در مشکوة نوشته
دیده ام که خدا تعالی فرماید همه حلقهٔ ذاکران را بخشیدیم فرشتگان میگویند ای پروردگار
با فلان بنده گنهگار محض برای حاجتی بمیان حلقهٔ ذاکران نشسته بود خدا تعالی
میفرماید آنرا نیز بطفیل آنها بخشیدیم آنگاه فرمود آنچه گفتی حق است که در روز قیامت بدان را
بطفیل نیکان بیامرزد چنانچه شیخ سعدی گفته بیت شنیدم که در روز امید و بیم *
بدان را به نیکان ببخشد کریم * بعد از آن فرمود شخصی بر دروازهٔ روضهٔ مبارک
خواجه فرید الدین استاده میگفت عجب دربار است مردمان که می آیند گمان کنند که
به برکت حضرت خواجه صاحب آمرزیده شویم و خواجه صاحب سفیر باشند امید آنست که خدا تعالی بطفیل مردان
کرامی بیند دست پاهی خود بقرین پیش می مالند آمرزیده شوم بعد از آن فرمود خواجه ابو سعید
رحمة الله علیه سفیر مود هی چند مردان دست خود بدست من نهند امیدوارم که گاهی مرد مقبولی
بدستم من آید و بطفیل آن خدا تعالی بخشد پس این سخنان را جواب شنیدم و گفتم الحمد لله بعد

در ذکر درخواست کردن و نوشتن ملفوظات بدان ای عزیز

چند سخنان گوهر فشان از زبان صدق ترجمان حضرت مولانا شیخ شمس الحق و الدین
غزل مشتمل بر طلب عشق حقیقی تحریر نموده ام و بوسیله جمیله مولوی احمد یار ساکن یهونانی مستفاد
قادم بوسی آنحضرت حاصل کردم مولوی صاحب در حق هر فقره تجاویست بحضرت گذرانیده عرض
داشت کرد که این چند سخنان ایشان سلیمه محمد سعید تحریر نموده با پیامنکه نوشتن این

خواجه شمس العارفین مطالعه کرده فرمودند که نیکو نوشته هر عمل خیر که از بنده بوجود آید غنیمت است این عاجز
نیز عرض داشت کرد اگر اجازت باشد چند سخنان که از زبان گوهر فشان کمالی شنوم هم بنویسم خواجه
شمس العاشقین فرمود بنویس هر چه بتوانی نوشت اما حال ما درویشان چنانست که دیگری را
بترک دنیا می آموزیم و خود در پی حصول آن سعی نماییم آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند
بیت ترک دنیا به مردم آموزند ❊ خویشتن سیم و غله اندوزند بعد از ان این آیت
نیز خواندند یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ سبحان الله که مقربان
حق با وجود چندین طاعات و ریاضات خود را چنان محو و منسی فرموده که در بیشتر اوقات
میگویند مَا عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ مَا عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ و غزل معروضه خدمت اقدس
این بود غزل چون تو ای محبوب عز غوث جیلانی آمدم بر درگهت با صد نیاز ❊ ای شمس دین
شمس دنیا ذات تست ❊ روشن از علمت بر روی تو راز ❊ از سیاه بختی اندر ظلمتم کن
بر ورحم ای لب عشق با تو ❊ سر در وسالار ملک دین توئی ❊ عاجز با دوش ای کن سرفراز بعد از ان
سخنان که از زبان حقیقت بیان آنحضرت بشنیدمی تحریر کردمی و اکثرت عادت شریف حضرت
مولانا و مرشدنا آن بود که چون این خاکسار بحضور ایشان بنشستی سخنان صدق ترجمان گوناگون
بزبان مبارک راندندی حق تبارک و تعالی ذات ملک صفات خواجه شمس العارفین فیض و خیر
برکت و یادها تا ابد از سر نشر این سخنان که عین آب حیات است طالبان را سیراب گرداناد آمین یا
رب العالمین فهرست این ملفوظات بطرز مرآت مرتب کرده شد مرآت اول در ذکر نعت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم مرآت دوم در ذکر فضیلت خلفاء راشدین
آن سید المرسلین مرآت سوم در ذکر فضیلت ازواج مطهرات و اهل بیت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و تحقیق مسئله اینکه کدام افضل اند مرآت چهارم در ذکر تعظیم و تکریم سادات کرام مرآت
پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار و ... مرآت
هفتم در ذکر عقاید و اصول دین و اطاعت مجتهدین جز آن مرآت هشتم در ذکر طلب علم

مرآت سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن مرآت سی و نهم در ذکر مسئله وحدت الوجود و اوصاف حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین خواجه تونسوی ؒ مرآت چهلم در ذکر بیماری و تاریخ وفات حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین بدان امی عزیزه درین ملفوظات که مسمی هست بمرآت العاشقین هرجا که لفظ خواجه شمس العارفین بطریق اطلاق آمده مراد از آن پیر روشن ضمیر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین مراد از خواجه تونسوی خواجه خواجگان حضرت محمد سلیمان تونسوی و مراد از قبله عالم مقبول بارگاه صمد حضرت خواجه نور محمد مهاروی و مراد از سلطان المشائخ حضرت خواجه نظام الدین بداونی ست افاض علینا انوارهم بمنه و کرمه ١٢

آغاز ملفوظات

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم لک الحمد حمداً دائماً مع دوامک ولک الحمد حمداً خالداً مع خلودک ولک الحمد حمداً لا منتهی له دون مشیتک ولک الحمد حمداً عند کل طرفة عین و تنفس کل نفس الحمد لله حمداً دائماً عدد الذرات والنباتات والحجر والشجر والاوراق الحمد لله کفاره والصلوة والسلام علی سیدنا محمد نور الانوار و سر الاسرار و سید الابرار و زین المرسلین الاخیار اکرم من اظلم علیه اللیل و اشرق علیه النهار عدد ما نزل من اول الدنیا الی آخرها من قطر الامطار و عدد ما نبت من اول الدنیا الی آخرها من النبات و الاشجار صلوة دائمة بدوام ملک الله الواحد القهار و علی آله و اصحابه و اولاده و ازواجه و ذریته و اهل بیته و عترته و عشیرته و الطیبین و الطاهرین و الاخیار و خصوصاً صحابه و انصاره و اشیاعه و اتباعه و خلفائه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

مرآت اول در ذکر نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الثانی سنه سبع وثمانین و اثنا عشر مائة ۱۲۸۷ سعادت قدم
بوسی خواجه شمس العارفین حاصل شد حضرت والد بزرگوار این دعاگو میان حافظ امیر و دیگر یاران
نیز حاضر بودند خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند که اسمای شریفه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در قرآن مجید و دیگر کتب سماویه بسیار مذکور اند و یکی از آنها اسم امی است آنگاه فرمود لفظ امی
سه معنی دارد یکی آنکه خواندن و نوشتن از کسی نیاموخته باشد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همچنان بودند دوم آنکه عرب اصل هر چیز را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که اصل
همه شهرها و دیه هاست پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را حق تعالی امی فرمود که اصل همه
موجودات و مخلوقات اوست چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت تو اصل وجود آمدی از نخست
دگر هر چه موجود شد فرع تست ٭ و همچنین در حدیث آمده کل الخلائق من نوری و انا
من نور الله سوم آنکه نسبت بجانب ام القری است که مکه است پس معنی مکی بود آنگاه
فرمود که امی در شعر مراد از نگار من آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است که با وجود امی بودن
علم اولین و آخرین می دانستند و عاشقان ایزد منان را باشارات حقائق یزدانی و معارف
ربانی تعلیم کردند همدرین محل مولوی غلام حسین قریشی این حدیث خواند اوتیت علم
الاولین والآخرین بیت علمی که آموزگارش حق بود ٭ علم او بی کان مطلق بود
بعد از آن فرمود حضرت خواجه حافظ رحمة الله علیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وسلم را بمعشوق چهارده ساله تعبیر کرده و قرآن مجید را بمی دو ساله نام نهاده و صحبت آنحضرت
را صحبت کبیر و صحبت قرآن را صحبت صغیر خوانده و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
معشوق چهارده ساله و می دو ساله ٭ همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر ٭ آنگاه فرمود
که چهارده ساله باعتبار شب معراج است و دو ساله قرآن مجید باعتبار اینکه نزول او دو بار
شده یکبار از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمد و دیگر بار از آنجا آیت آیت یا سورت
سورت بر وفق مصالح بندگان نازل شده مراد از صحبت کبیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

گفته‌اند باعتبار آنکه بهترین از اولاد آدم علیه السلام اند و جمیع پیغمبران روز قیامت
زیر رایت او باشند و پناه جویند چنانچه در حدیث آمده عن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم یوم القیمة ولا فخر وبیدی لواء
الحمد ولا فخر وما من نبی یومئذ آدم فمن سواه الا تحت لوائی الحدیث و صحف صغیر
بقرآن تاویل کرده اند زیرا که بمقابل مرتبه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صغیرست و نیز با
کریم و عظیم موسوم ساخته چنانچه در قرآن مجید آورده انه لقرآن کریم و دیگر ولقد آتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم بعد از آن فرمود که حق سبحانه وتعالی آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را برای رحمت عالمیان مبعوث گردانیده چنانچه در قرآن مجید آمده وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین در تفسیر حسینی آورده حضرت رسول علیه السلام رحمت است مر مومنان را که
بدو راه هدایت یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمت است مر کافران را که بسبب وی از عذاب
استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی
بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد خواه در مکه معظمه قیام فرمودندی خواه در مدینه طیبه
خواه بر عرش معلی خواه در مقام قاب قوسین باید فرمودندی که السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین و فردا که در مقام محمود شفاعت کبری مختار و سرفراز خواهند شد امتی امتی
گویند نظم عاصیان بر گنه در دامن آخر زمان ﴿ دست در دامان تو دارند چون از جان آستین
یا سید از حضرت با نصرت نتوان شدن ﴿ چون توئی بر همه عالم رحمة للعالمین
هم درین محل فرمود شخصی مرتکب کبیره چون توبه کند گناهان وی خدای تعالی بیامرزد و هر کبیره
که حضرت رسول علیه السلام را نسبت بالحسن کند آنرا خدای تعالی نیامرزد و درین اثنا مولوی
معظم دین صاحب هرولوی این بیت خواند بیت محمد ببخشد گناه گار خلق را ﴿ ولی حق
نبخشد خطای محمد ﴿ و در معراج نامه آورده که چون بمسجد اقصی با انبیا و مرسل ملاقی شدم
هر یک محامد الهی بیان کردند من نیز حمد الهی بزبان آوردم گفتم الحمد لله

الذی جعلنے رحمۃ اللعلمین و بعثنی علے سائر الخلائق اجمعین و جعلنی بشیرا و نذیرا و
اعطانی فرقانا مجیدا و جعل امتی خیر الامم و جعلنی اولا و آخرا بعد ازان غلام حسین
قوال راگفتن این مولود اشارت فرمود سوسیت مولود شریف ای که از دست عنایت
فیض بحر رحمتی * آب رحمت سیل رحمت آب سار رحمتی * از کرم و ز زر فشانی های
تمکین و وقار * بحر رحمت کان رحمت کوہسار رحمتی * خسروی دین و دلان ما ست
محمد مصطفی * مشک رحمت خطبه رحمت نامدار رحمتی * غیرت طوبی ست قدت چهره ات رشک
ارم * نخل رحمت باغ رحمت در بهار رحمتی * بارگهت از درون و ز برون ار النعیم *
باب رحمت بیت رحمت هم جلدار رحمتی * گیسوی پیشانی تو روی تو خورشید حسن * شام
رحمت صبح رحمت هم نهار رحمتی * از بیان حمتت ای رحمة اللعلمین * نعتی ناوان چه
گوید بی شمار رحمتی * بعد ازان لختی ذکر ابتدای نزول وحی افتاد خواجه شمس العارفین بر
زبان مبارک راندکه چون وقت آمدن وحی نزدیک رسید رسول علیه السلام بر هر خرسنگی که
گذشتی ازو آواز آمدی که السلام علیک یا رسول الله تا روزی از افق آسمان فرشته را دید که
یکی پای خود بر پای دیگر نهاده استاده است و با واز میگفت یا محمد انت رسول الله و انا جبرئیل
هر طرف که در آسمان مینگریست همان صورت می دید از آنجا مراجعت نموده بخانه خدیجة الکبری
رضی الله عنها آمد و آن حقیقت بدو باز گفت خدیجه با آنحضرت گفت که این سخن بکسی مگوئی
و خدیجه نزد ورقه بن نوفل پسر عم خود رفت و گفت امروز محمد این نوع معائنه کرده است
ورقه گفت ای خدیجه مژده باد مرا که محمد پیغمبر آخر الزمان هست و این ابتدای نبوت اوست
خدیجه واپس آمده به سید المرسلین این بشارت داد بعد ازان سخن در ذکر معراج آن
حضرت صلے الله علیه و آله وسلم افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندکه رفتن آنحضرت
از مکه به بیت المقدس بحق آن ثابت شده منکر آن کافر است و عروج بر آسمان و وصول بمرتبه
قرب الهی باحادیث صحیحه مشهوره ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال است عقیده اکثر اهل

اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده معاً و در بیداری واقع شده بیت انکه گشت
تنش از جان بود به سیر و عروجش بتن آسمان بود * دران شب جبرئیل علیه السلام با چندین
ملائکه نزول نموده آنحضرت را بر براق سوار کرده باندک وقتی به بیت المقدس رسانید
و انبیا و ملائکه را امامت کرد بعد از ان بسواری براق یا به نردبان جبرئیل علیه السلام جانب
آسمان عروج کردند و در آسمان اول آدم را و در دوم عیسی و یحیی را و در سوم یوسف را و در چهارم
ادریس را و در پنجم هارون را و در ششم موسی را و در هفتم ابراهیم را دید و برایشان سلام کرد و جواب
بر وجه اکرام شنید و از انجا به سدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة رسید
و جبرئیل علیه السلام نزدیک حجاب نور از مرافقت آنحضرت باز ایستاد و از انجا تنها جمیع حجب
طی کرده بمقامی رسید که براق نیز از رفتار بماند پس بسواری رفرف تا عرش رسید و هر آن
نوبت از حق تعالی خطاب ادن منی شنید و هر نوبت آن حضرت را ترقی دیگر دست داد تا بمرتبه
دنی فتدلی رسید و از انجا بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار
فاوحی الی عبده ما اوحی استماع یافته و در وقت مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ
و درکات آن دیدند و به بیت المقدس باز آمده متوجه مکه معظمه شده کاروانهای قریش را
دیدند چون بخانه آمدند بهمان حال آب وضو جاری بود و بستر گرم و زنجیر هنوز در حرکت بود و در
عمده بن محمد الطبیب علیه السلام علی قریشی عرض داشت کرد که اهل رفض نماز پنجگانه نمی خوانند
و حجت آن که رسول علیه السلام در شب معراج هژده سال نماز نخوانده است خواجه شمس العارفین
فرمود آن کور چشمان نمی دانند که انبیا و اولیا الله را مرتبه طی زمانی و طی مکانی حاصل باشد
و این مسافت از زمین تا قاب قوسین آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به طی زمانی و طی مکانی
قطع فرمود در ساعتی مسافت هزار در هزار بود و همچنان که در ساعتی هژده ساله کردنی بود در عرصه اندک
تمام کرد یعنی آن هژده سال فی الحقیقت زمان قلیل بود پس قول اهل روافض باطل است
زیرا که فی الحقیقت هژده سال نگذشته بودند بلکه بمرتبه طی زمانی آنرا بمقدار قلیل قطع نموده

از ان حکایت عیسی علیه السلام بر زبان مبارک راند که حکیم جالینوس بعلم نجوم معلوم
کرد که نزول باران تا شش سال نخواهد بود بخدمت حضرت عیسی علیه السلام رفته عرض
داشت کرد که دعا فرمایند تا حق تعالی بارش کند حضرت عیسی علیه السلام بدرگاه خدا
تعالی مناجات کرد همان زمان باریدن باران شروع گشت و جالینوس متعجب ماند که از علم نجوم مرا
شش سال امساک باران معلوم شده بود حضرت عیسی علیه السلام فرمود نمی دانی که حق تعالی انبیا و اولیا را
علم مکانی و علم زمانی داده است اگرچه مدت باریدن بارش بعد از شش سال بود لیکن ما بعلم
لدنی و زمانی آنرا بانک مدت کشش نمودیم حکایت دوم در ذکر فضیلت خلفای
راشدین آن سید المرسلین روز چهارشنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد مولوی
سلطان محمود ناروی و نظام الدین گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند دعاگو عرض
داشت کرد که فضیلت چهار کبار مساویست یا بالترتیب خواجه شمس العارفین فرمود
فضیلت آنها بالترتیب است آنگاه این حدیث بر زبان مبارک راند افضل الناس بعد
بعدی ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی و همچنین در فقه اکبر آورده اَفضَلُ النّاسِ بَعد
رَسُولِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ اَبُوبَکرِ ن الصِّدِّیقُ ثُمَّ عُمَرُ بنُ الخَطَّابِ الفَارُوقُ
ثُمَّ عُثمَانُ ذُو النُّورَینِ ثُمَّ عَلِیُّ بنُ اَبِی طَالِبٍ رِضوَانُ اللّٰہِ تَعَالیٰ عَلَیهِم اَجمَعِینَ
همدرین محل دعاگو عرض داشت که در مشرب صوفیان نیز چه درا از دیگران افضل
میدانند پس علی کرم الله وجهه نیز پیر طریقت اند اگر ایشان از صحابهٔ ثلثه افضل بدانیم جایز
است یا نی فرمود سالکان را باید که فضیلت خلفای اربعه بالترتیب دانند و از زمرهٔ
مشایخان کبار فضیلت حیدر کرار از دیگران بهتر دانند بعد از ان فرمود که چون
حضرت رسالت مآب خرقه بعلی کرم الله وجهه عطا فرموده و راز نهانی که باظهار آن پیش صحابه
خرقه مامور بود تلقین کرده فرمودند که بجز مستحق دیگر کسی نگوئی چون آن راز در باطن
ایشان جوش زد بخوف آنکه ظاهر گردد و بویرانه نهادند و در آنجا چاه خشک افتاده بود بکناره او

سر نمود کرده آه کردند آب از ته انجاه چندان جوش زد که غلیان کرده از لب چاه بیرون آمد
بعد از ان فرمود که از خلفای اربعه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو کس صاحب سلسله
شده اند امیر المومنین ابو بکر صدیق و امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما
و سلسله فقر ایشان تا هنوز جاریست چنانچه سلسله عالیه نقشبندیه بحضرت ابو بکر صدیق
رضی میرسند و دیگر جمیع سلاسل بحضرت علی کرم الله وجهه منسوب اند دعا گوی عرضداشت
کرد تعجب می آید که دیگر هر دو یاران آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه صاحب سلسله نشدند
فرمود تعجب نیست زیرا که نعمای حق تبارک و تعالی بیحساب اند هر یک دوستان خود را بنعمت
علیحده علیحده مشرف ساخت چنانچه حضرت ابو بکر صدیق را بنعمت صدق سرفراز کرد کما
قال الله تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ در تفسیر حسینی آورده که گفته اند جاعل حا پیغمبر
علیه السلام ست و مصدق ابو بکر صدیق رض چون صدیق قصه معراج شنید گفت اشهد انک
رسول الله حقا گفت آنحضرت اشهد انک صدیق حقا و امیر المومنین حضرت عمر بن الخطاب بنعمت
عدل و شجاعت موصوف ساخت کما قال الله تعالی اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ که صفت عمر
فاروق ست و هم در حدیث آمده اَشَدُّهُمْ فِي اَمْرِ اللهِ عُمَرُ و امیر المومنین حضرت عثمان
بن عفان را بنعمت شفقت و حیا مشرف گردانید چنانکه در تفسیر حسینی نوشته که رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ نعت
ذی النورین ست رضی الله عنه که رافت و حیا و دلنوازی و وفای او مشهور ست و معروف نزد
خالق و خلائق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف و هم در حدیث مسطورست اَصْدَقُهُمْ
حَيَاءً عُثْمَانُ و امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه بنعمت طاعات و عبادات سعادت
مند گردانید در تفسیر حسینی آورده تَرٰىهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا شرح حال مرتضی ست علی کرم الله وجهه
که اکثر اوقات او بوظائف و طاعات و عبادات میگذشت مرآت سوم در فضیلت
ازواج مطهرات و ذکر اهل بیت رضی الله تعالی عنهم آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم روز سه شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد غلام محمد درویش و امام بخش

بودند برادر و عزیزان دیگر نیز حاضر بودند دعاگو عرضداشت کرد که از میان ام المؤمنین حضرت
خدیجة الکبری و ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنهما کدام را فضیلت است خواجه شمس
العارفین فرمود در فضیلت هر دو صحابه حدیث وارد شده اند مگر آنکه حضرت خدیجة الکبری رضی
الله تعالی عنها مظهر العجائب است که تولد خاتون جنت از بطن ایشان است و تولد حسنین نیز از نسل
ایشان است و جبین فاطمه رضی الله عنها چنان منور بود که حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها
پیش پیشانی مبارک او رضی الله عنها در شب تار رشته در سوزن کشیدند این اوصاف
مذکوره در فضیلت حضرت خدیجة الکبری نیز افضل اند هم در حدیث آمده عن علی قال

سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول خیر نسائها مریم بنت عمران
وخیر نسائها خدیجة بنت خویلد متفق علیه بعد ازان سخن در ذکر اهل بیت
افتاد دعاگوی عرضداشت کرد که اهل بیت کدام کس اند خواجه شمس العارفین فرمود از آیت

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت معلوم میشود که اهل بیت
ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند و از حدیث سعد بن ابی وقاص و آیت مباهله
دانسته میشود که اهل بیت حضرت علی کرم الله وجهه و فاطمه و حسنین اند و حدیث سعد بن ابی

وقاص اینست عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآیة فقل

تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا وفاطمة

وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی رواه مسلم شعر خدا بخشد این
پنجتن غرض العین * بحکم نص خبر فرض کرده بر ثقلین * چه بزرگ ذات اهم
محمد است علی فاطمه حسن حسین * بعد ازان فرمود که روزی رسول علیه السلام پلاس سیاه
بر دوش مبارک خود نهاده حضرت فاطمة الزهرا و امامین السعیدین رضی الله تعالی عنهما و علی کرم الله

وجهه را زیر آن گلیم نشاندند فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی چنانچه در حدیث آمده عن

عائشة قالت خرج النبی صلی الله علیه وسلم غداة وعلیه مرط مرحل من شعر

اسود فجاء الحسن بن علی رضی الله عنه فادخله ثم جاء الحسین فادخل معه
ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا رواه مسلم مرآت چهارم

در ذکر تعظیم و تکریم سادات کرام رضی الله عنهم شب چهارشنبه سعادت

قدم بوسی حاصل شد مولوی غلام محمد گجراتی توسوی و صاحبزاده شجاع الدین صاحب
عبایا شد درویش و سید احمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر تعظیم سادات افتاد
خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که تعظیم سید بر دیگران واجبست دعاگوی عرضداشت
کرد که اگر سیدزاده مخالف شریعت باشد تعظیم آن چگونه است فرمود بعض علما تعظیم او
جائز نیست اما نزد این فقیر بلحاظ رسول علیه السلام تعظیم ایشان باید کرد و قطع نظر از علم
و تقوی هم چنین در سفینة الاخبار خدا بخشیه متخلص بمیر بابی زنجانی که جد بزرگوار آن
دعاگوست آورده روزی علوی مست در جماعتخانه حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
در آمد شیخ برخاست یاران گفتند این علوی فاسق است فرمود فاضل است از زبان
خود که در حق شاهزاده این سخن که میگوئید نباید گفت گفتند بچه سبب فاضل است فرمود جد
ایشان را فضل داده است حرف قرآن فاضل است اگرچه در وی همه آیات قهر و وعید و نام
ابوجهل و فرعون و نمرود باشد و حکایات فرعون و ابلیس بود چون من الصدا است
افضل است همچنان سادات اگر در ایشان جمله فسق بود چون از رسول الله اند بر ایشان
کسی فضل ندارد و تعظیم ایشان برین منشا بود و جد است یکی آنکه چون برکات رسالتاند
فضل و علم و تقوی بر رسالت رجحان ندارد و دوم آنکه مصطفی ایشان را دوست داشته و
نواخته اگر در ایشان همه فسق باشد تر التعظیم ایشان باتباع رسول علیه السلام لازم آمد قطع
نظر از عمل صالح همدرین محل دعاگوی عرضداشت کرد که حدیث اکرموا
اولادی الصالحون لله والطالحون لی موضوع است یا صحیح خواجه شمس العارفین بر زبان

مبارک رانده در ان ایام که در قریه پکهڈ جهت تعلیم علم سکونت نیشد اشتم عالمی آمده بود و
شروع کرد و سادات مخالف شریعت را از روی پند و نصیحت بسیار طعن میکرد و سیدی
عالم پکهڈ وی با وی مباحثه شروع کرد و گفت تعظیم ایشان نمی کنی و نمیدانی که آنحضرت
صلی الله علیه آله وسلم در حق ایشان گفته اکرموا و وقروا اولادی فرموده است آن عالم
گفت اگرچه رسول علیه السلام به تعظیم ایشان امر فرموده اما این حدیث را ملا علی قاری
رحمة الله موضوع گفته است دیگر آنکه در حدیث لفظ لحمک لحمی وارد است نه کافر و فاجر را
و در این زمان بعض سیدان که باوصاف رفض موصوف اند از حکم لحمک لحمی بگذشته در گرداب
کافری افتاده اند پس تعظیم ایشان نیز ساقط شد بعد از آن فرمود سیدی فیض علی نام
در قریه پکهڈ آمد و چند مدت سکونت نمود و در افعال و اقوال وی هیچ خلل معلوم نگردید
مگر چون در کابل رفت اوصاف رفض وی ظاهر شد چون این خبر به دوست محمد امیر کابل رسید
حکم بقتل کرد پس حسب الحکم آنرا رسن در گردن انداخته هلاک کردند تا سه روز لاشش را در بازار
آویختند تا مردمان دیگر را عبرت حاصل گردد و هم درین محل دعاگوی عرضداشت کرد که
بعض مردم میگویند سید آنست که حسینی باشد آیا این قول راست یا نه خواجه شمس العارفین به
زبان مبارک راندند که چون سید جلال الدین بخاری رحمة الله علیه از مناسک حج فارغ شده به مدینه
مبارک رسیدند مجاوران روضه منوره آنحضرت صلی الله علیه آله وسلم از ایشان پرسیدند که
قوم شما چیست گفتند سیدم اوشان گفت علامات سیادت مثل حسن و غیره بر شما ظاهر نیست
و بسبب سفر دراز لون مبارک آن حضرت متغیر شده بود باز گفتند بگو که از قوم دیگرم
سید معروف فرمود نگویم زیراکه در زمره ملعونان داخل شوم که آن حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه آله وسلم در حق آن فرموده لعنة الله على الداخلين و الخارجين الحديث باز گفتند
اگر دعوی ایشان راست است پیش روضه مبارک آنحضرت استاده آواز کن اگر از روضه شریف آواز بشنویم
دعوی ایشان را تسلیم کنیم حسب خواهش ایشان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش روضه مبارک

ایستادہ بعجز و نیاز گفت الصلوٰۃ والسلام علیک یا رسول اللہ فی الحال از روضہ شریف آواز آمد لبیک یا ابنی بعجز و شنیدہ این آواز فیض مآب اکثر مردمان از مجاوران آن سید موصوف بیعت کردند بعد از چند مدت سکوت نمود و از انجا روان شدند بعد از مدتہا وارد مدینہ منورہ تشریف آوردند ہمہ مجاوران آستان فیض نشان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخدمت سید موصوف حاضر شدہ عرض کردند کہ باز بطریق سابق پیش روضہ مبارک آن حضرت آواز کنید تا ندا لبیک بشنویم فرمود الحال بباعث گناہان نامہ من سیاہ شدہ است شاید بنیاز من جواب فتد یا نہ چون بسیار آرزو کردند بطریق مذکور آواز کردند ہمان صورت ندا لبیک برآمد ہمہ خادمان آستان را نہایت خورمی و خشنودی حاصل شد و گفتند پیش ازین چنین آواز نازنین نشنیدہ ایم مگر بوسیلہ جمیلہ ایشان باین سعادت مشرف شدیم الحمد للہ علی ذالک ہم درین محل خواجہ شمس العارفین بزبان مبارک راندند کہ روزی سید حسن شاہ کابلی خلیفہ خواجہ توسوی پیش من حکایت کرد کہ روزی جانب سفر تشریف آمدم در قریہ اوچہ بلوٹ شب درآمد سید چراغ علی سجادہ نشین و دیگر سیدان نزد من آمدند و قوم من استفسار کردند گفتم سیدم گفتند سید نہ گو گناہ گار شوی کہ از قوم افغان شدہ بسیادت دعوی کنی گفتم اگر نسید گفتن گناہ ہست پس شما تا ہفت پشت گناہ گار ہستید کہ ہمہ خود را سید میگفتید چون دانستم کہ از گفتگوی باز نمی آیند نزدیک مکان او شان تنور آتش گرم شدہ بود خود را دران انداختم و گفتم انکس کہ دعوی سادات کند نزد من بیاید تمیع سیدان حیران و شرمسار شدند و از گفتگوی خود عذر خواستند خواجہ شمس العارفین فرمود آن سید موصوف گفتم کہ این چنین خود را بکرامت مشہور ساختن ہم در شرف صوفیان جائز نیست گفت ہیچ جائی علم نبود مرا جہتہ رہائی خود آن ہا را ملزم ساختم بعد از ان خواجہ شمس العارفین فرمود اگر شخصی سید در عبادت خدا تعالی سعی کند از دیگران ترقی کند چنانچہ حضرت خواجہ معین الدین در جہان مشہور و معروف اند و حضرت خواجہ عثمان ہرونی کہ شیخ

کبار و اولیای نامدار اند با وجود یکه پیر ایشان شیخ نامند آنها شهرت نیافتند و هم چنین حضرت
محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه را همه خاص و عام شنیده اند شیخ ابو سعید
رحمة الله که پیر ایشان است این چنین مشهور نیست بعد از ان ذکر تعبیر خواب خواجه توسوی
رحمة الله بر زبان مبارک آمد شبی از شبها خواجه توسوی بخواب دید که بر سر من زیر پای من
و چپ و راست من قرآن مجید نهاده است از عالمی تعبیر این خواب استفسار کرد نگفت مبارک
باد که تعبیر این خواب آن است که در جمیع احوال عمل ایشان بر قرآن شریف است همدرین وقت دعاگو
جانب پشت مبارک آنحضرت قبضه میکرد و سید الله بخش کهیری سر مبارک را مالش میکرد و سید رسول
شاه جیلی طرف سر سیدی دیگر جانب پایان آنحضرت نشسته بود و چند سیدان دیگر مثل
صالح شاه صاحب سلطان پوری و فیض شاه و یار شاه ساکنه چهام و سید حیدر شاه صاحب جلال پوری
و سید اکرام شاه صاحب سون اکری و سید قطب شاه و مزمل شاه و نیز دیگر سیدان که نوشتن نام
آن هر یک طوالت می شود گرد و گرد آنحضرت نشسته بودند روی سوی این درویشان آورده بود
الحمد لله که خواجه توسوی رحمة الله هر جانب خود قرآن شریف دید و ما را هر طرف همه سیدان نظر
می آیند پس شرافت این هر دو تعبیر ثابت شده است همدرین مجلس فرمودند عجب کار است در خدا آباد
که سیدان این دهات شیعه مذهب اند و ما را دشمن دانسته دشنام می دهند و دیگر سادات که
از وطن بعید می آیند در مذهب اهل سنت جماعت می باشند و اعتقاد به مشایخ هم دارند درین دیار
پیدا می شوند آنگاه فرمودند که شخصی شیعه مذهب از قوم بلوچ در شهر سکونت میداشت و در حق اصحاب
ثلاثه سخنان نالائق میگفت حتی که ما ایشان را نیز دشنام میداد گفتم عجب لیکن دو نوبت که ما را
دیده و دشنام میداد بعد از چند مدت پیشه ملازمت او تغیر شد و بیکار و ذلیل شده هلاک گردید
همدرین مجلس دعاگو عرض داشت کرد که مصنف مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز کدام کس است
فرمودند محمد غیاث نوربخش نام او بود گفتم از تصنیفات ایشان معلوم میگردد که در علم توحید بسیار
کمال بودند خواجه شمس العارفین فرمودند اینچنین علو همت سادات را پیدا شده هر کاری که مشغول

شوند بکمال میرسانند گفتم سادات این بانچ یر و صاف نظر نمی آیند فرمود آنانکه از سادات
کرام درین حسابانمی آمدند احدی از اوصاف حمیده خالی ندیدیم بلکه بهره یافته بمنزل مقصود رسیدند
آنگاه فرمود که روزی حضرت خواجه تونسوی رحمته الله علیه میفرمود هر که درین ده خاک بیاید
احدی بی ایمان نیاید بلکه بنور معرفت ایمان و بکمال سید مهدرین محل دعاگوی عرض داشت
نمود که اطلاق لفظ آل برکدام است خواجه شمس العارفین فرمود این لفظ مشترک است در میان
آل رسول علیه السلام و اولیای کرام آنگاه این حدیث بر زبان مبارک راندند کل تقی و تقی آلی

مرآت پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره رض

روز جمعه سعادت قدم بوسی خواجه
شمس العارفین حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مردلوی و مولوی نظام الدین سکنه اوچ
و یاران دیگر نیز حاضر بودند خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که بشارت بهشت مر اولاد و
ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه دیگر را نیز ثابت شده اما مشهور بروایت حضرت
عبدالرحمن بن عوف ده کس اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و
عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیدة بن الجراح و سعید بن زید چنانچه در مشکوة آورده عن عبدالرحمن
بن عوف ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و
عثمان فی الجنة و علی فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر فی الجنة و عبدالرحمن
بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة و
ابو عبیدة بن الجراح فی الجنة رواه الترمذی بعد از ان فرمود که جمیع کفار داخل
دوزخ شوند و چند کس از اینها بنص قطعی دوزخی اند مثل ابوجهل و شداد و هامان و فرعون و نمرود

مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار

شب شنبه سعادت
قدم بوسی حاصل شد میر غلام محمد سیال و غلام محمد درویش پهاهارنی و عزیزان دیگر نیز حاضر
بودند سخن در فضیلت مهاجرین و انصار افتاد خواجه شمس العارفین زبان مبارک راندند که
جمیع اصحاب حضرت رسول علیه السلام فاضل اند اما دو فرقه از اینها بزرگتر اند مثل مهاجرین

اہل و مال و وطن خود را گذاشته ہمراہ حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم ہجرت کردند و جان
خود را بر آن حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قربان کردند و فرقہ دوم انصار کہ دختران
خود بمہاجرین نکاح کردہ دادند و نصف زنہای خود را نیز بآنہا سپردند انگاہ این آیت شریف
بر زبان مبارک راندند لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ ۞ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ
إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ بعد ازان فرمود کہ پس از مہاجرین و انصار مومنان
تابعان صحابہ فاضل تر اند انگاہ این آیت کریمہ بر زبان مبارک راندند وَالَّذِينَ جَاءُوا
مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ
فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ۞ بعد ازان فرمود
کہ چند صد نفر از صحابہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باصحاب صفہ موسوم بودند اہل و مال
خود گذاشتہ برای حصول صحبت حضرت رسول علیہ السلام در یک صفہ گذران میکردند چون
اشتہای طعام و آب غلبہ نمودی بزیارت حضرت سید المرسلین مشرف شدندی پس حاجت
طعام و شراب نماندی و ہر جا کہ معرکہ شدے ہمراہ آنحضرت بودہ جہاد کردندی و بسبب
کثرت صحبت ایشان بآنحضرت از ایشان روایات احادیث کثیر آمدہ مرآت ہفتم در
عقائد و اصول دین و اطاعت مجتہدین روز آن شب شنبہ سعادت
قدم بوسی حاصل شد مولوی نور الدین ساکنہ لہا نی و نور مصطفےٰ قریشی و امام بخش نذیر و
کریم بخش نو مسلم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در عقائد اہل سنت جماعت افتاد خواجہ
شمس العارفین رو بسوی کریم بخش مذکور کردہ فرمود اول چیزی کہ بر طالبان فرض و
لازم است حصول ایمان است زیرا کہ بدون ایمان حصول معرفت رحمان حاصل نشود انگاہ

فرمود صفات ایمان ہفت ست اول ایمان آوردن بخدا تعالی که یگانه ست او را شریک
نیست و شنود و زیان مخلوقات همه از خداست دوم ایمان آوردن بفرشتگان
که آفریدگان خدا اند سوم ایمان آوردن بکتابها که از جانب خدا تعالی آمده اند همه حق
اند و راست چهارم ایمان آوردن به پیغمبران که آنچه گفته اند همه حق ست و راست
پنجم ایمان آوردن بروز قیامت که بیشک آمدنی ست ششم ایمان آوردن بر آنکه
تقدیر خیر و شر از خدا تعالی ست هفتم ایمان آوردن بزنده شدن پس از مردن
بعد ازان دعاگو عرض داشت که باریدن باران از کجا می آید و بچه طور بابنده خواجه شمس
العارفین فرمود که اهل شریعت میگویند که بر آسمان دریاییست عظیم چون خدا تعالی
خواهد که بارش کند مهتر میکائیل را حکم فرماید که این قدر باران در موضع فلان باید کرد
میکائیل حکم بجا آرد و همچنین جبرائیل علیه السلام را بر رویانیدن نباتات و کلهای اشجار
و غیره موکل ساخته است و عزرائیل علیه السلام را قابض ارواح مخلوقات معین کرده و
اسرافیل علیه السلام را بر نفخ صور موکل نموده بعد ازان فرمود جمیع انبیا فاضل تر اند
از ملائک خواص و ملائک خواص فاضل تر اند از خواص مومنان و خواص مومن فاضل تر اند
از عوام فرشتگان و عوام فرشتگان فاضل تر اند از عوام مومنین بعد ازان فرمود
ارکان ایمان دو چیز ست اول اقرار کردن بزبان دوم تصدیق کردن بدل الکافر فرمود
احکام ایمان هفت ست چون کافر ایمان آورد اول جان او از کشتن خلاص باید دوم مال
او از گرفتن خلاص گردد سوم فرزندان او از برده شدن مامون گردد چهارم از
ناحق رنجانیدن خلاص یابد پنجم گمان بد کردن بر وی نشاید ششم شبوبیت گناه همیشه در
دوزخ نماند هفتم به برکت ایمان آخر به بهشت برسد بعد ازان فرمود شرائط ایمان
نیز هفت ست اول هستی خدا را بالغیب باور کردن و همچنین بهشت و دوزخ را غیب باور
کردن با جملگی امور آخرت دوم علم غیب را خاصه خدا تعالی دانستن سوم حلال را

صفات ایمان

ملائک

ارکان ایمان

احکام ایمان

شرائط ایمان

حلال اعتقاد کردن چهارم حرام را حرام اعتقاد کردن پنجم از عذاب خدا تعالی
ترسناک ماندن ششم از رحمت خدا تعالی امیدوار بودن هفتم باختیار خود ایمان
آوردن بعد ازان فرمود اصول دین چهار اند آیه و حدیث و قیاس مجتهد و اجماع
است هر کس که ازین چهار بیرون رود و انکار کند کافر گردد و طاعت ائمه مجتهدین علما نیز
بآیت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فرض گفته اند بعد ازین
محل مولوی نورالدین عرضداشت کرد که فرقه غیر مقلدین مراد از اولی الامر بادشاه اسلام
میدانند خواجه شمس العارفین فرمود که عبارت از اولی الامر صلحا و اتقیا اند که جامع جمیع اوصاف
حمیده باشند و قرآن و حدیث را بخوبی دانسته باشند همچنین شاه عبدالعزیز دهلوی
در تفسیر آیت فلا تجعلوا لله اندادا نوشته که کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا فرض ست
شش گروه اند ازان جمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق وجوب
لازم الاتباع ست بر عوام زیرا که فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشان را میسر است
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انگاه فرمود بادشاه دو جهان از
خدا اند که جمیع امور زیر فرمان ایشان اند بخلاف بادشاه ظاهری که بامور دنیا مشغول باشد
هاهمدرین محل حکایت فرمود که روزی اورنگ زیب بصحابت نواب سعدالله خان بخدمت
میان میر صاحب رحمة الله می آمد اتفاقا میان صاحب آنوقت از جامه خود سپش میجستند
خادمی عرض کرد که بادشاه بخدمت شما می آید بسر خود نهادند فرمودند نمی دانستم که کدام سپش
هست چون شاه موصوف نزدیک سید هیچ التفات نکرد نواب سعدالله خان عرضداشت
کرد که تعظیم بادشاه چرا نکردید فرمود عجب کاریست که رزق خدا تعالی بخورم و جمیع حاجات
از و بخواهم باز سوی دیگری التفات کنم بعد ازان فرمود اجماع امت آنست که علمای دین
بتن برامری از امور دین اتفاق کنند چنانچه در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله تعالی
عنه اداى بیست رکعت تراویح به جماعت مقرر شد و جمیع علما حضرت عثمان رضی الله عنه

همراران مجمع بودند تا حضرت علی کرم الله وجهه نبودند چون آمدند دیدند که قنادیل در مسجد
روشن نهاده جماعت تراویح قایم شده فرمودند قایم کند خدا تعالی اعمال حسنه ترا چنانچه قایم
کردی تو سنت رسول علیه السلام را آنگاه این حدیث شریف بر زبان مبارک راندند لا تجتمع
امتی علی الضلالة بعد ازان فرمودند فرقه روافض و غیر مقلدین قیاس و اقوال خود را
مطابق نص و حدیث شمارند از آنکه علم ایشان باطل است زیرا که این هر دو فرقه از قیاس مجتهدین
و اجماع امت منکر اند و در حق ایشان طعن می کنند بعد ازان فرمودند سالک را باید که چون قصد
سلوک و ورع کند هم از مذهب واحد کند و لیکن احسن مذهب حنفی است و فایده اش اعم و اتم باشد اختیار
کند و هر که ازین راه بادیه دیگر اختیار کند عبث و یاوه باشد و از راه مصلحت بیرون افتد بعد
ازان فرمودند که اگر شخصی برای تحقیق مسئله شرعیت تحقیق نمود حضرت خواجه تونسوی رحمة الله علیه آمدی
عالمان دین و مفتیان شرع متین ارشاد می فرمودند عمل ما درویشان باحادیث صحیحه علی الاطلاق درست است
مگر آنکس که معرفت حدیث و طریقه استنباط مسائل کما حقه نداشته باشد عمل بالحدیث جایز نیست
پس ایشان را لازم است اگر تحقیق مسئله کنند از کتب فقه حنفیه نمایند زیرا که استنباط مسائل ایشان از
آیت و حدیث است مطابق هر دو بدان ای عزیز باعث ضلالت و گمراهی اکثر مردمان
درین زمان همین است که در حق فقهای عظام و فقرای کرام و کتب آنها طعن کنند چنانچه در باب فقها
لفظ بی وقوف و اصحاب الرای و بجای لفظ فقه بیکم میگویند و منکر اند از استعانت اولیا و معجزات
انبیا و طریق خود را بحدیث منسوب کنند و حال آنکه احکام احادیث از ناسخ و منسوخ و ضعیف
و قوی و طریقه استنباط کما حقه نمیدانند پس مخالف آن عمل کنند نقل است از [illegible] در کرامت غوث الاعظم
افغان صاحبزاده محمد [illegible] که اکثر مردمان منکر کرامت اند میگویند که کرامت کشتی برآوردن
حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی خلاف و دروغ است زیرا که چون حیات
دیگر شد باز ممات نباید پس اهل آن کشتی باز مردند معلوم شد که محض این کرامت دروغ
است خواجه شمس العارفین فرمود آن حیاتی که باقی است در روز قیامت باشد نه در دنیا زیرا

چنین کار از اکثر اولیای ما مدار بظهور آمده چنانچه حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی را شنیدن
غزل کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان از غیب جان دیگر است ٭ حالت فنا حاصل شده چون
قوال مصرع اول گفتی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردی باز بحالت اول
زنده شدی چون ساعت اجل نزدیک رسید مصرع ثانی از زبان قوالان فراموش شد پس حضرت موصوف
از دار فانی بدار باقی رحلت نمود پس ازینحالت معلوم گردید که حیاتی بعد مماتی هم از قبیله کرامات
است همدرینمحل سخن در ذکر عزیر علیه السلام افتاد خواجه شمس العارفین فرمود در تفسیر حسینی می آرند

ذکر حضرت عزیر علیه السلام

روزی حضرت عزیر علیه السلام بر خر سوار شده توجه به بیت المقدس نموده بود که بده فرسخ از ایلیا
بود رسید پس موضعی ویران دید اما درختان با میوه دار بود و قدری انجیر بچید و مقداری
انگور گرفت و در سایه قرار کرده چند انجیر بخورد و باقی نیز در خود داشت و انگور را بفشرده پاره
بابها سید ملقیه در ظرفی ریخت و خر که داشت پیش وی بست و تکیه بدیوار کرده بسوی ده ویران
می نگریست چون آن خرابه ویران دید گفت أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا یعنی چگونه
زنده گرداند این ده را خدا تعالی یعنی چگونه آباد کند بعد از خرابی او و باشندگان او را چگونه زنده
گرداند بعد از مردن ایشان پس بمیرانید او را خدا تعالی همان تفکر و تامل با مدت صد سال
خر او نیز بمرد چون پیغمبر بسوی خر در رفت چه دید که سه صد مردمان مرده اند بجناب باری تعالی
مناجات کرد که ای خداوند کریم این کسان را بقدرت زنده گردان پس بمجرد دعا کردن او همه
مردگان زنده شدند بهمان صورت که بود بعد ازان همدرین سخن در ذکر ابراهیم علیه السلام

ذکر حضرت ابراهیم علیه السلام

افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند که در تفسیر حسینی می نویسد روزی ابراهیم علیه السلام
گفت ای پروردگار من بنما مرا قدرت کامله چگونه زنده میگردانی مردگان را گفت آیا تو ایمان
نیاورده که من مرده را زنده میکنم گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام ولیکن این سوال کردم
تا آرام بگیرد دل من بمشاهده چگونگی آن گفت خدا اگر معاینه این حال آرزو داری پس بگیر
چهار عدد مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس پس ایشان را ذبح کن و گوشت و پوست

وعظام ایشان کوفته با یکدیگر بیامیز نگهدار سرهای ایشان در دست خود نگهدار وآن گوشت
پوست کوفته را چهار حصه کرده بر چهار جبال جدا جدا بنه و هر یکی مرغی را بنام ‌ی‌ بخوان حضرت
ابراهیم علیه السلام همچنان کرد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز کرد که ای کبوتر و ای طاؤس
وای زاغ وای خروس بسوی سرهای خود بیائید بفرمان ایزد سبحان بمجرد قول اجزای هر یک
از دیگری جدا شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود
بر زمین دویدن گرفتند پس آن پرندها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام می دویدند و از آنجا پرواز
کرده بسوی سرهای خود که در دست وی بود پیوستند بعد ازان فرمودند روزی فیما بین
ابراهیم علیه السلام و نمرود مردود سوال جواب شروع گردید ابراهیم علیه السلام گفت خدای
من نیست که مردگان را زنده کند و زنده را مرده سازد نمرود جواب داد و من نیز همین قدرت
دارم مرده را زنده و زنده را مرده میکنم و شخصی قیدی آنجا را رها کرد و مرد زنده را هلاک
کرد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت خدای تعالی من آفتاب را از جانب مشرق طلوع برآرد
تو آنرا از جانب مغرب برآر پس برین سخن لاجواب و مبهوت گشت بعد ازان این
آیت شریف بر زبان مبارک راندند قوله تعالی اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ فَاِنَّ اللّٰهَ یَاْتِیْ
بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِیْ كَفَرَ بعد ازان
سخن در ذکر سلیمان علیه السلام افتاد فرمود چون لشکر سلیمان علیه السلام بوادی نمل در رفت
نمود نمله لشکریان خود را حکم داد که حضرت سلیمان علیه السلام درین میدان می آید باید که در
سوراخهای خود سکونت ورزید تا از پای کسی لشکریان محفوظ باشید بعد ازان این آیت
شریف خواندند قوله تعالی یَا اَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوْا مَسٰكِنَكُمْ لَا یَحْطِمَنَّكُمْ
سُلَیْمٰنُ وَجُنُوْدُهٗ وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ بعد ازان سخن در کرامت و شرافت حضرت
غوث الاعظم سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه افتاد صاحبزاده محمد دین صاحب دام الله
بقائه عرض داشت کرد که اکثر مردمان میگویند چون حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج از زبان درفشان فرمود یا غوث کد تحی

قَدَمِی هٰذِهِ عَلٰی رَقَبَتِکَ وَقَدَمُکَ عَلٰی رِقَابِ کُلِّ وَلِیِّ اللّٰهِ پس چون محبوب سبحانی باین سعادت و این موصوف شدند فرمودند قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم بر گردن من ست و قدم من بر گردن جمیع اولیا باشد پس هر یکی این قول را مقر شدند و صدق آوردند اما شیخ صنعان ازین امر و گردانید آیا این قصه راست ست یا نه جواب آنکه حضرت شمس العارفین فرمود این چنین ذکر شیخ صنعان در کتب معتبر ندیده بلکه حضرت مولانا مولوی جامی قدس الله سره السامی در نفحات الانس و شیخ عبدالحق در اخبار الاخیار می نویسند که چون حضرت شیخ عبدالقادر سلطان محی الدین بر منبر سوار شده وعظ میکردند سه هزار عالم نامدار و سیصد و سی و یک ولی در محفل آنحضرت موجود بودند پس آنحضرت از زبان گوهرفشان ارشاد فرمود که قدم حضرت رسول علیه السلام بر گردن منست و قدم من بر گردن کل اولیا باشد همان ساعت مردی کامل قدم مبارک آنحضرت گرفته بر دوش خود نهاد پس بنا بر وجود تسلیم کردن چند هزار عالم ربانی و اولیا صمدانی گردن نهادن شیخ صنعان ثابت نگردیده بعد از ان سخن در ذکر امام غزالی و جلال الدین رومی رضی الله تعالی عنهما افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون حضرت رسول علیه السلام در شب معراج بر فلک چهارم با موسی علیه السلام ملاقی شدند فرمودند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل از این سخن در دل موسی علیه السلام تعجب آمده گفت میخواهم که عالمی از امت ایشان ببینم حق تعالی روح مبارک حضرت جلال الدین رومی رحمة الله پیش موسی علیه السلام حاضر کرد و فی ما بین ایشان گفت گو گوناگون پیدا آمده باز فرمودند که اکثر اهل علم برانند که روح امام غزالی رحمة الله حاضر شده و موسی علیه السلام گفت السلام علیکم امام غزالی جواب داد و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته موسی علیه السلام گفت جواب سلام و علیکم السلام بود نیز یاده کلام چرا گفتی گفت زیاده نیست بلکه مضاعف ثواب است باز موسی علیه السلام گفت تا

ذکر شیخ صنعان

تو حیثیت امام غزالی رحمة الله علیه گفت محمد بن محمد غزالی باز موسی علیه السلام گفت
که من فقط نام تو استفسار نموده‌ام نه نام پدر تو پس گفتن نام پدر چه فائده بود امام صاحب
جواب او که تو در جواب سوال باری تعالی وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ چرا زیاده کردی هم
گفتی هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ بلکه جواب
هی عصای کافی بود و فوائد آن حق تعالی را معلوم بودند که خالق عصای و فوائد
او بود نیز باظهار توجیه حاجت بود حضرت موسی علیه السلام گفت که چون از جانب حق تعالی
ندا آمد وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ دانستم که این سوال منجانب عالم الغیب والشهادة
محض بجهت استیناس دل من است پس باقتضای حال این مقال زیاده کردم امام صاحب
گفت که چون شما مرا برای الله الطلب نمودید پس من نیز باظهار حال خود این الفاظ گفتم چون
موسی علیه السلام این جواب شنید مرتبه علمای امت محمدی را تسلیم کردند باز خواجه شمس العارفین
فرمود مرتبه امام غزالی از صحابه و تابعین و تبع تابعین ادنی‌ست چون ولی را این مرتبه
باشد رتبه علی خود عالی خواهد بود و بعد از آن سخن در عقیده حضرت مخدوم جهانیان جهان‌گرد
گذشت رحمة الله افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مخدوم رحمة الله بحضور
روضه متبرکه سرور کائنات خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم رسیده عرض کرد که از مدت
دراز اشتیاق عرفان آن حق سبحانه میدارم از روضه شریف آواز برآمد که ای فرزند از حضرت
بولایت هند در دهلی مردی کامل حال مقبول بارگاه ذو الجلال از مریدان سلطان المشایخ
خواجه نظام الدین بداؤنی نصیر الدین نام ملقب به چراغ دهلی مشهور است از وشان طلب
تو حاصل خواهد شد سید موصوف حسب ارشاد سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم منزل
بمنزل در شهر دهلی رسید و کلوخی چند برای استنجا آنحضرت بر رخسار خود سائیده نذر گذرانید
نموده آداب تسلیمات بجا آورده احوال خود ظاهر نمود آن جامع الصفات حسب الاشارت
آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم شیخ موصوف را نعمت باطنی عنایت فرموده و بعد از چند

مدت یک جامه کهنه تبرک داده رخصت فرمود بعد ازان سخن در حسن اعتقاد افتاد
همدرین محل حافظ امیر حاضر شد شکایت کرد که افسوس از تحصیل علوم بی بهره ماندم خواجه شمس العارفین
فرمود غم مدار که اکثر مردمان با وجود تحصیل علوم از قرب حق سبحانه و تعالی محروم شده اند زیرا
که اصل علوم حسن اعتقاد است پس طالب صادق را باید که در حصول حسن اعتقاد سعی بلیغ نماید و
در طاعت شیخ ظاهر و باطن جهد ورزد و مشغول اوراد تا حق جل جلاله گوناگون علوم در دل او عطا فرماید
چنانچه مولوی معنوی میفرماید بیت چون کنی خدمت بخوانی یک کتاب علمهای نادره
یابی ز جیب بعد ازان همدرین محل خواجه شمس العارفین فرمود که حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله
علیه بعجز و نیاز بجناب ایزد متعال التماس نمود که ای خداوند کریم این بیچاره مفلس را حسن زبان
علمی نصیب بکن که به برکت آن عام من بجناب تو مستجاب شود روزی حضرت خواجه حبیب عجمی
مرید ایشان امامت میکردند بعضی رفقا گفتند خواجه حسن بصری تشریف ارزانی فرمودند ایشان
اقتدا نکردند ازین جهت که آن قرآن صحیح نمی خواندند از غیب آوازی شنیدند که ای دوست
من آن علمی که میخواهی که بباعث آن مستجاب الدعوات شوی همین بود که پس حبیب عجمی اقتدا
کنی لیکن آنرا فوت کردی و آنرا جاهل دانستی حالانکه عقیده او بجناب من از تو زیاده تر است
پس ازین حکایت حافظ امیر را تسکین خاطر حاصل شده بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین از
جان و دل مشغول گردید بعد ازان سخن در باب اعتقاد پخته افتاد خواجه شمس العارفین بر
زبان مبارک راندند که سالک را باید که همه حال اعتقاد خود را محکم دارد که اصل سلوک اعتقاد است
بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش
کرا بسوزد گر بولهب نباشد بعد ازان فرمود کفر در اصطلاح صوفیان بمعنی اعتقاد پخته
است که هرگز زائل نشود و تشکیک نشکند مراد از آتش مصائب و شدائد دنیاست و
مراد از ابولهب عاشقان حقیقی که تحمل بلا میکنند بعد ازان سخن در عقیده حضرت
امیر خسرو افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که روزی شخصی بحضور سلطان المشایخ حضرت

شیخ نظام الدین آمد وچیزی نخواست سلطان المشایخ فرمود هرچه درین روز آید نذر اخواهیم داد
اتفاقا دران روز هیچ چیز نیامد باز دوم روز عرض کرد سلطان المشایخ همان طور فرمود
آن روز نیز چیزی نیامد باز سوم روز عرضداشت کرد خواجه موصوف نعلین شریفین
حواله‌اش کرده رخصت فرمود چون بمیان راه با خواجه امیر خسرو که مال سوداگری بقدر
چهار لکهه بر شتران بار کرده می آمد ملاقی شد پرسید از کجا می آئی گفت در دهلی شریف
بخدمت سلطان المشایخ جهت حاجت دنیوی رفته بودم دو سه روز ماندم چیزی نیافتم آخر
خواجه صاحب نعلین مبارک خود عطا فرمود چون این خبر در گوش امیر صاحب رسید فرمود اینرا
می فروشی گفت آری فرمود قیمت این چیست گفت هرچه عنایت فرمایند همه مال چهار لکهه
بار کرده مع شتران بوی داد ونعلین مبارک ازان گرفته در جامه پیچیده و با دب کمال بر سر بسته
بخدمت سلطان المشایخ آمد حضرت صاحب پرسید که چیزی فائده در تجارت شده امیر
صاحب عرض کرد غریب نواز آن قدر که منافع این بار حاصل گردید گاهی نشده است و کیفیت
خرید نعلین مبارک بیان نمود خواجه صاحب فرمود بسیار ارزان خریدی حسب اعتقاد تو اگر مال
دو چندان دادی کمتر بودی بعد ازان فرمود که از گرمی عشق قمیص امیر خسرو صاحب از جای دل
سوخته بودی همه درین محفل دعاگوی عرض کرد این چنین عشق بچه طور حاصل آید فرمود
قوله تعالی ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء باز امام بخش نذر بردار عرضداشت کرد
با اشتغال واذکار حاصل نمیشود فرمود به برکت اشغال خطرات نفسانی و وسواس شیطانی
دور شوند اما حصول عشق محض از کریم وهبست بعد ازان سخن در ذکر جن و انس افتاد حبیب
غلام علی عرضداشت چنانچه بنی آدم را تکلیفات بباری ذلت لاحق شود عالم جنیان را هم
باشد یا نه خواجه شمس العارفین فرمود عالم جنیان در جمیع امورات با بنی آدم موافق اند تا آنکه
بعضی ازان برسالت حضرت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم ایمان آورده‌اند همه درین محل فرمود
پیدایش فرشتگان از نورست و جنیان از نار ولهذا شیطان در گرداب غرور افتاد طوق

لعنت در گردن او شد و انا خیر منه گفت و از شرافت سجدهٔ آدم علیه السلام باز ماند بعده تحلیل
فرمودند در حوالی کوه قاف زمینی ست که از کوه قاف هفتاد حصه زیاده است و باز دیگر
گرد او زمینی ست از سیمین این هفتاد حصه زمین اول زیاده است و باز گرد او زمینی دیگر ست
از نقره که هفتاد حصه زیاده است از زمین سیمین باز گرد آن زمینی ست از زر و آن هم فراخ
تر است و بران قومی سکونت میدارد و از تکلیفات هر دو جهان فارغ ست و از احوال
ابلیس هم بی خبر و عذاب موت و حشر و غیره ایشانرا هرگز نخواهد شد و آخر نیز داخل بهشت شوند
پس ازین خبر همه حاشیه نشینان متعجب ماندند آنگاه فرمودند تکلیفات بیماری و جانکنی و عذاب
جان کندن و عذاب قبر و حشر و ترازو و ورود دوزخ و غیره هر بنی آدم را شامل ست و اما
اهل ایمان از بشفاعت حضرت رسول علیه السلام داخل بهشت کنند بعد ازان شد هشتم در طلب
علم و فضیلت آن روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی احمد شکر پوش صاحب
و سید الحج شاه سلطان لودی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طلب علم افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود که در طلب علم سعی بلیغ باید کرد و بعد ازان این حدیث بر زبان مبارک راندند حدیث
اطلبوا العلم من المهد الی اللحد بعده درین محل سید الله بخش عرضداشت که سالک را
چند قدر علم ضروریست خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که کتاب کنز الدقائق بتمامی
خوانده باشد باز سید مذکور عرضداشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه
میفرمایند که اگر سالک علم صلوة پنجگانه خوانده باشد هم کافیست حضرت مولانا فرمود گرچه
همین قدر کافیست مگر در خاندان ما اولیتر وظیفه خواندن علم ست چنانکه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم در غیاب تاکید فرموده من تزهد بغیر علم فقد مات
کافرا او جن جنونا و هم بزرگی فرموده بیت اگر بی علم کاری پیش گیرد
شود کافر و یا دیوانه میرد و هم فرمودند دو رکعت عالم با عمل از عبادت تمام مخلوقات بی
علم بهتر ست باز سید مذکور عرضداشت که اکثر مردمان به نیت مضر بودن محترز شدند

در طلب علم و فضیلت آن

میخوانند نه برای رضای رحمان پس این چنین علم چه فائده می بخشد خواجه شمس العارفین فرمود علم جهت رضای رحمان باید خواند نه برای رضای شیطان زیرا که علم بدون خلوص نیت فعل شیطانی ست باز سید موصوف عرض داشت چونکه در ذکر جهر و خفی و دیگر وظائف خلاص حاصل میشود در خواندن علم چگونه حاصل میشود خواجه شمس العارفین فرمود اگرچه بجز خلوص نیت عمل مقبول نیست مگر ترک آن عمل صالح هم فعل شیطانیست که مقصود او همین ست که مردمان از علم بے بهره و ور نشوند نعوذ بالله منها بعد ازان فرمود هدایت یافتن بر علم موقوف نیست چنانچه حق تعالی میفرماید قوله تعالے والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم و دیگر آنکه اگر مدار هدایت بر علم منحصر بودی شیطان لعین با وجود چندین علم ملعون نگشتی بعد ازان شخصے طالب العلم عرض کرد که شوق خواندن علم بسیار هم اما لاچارم که والد بزرگوار من ضعیف سنت و اجازت هم نمیدهد که در جای رفته بخوانم هرچه درین باب فرمایند بجا آرم فرمودند برادری دیگر واری گفت لنے فرمود اگر کدام وجهی دیگر برای آرام و خدمت او میانی علم بخوان والاحقوق والدین بر جمیع حقوق مقدم اند پس تا دم حیات والد بزرگوار خدمت او بجا آر زیرا که از خواندن علم مقصود عبادت ست و شناختن حقوق اسلام باز عرض کرد که چیزی از وظائف ارشاد فرمایند فرمود هزار بار کلمه طیب و هزار بار درود وظیفه روزمره بخوان ۱۲ همدرین محل شخصے عرض داشت برائے حصول علم چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بعد از نماز فجر یکصد بار یا علیم علمنی خوانده بگوئی ای خداوند کریم بحرمت این اسم مرا علم نصیب گردان هم درین محل فرمود که بتقاضا ایام بانجام عمر رسید اما اشتیاق مطالعه کتب سلوک و توحید کم نگردیده بند عرض داشت که عشق را با ضعیفے چه کار بلکه در همه حال زیاده تر گردد بعد ازان شخصے مطرب ضیاء الدین نام سجده بستن حضرت صاحب عرض داشت که دعا فرمایند تا بقا ذوق سماع بخوبی واقف شوم خواجه شمس العارفین فرمود حاصل همه کار علم

تا در علم ثابت قدم نباشی فن علم موسیقی را چه دانی آنگاه فرمودند برخوردار محمد دین صاحب
و مہر قوال و چند نفر دیگر ہمراہ خود کردہ جانب پاک پتن شریف رفتند و در برج نظامی مجلس
حضرت خواجہ اللہ بخش سجادہ نشین قبلہ ہم بوسی حاصل کردند و صاحبزادگان مہاروی
درویشان دیگر نیز حاضر بودند مہر و قوال بخوش آواز غزل آغاز کرد غزل خلوت گزیدہ
را بتماشا چہ حاجت است ٭ چون کوی دوست ہست بصحرا چہ حاجت است ٭ تا آخر مہر زیر
محل صاحبزادہ غلام فخر الدین مہاروی دام برکاتہ رو بسوی صاحبزادہ محمد دین صاحب
کردہ فرمود قوال ایشان سخنان بہتر میگوید اما از علم واقف نیست کہ صحف الفاظ می
داند بعد از ان سخن در علم آدم علیہ السلام افتاد سید اللہ بخش جاجی پوری عرض داشت
کہ تفسیر آیہ و علم آدم الاسماء کلہا چگونہ است خواجہ شمس العارفین فرمود
بیاموزانید حق سبحانہ و تعالی آدم علیہ السلام را کہ نامہای جمیع مخلوقات از علویات
و سفلیات بلکہ تاثیرات ہمہ موجودات سرد و گرم و خار و یابس معلوم کنانید بعد از ان
این مصرع بر زبان مبارک راندند مصرع ع علم الاسما بک رقم از دفتر بیست
ہمچنین در تفسیر حسینی آوردہ چون آدم علیہ السلام را بشرافت علم الاسما مشرف
ساخت بعد از ان آن مخلوقات موجودات را کہ نامہای آن بادم علیہ السلام تعلیم
کردہ بود رو برو فرشتگان آورد و گفت قولہ تعالی انبئونی باسماء ہؤلاء
یعنی خبر دہید مرا بنامہای اینہا کہ رو بروی شما اند اگر ہستید شما راست گویان در طعن
بر استحقاق خلافت آدم یعنی غرض ایشان آن است کہ آدم لائق خلافت نیست
زیرا کہ از وی خون ریزی و فساد بظہور آید و مایان تسبیح و تقدیس تو بجا آوردیم
شایان منصب خلافت مائیم حالانکہ خلیفہ را علم باید شما را نیست پس گفت حق سبحانہ
و تعالی خبر دہید مرا نام این اشیا قولہ تعالی قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما
علمتنا انک انت العلیم الحکیم یعنی گفتند فرشتگان بعد از جہل خود دانایان

تذکرہ علم الاسماء

اسامی بطریق اعتقاد اگرچه تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی هیچ دانشی نیست ما را مگر آنچه
تو در آموختی ما را بدرستی که تو دانای آموزگار محکم کار وصائب کردگار و ازین آیه دو چیز معلوم
شد یکی آنکه فضل علم بر عبادت زیرا که در میان فرشتگان انواع عبادات بکثرت جمع بودند
و فضل حضرت آدم علیه السلام را حاصل شد دوم آنکه بعض اشیا چنین اند که اظهار آنها موجب
زیان است که ابلیس عداوت حضرت آدم علیه السلام اظهار کرد چنان خود را بشقاوت ابدی
گرفتار نمود پس ای عزیز ترا باید که نقد عمر خود را در تحصیل علم دینی بکن تا سعادت دارین در
یابی و از عداوت و حسد دور باش تا فرشته گوهر باشی بعد ازان سخن در قصه آدم
و موسی علیهما السلام افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که چون روح حضرت موسی علیه السلام با
روح مبارک حضرت آدم علیه السلام ملاقی شد گفت بسبب خوردن ایشان چه انگندم ما (شما) گوناگون
گوناگون گرفتار آمدیم اگر ایشان نخوردندی چرا چنین سختیها افتادندی روح حضرت آدم
علیه السلام جواب داد و مارا چرا ملامت میکنی در کتاب خود به بین که خداعزوجل رزق قبل از
پیدایش من هشت هزار سال طیار کرده است پس فرمن چیست اگر اراده خدا نبودی
کی خوردمی روح حضرت موسی علیه السلام لاجواب شد همدرین محل سید محمد بخش عرض
داشت اگر چنین است پس ملامت بر کسی نیست همه امور خیر و شر باراده حق سبحانه و تعالی
میشوند خواجه شمس العارفین فرمود آری چنین است که مبدای جمیع امور بید قدرت او ست و
این مصراع بر زبان مبارک راند مصراع کچهه دوس نهین بانکی بر نون جی لکهی انهی نون نهی ارو نبالیند
مین یعنی هرچه در تقدیر تحریر گردید همان بمشیت و اراده حق تعالی بظهور می آید اما در ویش
را باید که کار ثواب بحق سبحانه و تعالی منسوب کند و کار خسیس بنفس خود منسوب کند چنانچه حق جل علا
میفرماید قوله تعالی مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ
باز سید موصوف عرض داشت که چون مبدای جمیع امور خیر و شر او ست میان فرقه جبریه و صوفیه
فرق چیست فرمود جبریه قائل تعدد میباشند و صوفیه قائل وحدت اند دیگر آنکه جبریه در

اوامر و نواهی سست شوند و گویند چارهٔ ما نیست هرچه کند خدا کند و صوفیان در اتباع
خدا تعالی چیست و چالاک میباشند و امر محبوب حقیقی را بسعادت ولی میدانند **بعد ازین محل**
مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که این قدر فرق هم معلوم میشود که آن مظهر مضل اند و
این مظهر هادی خواجه شمس العارفین فرمود آخر سلسله هر دو اسم باسم واحد میرسد پس بحقیقت
هر دو فرزند یک تن اند باعتبار مرتبه احدیت و دو تن اند باعتبار واحدیت **بعد ازان**
سخن در تعلیم علم افتاد روی سوی مولوی غلام محمد آورده فرمود که پسر نور محمد حالا چه میخواند
گفت تا هنوز قرآن ختم نکرده است فرمود طفل را باید که در خورد سالی برای خواندن سعی
نماید والا محروم ماند مولوی صاحب عرض داشت از خوف زد و کوب استاذ از مدرسه برخاسته
نزد فلان میخواند انگاه این مصرع بر زبان مبارک راندند **مصرع** جور استاذ به ز مهر پدر
انگاه فرمود حق استاذ از حق والدین فائق تر است ازین جهت که والدین جسم را پرورش
کنند و استاذ روح را پرورش کند **بعد ازان** خواجه شمس العارفین فرمود درویش را
علم میباید خواند که بدون او سلوک بانجام رسیدن محال است هم **درین محل** غلام
حسین قریشی عرض داشت که دو کس برادر حقیقی بودند یکی بعلم ظاهر مشغول گشت و دیگری در
سلوک قدم زد روزی برادر عالم بخدمت برادر سالک رفت و گفت از شما بوی مردار می آید
باعث چیست گفت روزی وزیر بادشاهی بملاقات من آمده بود و از پوشش وی بوی بخاطر بد ماغ
من رسید برای خلاف نفس موشی مرده دیده و داشته ام گفت چند مدت گذشته است گفت دو روز
گفت نماز دو روز باز اعاده کن که بدون طهارت نماز جائز نیست انگاه **فرمود**
زهد و تقوی آن بهتر است که مطابق سنت رسول علیه السلام باشند چنانچه شیخ سعدی
رحمة الله علیه میفرماید **بیت** زهد و ورع کوش و صدق و صفا ٭ ولیکن میفزای بر
مصطفی ٭ **بعد ازان** شخصی عبد الحکیم نام باراده بیعت پیش حضرت صاحب نشست
خواجه شمس العارفین فرمود چند کتب خوانده گفت شرح وقایه و خیالی و ملا حسن وغیره خوانده ام

فرمود اکثر مردمان در علوم ظاهری اوقات خود را صرف کنند و به کتب سلوک و توحید مثل
تصنیفات امام غزالی و مولوی جامی رحمهم الله اشتغال نمایند حالانکه مقصود از تحصیل
علوم همین است که وصل حق گردد چنانچه بزرگی فرموده **بیت** علم نحو و صرف خوانی فقه خوانی
یا اصول * جز وصال حق تعالی دور مانی ای جهول * **بعد ازان** فرمود مثنوی معنوی
و فصوص الحکم هر دو را در مطالعه باید داشت که این هر دو کتاب مخزن سلوک و معدن توحید
اند **بعد ازان** فرمود وقتی بخدمت خواجه تونسوی رحمة الله علیه حاضر بودم روی سوی
من آورده فرمود کتاب عوارف المعارف شیخ شهاب الدین رحمة الله علیه در علم تصوف
عجب کتاب است باید که در مطالعه آن مشغول باشی اگر مطالعه تمام کتاب نتواند فصل که در آداب
شیخ است ضرور باید دید **بعد ازان** فرمود که مدت دراز مطالعه مثنوی کردیم حاصل مطلب
هر شخص در خدمت و اطاعت شیخ و در تسلیم خود با اطاعت شیخ درست آید همه منازل و مراتب
سلوک او را حاصل شوند زیرا که اطاعت شیخ خود عین اطاعت خدا و رسول اوست چنانچه بزرگی
فرموده **بیت** چونکه ذات پیر را کردی قبول * هم خدا در ذاتش آمد هم رسول * گر جدا [illegible]
ز حق تو خواجه را * گم کنی هم متن و هم دیباچه را * **بعد ازان** بر زبان مبارک راندند که طالب
صادق را باید که در ابتدای سلوک کتاب کیمیای سعادت را مطالعه نماید و در انتهای سلوک
بمطالعه مثنوی معنوی مشغول باشد دعاگو عرض داشت کرد که مطالعه کتب چه فائده دهد خواجه
شمس العارفین فرمود مطالعه کتب مثل مسطر است چنانچه کاتب بر مسطر راست و درست نویسد
همچنین صاحب مطالعه احکام شریعت دانسته بران عمل کند **بعد ازان** سخن در سنه عمر
و تعلیم علم ظاهری حضرت مولانا شمس العارفین افتاد و صاحبزاده محمد دین صاحب عرض
کرد که سنه عمر ایشان کدام است خواجه شمس العارفین فرمود عمر من تخمیناً هشتاد و چهار
سال رسیده است بعد ازین سه سال زنده مانده بحق تسلیم شدند پس باین حساب عمر حضرت
مولانا [illegible] هشتاد و هفت سال هست باز صاحبزاده صاحب عرض داشت کرد

که کیفیت طالب علمی ایشان چگونه است فرمود دو ماه به سیاکهه و جلیهه در قریه میکی ڈهوکه ماندہ
کریمه و نام حق خواندم بعد از آن پند نامه شیخ فرید الدین عطار در قصبه تلهه شریف بخدمت
ماموں صاحب احمد دین شروع کردم تا آنکه تمام کتب درسیه نظم از ایشان تعلیم یافتم و بعد از آن
کتب صرف و نحو و منطق از مولوی محمد علی صاحب درس گرفتم تا آنکه مدت سیزده سال در آنجا سکونت
داشتم و بعد از آن دو سال در قریه اخلاص گذرانیدم شرح وقایه و در اول سال مطول و در دوم سال
خواندم بعد از آن شش ماه در شهر کابل ماندم هدایه شریف در آنجا خوانده سند علم حدیث از حضرت حاجی صاحب حاصل
کردم بعد از آن چند کتب توحید مثل لوایح مولوی جامی و لمعات فخر الدین عراقی و شرح لمعات
مولوی جامی و سواء السبیل و کشکول و مرقعه شریف من تصنیفات خواجه کلیم الله جهان آبادی و
در قریه تونسه شریف بخدمت حضرت خواجه تونسوی رضی الله عنه خواندم همدرین محل بنده
عرض نمودم که طالب علمی خواجه تونسوی چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود ابتدای عمر در کن
درگ که مولد ایشان است خواندن شروع کردند بعد از آن در قریه تونسه شریف بمدرسه حسن علی
کتب نظم خوانده اند بعد از آن در موضع لانگه سکهن که از قریه تونسه شریف بطرف مشرق
بفاصله پنج کروه است بخدمت ولی محمد رحمة الله علیه نیز چند کتب نظم درسیه خواندند
بعد از آن جهت تحصیل علم عربی بسمت کوٹ مهٹن رسیدند و در خدمت قاضی احمد علی
صاحب بن حضرت قاضی عاقل محمد رضی الله عنه سبق شروع کرده بودند و چند سال در آنجا خواندند
بعد از آن روزی که حضرت خواجه مهاروی در قریه اوچ تشریف آورده بود همراه استاد احمد علی صاحب
رفته به بیعت خواجه مهاروی مشرف شدند بعد از آن سخن در طالب علمی حضرت خواجه نور محمد
مهاروی رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه مهاروی در شهر دهلی سبق علم
عربی میخواندند و درویشی بود چند پاره نان دریوزه جمع نموده پیش آنحضرت می نهاد و در آن
ایام مولانا فخر الدین از اورنگ آباد در دهلی تشریف آورده و در جای اقامت کرد روزی
درویش خواجه مهاروی به مکان مولانا رسید و آنحضرت آن درویش را صورت دانسته

چون آن درویش بخدمت خواجه مهاروی صاحب آمد و گفت که امروز مردی در پنجابی آمده است از حال او تعجب کنم قدر پنجاه یا شصت گز سفر پیاده میرسد و قبای فراخ و دستار سه گز و شمله دراز بر سر میدارد و معلوم میشود که شخصی امیر کبیر است و چون گفتار او شنیدم دانستم که مرد عالم است در دل خواجه مهاروی آمد که آنرا به بینیم آن درویش را همراه خود کرده بخدمت آنحضرت رفتند و ملاقات کردند مولانا فرمود چه میخوانید گفتند قطبی میخوانم فرمود اگر مرضی مبارک ایشان باشد با من تکرار سبق میکرده باشند گفت با چنین بدبختی تکرار نخواهم کرد مولانا فرمود تو کار خود بکن به بدبختی من چه کار است چون روز دیگر پیش استاد کتاب کشادند طبیعت ایشان بند گردید هر چند فکر کردند هیچ مطلب فهمیده نشد استاد گفت باعث چیست که هیچ حرف نمی خوانی اگر کسی را رنجانیده آنرا راضی بکن در دل خیال کردند که شاید دیروز بآن شخصی کلام خشونت آمیز کرده ام شاید رنج شده باشد بخدمت آن حضرت رفت و گفت که دیروز سخن ناشایسته شما را گفته بودم معاف فرمایید و با من تکرار سبق نیز فرمایید پس چند روز برای تکرار سبق بخدمت حضرت مولانا می آمدند روزی مولانا فرمود سبق تو این بهتر است که الله الله بگوئی پس بمجرد فرمان تاثیر گشت و بادی بیعت کردند و شغل علم ظاهری همانجا ماند و به شغل باطنی مشغول شدند بعد ازان سخن در تدریس قاضی محمد عاقل رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود مدرس علم عربی اوشان بنهایت سبقت برده بود چنانچه علماوان که کتب را میخواندند تقریباً هشتاد نفر بودند و باقی دیگران نیز بیشتر بودند آنگاه فرمود مولوی احمد دین خلیفه خواجه تونسوی رحمة الله علیه میفرمودند که قاضی محمد عاقل رحمة الله علیه بال لب با میداشتند چنانچه وقتی مبلغ لکهه روپیه نذر پیش خواجه مهاروی رحمة الله علیه گذرانید و گفت که چیزی حقیر نذر گذرانیدم محمد بن حنبل صاحب او محمد دین صاحب عرض نمودند که قوم حضرت قاضی عاقل محمد و حافظ محمد جمال ملتانی چیست فرمود یاد ندارم اما با ذات چه کار مقصود او حب و عشق است آنگاه این بیت برزبان مبارک راندند بیت عشق را با مومن و کافر نه باشد احتیاج این سخن بر مسجد و بتخانه میباید نوشت بعد ازان سخن در تدریس خواجه تونسوی افتاد خواجه

شمس العارفین فرمود بیست و سه فضلای کامل در توجه شریف تدریس میکردند و بیست با
زیاده سبق نزد هر یک میخواندند و دیگر علمای نامدار از اطراف مشرق و مغرب و جنوب و شمال
بخدمت می‌آمدند آنگاه فرمود کتب توحید مثل لوائح و لمعات و نقل ما انشته بحضور حضرت خواجم
شده چون نظر مبارک بر من افتادی باشاره دست مبارک نزد خود خواندند و سبق تعلیم نمودی
و اکثر اوقات در باب خواندن سبق سعی بلیغ فرمودی چنانچه روزی در قریه مهار تشریف داشتند و یک حلقه
درویشان جلوس فرموده بودند و بسیار مردمان خاص و عام گرد ایشان نشسته بودند در آن حالی
اگرچه فراغت نبود سوی من بدست مبارک اشاره کرد من فی الحال بخدمت اقدس حاضر شده کتاب
کشادم و سبق خواندم بعد از آن فرمود درویش را علم باید خواند تا از آفت ریا امین باشد
همدرین وقت شخصی از ملک چچه هزاره آمد و گفت شانزده بار حج بیت الله شریف کرده باز از مدت
دراز در بغداد سکونت کردم و بسیار زهد و ریا بر نفس خود روا کنم هم چنانچه تا دو چله پیچ کردم تا
بمرتبه خلافت طریقه قادریه رسیدم و هم از سلطان روم لیه سیفی رسید آنگاه خواجه شمس العارفین
رو بسوی دعا گو کرده فرمود افسوس مر آنکس را که جهته حصول دنیا عمر عزیز خویش برباد کرد و
خالی دست برفت بعد از آن فرمود علم عجب نعمت است اگر این شخص علم داشتی هرگز بعبادت
ریا و حصول دنیا مشغول نبودی بعد از آن فرمود اکثر مردمان برای تسخیر عبادت کنند و آن
آدمیان حاجات خود طلب کنند نمی‌دانند که ایشان هم بدرگاه قاضی الحاجات محتاج اند در حال
را باید که عبادت آن خالق حقیقی برای او کند که در همه حال کارساز است بعد از آن سخن
در ظهور علم سحر افتاد بنده عرضداشت کرد که علم سحر از کدام کس ظهور یافته است خواجه شمس العارفین
فرمود علم سحر قدیمی است و ظهور آن از فرشته هاروت و ماروت شده که در تفسیر حسینی آورده که
ایشان بر آدمیان گنهگاران طعن میزدند حق تعالی میفرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر
شما را نیز همان حالت که ایشان راست بودی صدور گناه بیشتر از افعال ایشان از شما امکان
داشتی ایشان استیجاد نمودند و حق سبحانه نفس بشری را بدیشان داد و برای حکومت خلق

زمین فرستاد ایشان بزمین آمده بزنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر قتل
ناحق و سجدهٔ صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد عذاب بر ایشان
در زمین چنان مقرر شد که در چاه بابل نگونسار آویخته معذب باشند و از نزال سحر بر ایشان بحکمت آن بوده
که مردمان ساحر دعوی نبوت میکردند حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت ایشان
علم سحر تعلیم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان که کیفیت این علم در آموختند تا جمعی که ایشانرا
تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند
بعد از آن علم سحر بر زمین منتشر گردید انگاه فرمود تا سحر از کفار زیاده ترمیشود یعنی هر قدر
که در غلاظت و خباثت مشغول باشد همانقدر علم سحر آن در ترقی گردد و همین طور علم دینی
از مردمان نیکوکاران ترقی پذیرد چندانکه در طاعت او خلل افتد علم او هم کم گردد مرات

ذکر طهارت و صلوٰة و جز آن روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل
نیاز درویش و کریم بخش نومسلم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طهارت و صلوٰة افتاد
خواجه شمس العارفین رو بسوی کریم بخش نومسلم کرده معانی کلمهٔ طیبه و کلمهٔ شهادت و کلمهٔ تمجید بیان
کرد و بعد از ان ترتیب وضو و غسل تعلیم نموده فرمود چون حالت جنب شود غسل کنند نومسلم
عرض کرد که در مذهب هنود هر روز غسل میکنند خواجه شمس العارفین فرمود غسل
هر روزه برای طهارت باطن هیچ فائده نکند بدان ای درویش طهارت دو قسم است
ظاهر و طهارت باطن طهارت ظاهر آنست که جهت ادای نماز و مثل آن حسب امر شرع وضو
کنند و چون جنبی شود غسل نماید و طهارت باطن آنست که دل را از اوصاف ردیه مثل تکبر و
حسد و بخل و غضب پاک سازد و طهارت ظاهر بدون آب و خاک پاک محال و طهارت باطن بجز
تزکیه نفس و تصفیه دل حاصل نشود بعد از ان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت

دل ناپاک ناپاک ہے بن پاکی پاک نہ ہلدا	تمہی من تہ ہو تیاں بچنہ ہو وے کریا کی ذرہ پکدا
ہرگز ہتھ نہ آسیا مولی رنج چیڈیاں سکہی سلدا	نسیاں نال کہہ ہر نوے فاضل سبب کیا انکہی دا

شعر هندی جی ہو نہاتیاں پُن تڑ ڈُڈان جھیهانہ • جی ہو جیٹھیاں سنبھالن تے پیہہ لے بلدان خمن

بعد ازان بنده عرض داشت که مسنون وقت صلوة خمسه کدام است خواجه شمس العارفین
فرمود وقت نماز فجر از صبح صادق است تا طلوع آفتاب و مستحب ادای او تا اخیر وقتست در
نصف ثانی از تمام وقت نماز بگذارد هر چند اسفار بود مستحب تر است پس تاخیر کنند تا وقتی که اگر
فساد نماز ظاهر شود اعاده تواند کرد و وقت ظهر از زوال آفتاب تا رسیدن سایه هر چیزی بدو برابر
آن و در آن سایه اصلی و مستحب راه ظهر ایام گرما تاخیر است و حد او آنست که بگذارد قبل از
رسیدن مثل سیم قبل از تمامیت مثل اول بعد از نصف آن مثل مستحب باشد زیرا که حد تعجیل
نصف سیم وقت است چنانکه حد تعجیل نصف اول وقت است و وقت عصر بعد از وقت
ظهر است یعنی بعد از مثلین و مستحب نماز عصر تاخیر است تا آنکه قرص آفتاب متغیر نشود و وقت مغرب
بعد از غروب تا غیبوبت شفق است و آن بیاض است در افق که بعد از سرخی ظاهر میشود
و مستحب ادای مغرب تعجیل است در همه زمان و وقت عشا و وتر از غروب شفق تا صبح
صادق و مستحب تاخیر عشا تا ثلث شب افضل آنست که بعد از شش ساعت شب که نه ساعت ادا
شود و شود بعد ازان فرمود صلوة بر دو قسم است صوری و معنوی صوری آنست که حسب
امر شریعت بشرائط و آداب بجا آرد و معنوی آنست که از ما سوی الله منقطع گردد و بکلیت بحق سبحانه و
تعالی متوجه شود بعد ازان فرمود ذکر حق نیز بمنزله نماز است زیرا که مقصود از نماز یاد حق
است چون مؤمن در ذکر حق تعالی مشغول شود گویا که در نماز است بعد ازان فرمود ارکان
نماز بر سه قسم است قولی و فعلی و قلبی قولی مثل قرات و فعلی چون قیام و رکوع و سجود وغیره
جمیع حرکات و قلبی مثل حضور دل یعنی از جمیع ما سوی الله دل را گردانیده بحق متوجه شود
بیت ذوق طاعت بی حضوری دل نیابد هیچکس طالب حق را دل حاضر درین کار بس
و نیز صفیا بدون حضور قلب نماز نمیشود چنانچه در حدیث مسطور است لا صلوة
الا بحضور القلب و معنی این حدیث هر چند وجه گفته اند نزد بعض آنست که کامل

ذکر اوقات صلوٰة خمسه

ذکر صلوٰة صوری و معنوی

ثواب نماز بدون حضور حاصل نمیشود و نزد بعض بوقت نیت نماز حضور شرط است و نزد
بعض بجز حضور هرگز جائز نیست و اینجا هر حدیث عمل کنند بعد ازان سخن در ذکر
صلوة امام حسین رض افتاد فرمود چون برای نماز ایستادی لون مبارک ایشان متغیر میگشت
از زبان مبارک پیغمبر شنوده اند که خداوند آن امانت که زمین و آسمان عرش و کرسی وغیره از تحمل
آن عاجز آمدند بنده عاجز را چه طاقت که بر دوشت او کند پس همین مراقبه نماز را ادا کردمی بعد
ازان سخن در ذکر صلوة علی کرم الله وجهه افتاد فرمود وجود مبارک آن امیر المؤمنین در
میدان جنگ زخمین شدی و وقت نماز مثل موم نرم می شد چنانکه روزی در جنگ حدود پای
مبارک ایشان تیر بخلید هرچند کشیدند بیرون نیامد چون در نماز مشغول شدند تیر کشیدند
و ایشان را خبر نشد درین اثنا صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت که نزد امام شافعی رح از جاری
شدن خون وضو فاسد نشود دلیل ایشان همین باشد بعد ازان ذکر نماز محکم الدین
سیرانی افتاد فرمود چون برای نماز مستعد میشدند اول تو الا از خود بیخود میشدند چون بلفظ
ستر می نمودی نیت نماز بحضور دل درست نموده تمام کردمی تا آنکه باین طور نماز خود بانجام
رسانیدمی بعد ازان فرمود که بزرگی نماز نمی خواند بعضی مردمان ورا گفتند که نماز بخوانید
فرمود خوانم مگر سوره فاتحه نخواهم خواند گفتند که بجز سوره فاتحه نماز جائز نیست پس لاچار شده
سوره فاتحه را خوانم مگر ایاک نعبد و ایاک نستعین نخواهم خواند حاصل کلام چون حسب
خواهش مردمان در نماز مشغول شدند چون ایاک نعبد خواندند از بن هر موی او خون جاری
گشت درین اثنا صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت که باعث جاری شدن خون چه بود
خواجه شمس العارفین فرمود چون آن مردان خدا در محبت حق سبحانه محو شوند از غلبه عشق خون
جاری میشود بعد ازان بیان اکرام قضا مسئله سهو کرد عرض داشت اگر صلوة نماز فوت
شود قضا آن در کتب فقه ثابت است و آن کدام عمل است که اگر فوت شود قضا آن
نیست فرمود مراقبه نفس که بغفلت گذرد تلافی آن محال است بعد ازان سخن در ذکر

نماز خواجه توسوی رحمة الله علیه ادا نماز خواجه شمس العارفین فرمود روزی پیش از آمدن حضرت صاحب
نماز جماعت بگذشت و دران وقت حضرت خواجه صاحب بذاته امام شدند من نیز اقتدا کردم
و غلبه شوق الهی در دل آنذات والاصفات چنان گرفته بود که نماز را باهستگی ادا کردن نمی
توانستند و در رکوع و سجود چندان تیزی می نمودند که طاقت متابعت و معیت آن نتوانم
کرد و از مریدان حضرت عین العرفا شیخ الاولیا نقل میفرمودند که ایشان میگفتند که در نماز
تمام الحمد خواندن نمیشود از جهت غلبه حضور و حضرت سید محمد گیسو دراز در تبیان میفرمایند که طالب حق
را در نماز قرات اندک باید خواند تا از حضور قلبی باز نماند که نماز بی حضور جز حرکات بیهوده نیست
بعد ازان فرمود چون حضرت خواجه توسوی در موضع مهار شریف تشریف فرمودی جا
مقرر کرده بود سکونت میکردند روزی برای ادای نماز بمسجد درآمدند و جماعت طیار بود همه
مقتدیان صف درست کرده استاده بودند من عقب حضرت خواجه صاحب استادم از دو باغ آنذات با برکات
آواز مثل جوشیدن دیگ میشنیدم و امام قرات دراز کرد حتی که حضرت خواجه توسوی را از جهت
غلبه شوق الهی طاقت استادن نماند و بنشست بعد ازان سخن در ذکر فضیلت نماز
ظاهری افتاد - بنده عرضداشت که از مردمی رند باستماع آمد که این وضو و نماز ظاهری بچه کار آید
تا آنکه نماز حقیقی حاصل نکند که مراد وصال دوست خواجه شمس العارفین فرمود بگمان حصول
نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدمه اوست باز مانند نمیدانند که حق سبحانه و تعالی در باب وضو
امر ظاهر فرمود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و در باب
نماز هم امر واقیموا الصلوة فرمود پس چون سالک نماز ظاهری حسب امر شریعت ادا کند
یقین است که آهسته آهسته بصلوة حقیقی مشرف شود که مولوی جامی علیه الرحمة فرموده بیت
متاب از عشق رو گرچه مجازیست ٭ که آن بهر حقیقت کارسازیست ٭ آنگاه فرمود مراد از
مجاز امور شریعت است چون در احکام شریعت ثابت قدم باشد امید غالب است که بمنازل علیا

در فضیلت نماز

نماز معکوس

فائز گردد همدرین محل بنده عرض داشت که درویشی نقشبندی از من پرسید که
خواندن نماز معکوس سند چیست در جوابش هیچ نگفتم خواجه شمس العارفین فرمود بابا همین
سند کافیست که حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه را نماز معکوس ارشاد فرموده
گفت ای فرزند نماز پنجگانه بجماعت بگذاری و یک ختم قرآن روز مره در نماز معکوس یعنی حسب
الارشاد شیخ خود ادای نماز معکوس کمر همت به بست و جا حسب امر شیخ دانسته نماز شروع
نمود چنانچه شخصی را همراز خود کرده گفتند بعد از فراغت آدمیان پاهای مارا رسن بسته در چاه آویزی
و وقت سحر بیرون کنی پس یک ختم قرآن مجید دران کردی و نماز پنجگانه نیز بجماعت بگذاری
تا آنکه بهمین طور چهل روز تمام کردند تا هنوز میان خواجگان بهمان طریق جاریست مگر درین
زمان بعوض چاه با سقف رسن بسته می آویزند آنگاه فرمود مردمان میگویند که حضرت گنج شکر
صاحب دوازده سال با تار ریسمان در چاه آویخته ماندند این قول عوام الناس محض مبالغه است
هم در کتاب فوائد الفواد مسطور است که شیخ ابوسعید ابو الخیر رحمة الله میفرمایند آنچه من رسید از کار
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همه ادا کردم تا آنکه معلوم شد که حضرت سرور کائنات صلی
الله علیه و آله وسلم وقتی نماز معکوس گذارده است برفتم پاهای خود را رسن بستم و خود را در چاه
نگون کرده هم چنان نماز ادا کردم بعد ازان سخن در ذکر نماز فوته و نوافل افتاد
قادر بخش راجر عرض داشت که حضرت شیخ عبد القادر جیلانی میفرمایند شخصی که فرائض نخوانده و به
نوافل مشغول باشد مثل او آنست که عورتی تا نه ماه بار حمل برداشت و آخر حمل او ضائع شد یا مثل
آنست که شخصی که مدیون کسی است و تحائف گوناگون پیش آن بارد و قرضه وا ادای نکند
خواجه شمس العارفین فرمود آنچه غوث الاعظم فرموده است حق است اما باید که نوافل اشراق و تهجد و
اوابین هم بگذارد و بعد ازان حسب المقدور قضا نماز پنجگانه بگذارد آنگاه فرمود نماز نوافل
و درود شریف بعوض نقصان فرائض حساب کرده شوند آنگاه فرمود چون نمازهای خود را
دیدیم هیچ وجه قبولیت آن نمی یابیم بروز قیامت چنین نمازهای مثل جامه کهنه پیچیده بر سیمای

صاحب حلق خوانند و پس معلوم شد که جز فضل او رہائی نیست بعد ازان فرمود که روزی
مجذوبی در موضع ہوکی نزد مسجدی بگذشت روی بسوی نمازیان آورده گفت ہمین نماز ہمه
شما در روز قیامت موجب عقاب شما باشد بعد ازان فرمود که روزی مولوی عبد الحکیم رحمة الله
ہمراه شاہجہان بخدمت میان میر صاحب بشرف زیارت یافتند مولوی صاحب اعتراض نمود که
شما در ویرانه می باشید که ازین باعث تارک جماعت می باشید میان میر صاحب فرمود
درویشان ما در باغ زیر درختان نشسته باشغال و اذکار مشغول می باشند و چون
وقت نماز میرسد یکی ازان ہا اذان گفته امامت کند و دیگر یاران جمع شده نماز بجماعت گزارده
و باز بجای خود مشغول ذکر شوند و دیگر آنکه اکثر مردمان که طریق خواندن نماز ندانند پس اقتدا
بآنہا جائز نیست لہذا بمکان خود بجماعت بگذاریم بعد ازان فرمود ہر چیز را جسمیت
و روح نماز ہم جسم و روح دارد چنانچه قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و واجبات و سنن بمنزله
جسم او است و خشوع و خضوع بمنزله روح چون ہر دو بہم شوند نماز نزد خدا درست باشد
و الا چون جسم بی روح است از لا صلوة الا بحضور القلب ہمین اشارت است بعد ازان
شخصی عرضداشت اگر نماز تہجد فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضا بخواند ہمان
ثواب یابد که در شب خوانده است بعد ازان سخن در ذکر نماز جمعه افتاد شخصی عرضداشت
که درین ولایت نماز جمعه خواندن چه حکم دارد خواجه شمس العارفین فرمود درین ولایت فرضیت
جمعه موجب اجتہاد ائمه ثابت نیست زیرا که بعض شروط صحت جمعه درین ولایت یافته
نمی شود مقلدان اگر بطریق شعار اسلام خوانند بہتر باشد و چہار رکعت فرض ظہر نیز بعد از جمعه
احتیاطاً باید خواند بعد درین محل دعاگوی عرضداشت که بعض اہل علم شروط وجوب
جمعه را اعتقاد نمی کنند و گویند که آنچه فقہای عظام شروط جمعه قرار داده است خدا تعالی در
قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شروط فرض کرده است خواجه شمس العارفین فرمود عمل ما
مقلدان باجتہاد مجتہدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنہا بخوبی دانسته

احکام سلام کردن، مضرات و هم در ذکر زکوة و مذمت تارک آن روز شنبه
دولت پابوس حاصل شد طبیب الملا امام علی و سید الله بخش و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر زکوة و تارک آن افتاد شخصی عرضداشت که ملک صاحب خان رطانه بسیار مال
بود اما در فسق و فنا تصرف کرد و زکوة نداد چون مرد و مبلغ سه لکه روپیه نقد و دیگر جاگیر
او سرکار انگریزی ضبط کردند خواجه شمس العارفین فرمودند افسوس صد افسوس مر آنچنان که
مال خود زکوة ندادند و بیجا خرج کردند بعد از ان فرمود که قارون خزانه بسیار داشت
چنانچه در تفسیر حسینی آورده که شصت اشتر مفاتیح خزائن او میکشیدند و هر خزانه را مفتاحی
بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد
چون موسی علیه السلام بفرمان الهی قارون را فرمود که از هزار دینار یک دینار زکوة بده قارون
حساب کرد مبلغ عظیم بر آمد بخل برو غلبه کرد و انکار نمود و موسی علیه السلام را تهمت زنا داد
چون این قصه بر بنی اسرائیل روشن شد موسی علیه السلام روی بخاک نهاده از قارون شکایت
کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمای هر چه خواهی موسی علیه السلام زمین را
خطاب کرد که بگیر آنرا زمین پاهای وی را تا کعبین فرو برد و او آغاز تضرع کرد اما نجات ندید
بجایی رسید موسی علیه السلام گفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن زمین فرو رفت
تا زمانی آن در دل موسی علیه السلام اثر نکرد تا زمین او را تمام فرو برد القصه بعد هلاک قارون
شنیدم بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی علیه السلام دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود
و کنوز او را تصرف نماید چون موسی علیه السلام شنید درخواست از حق سبحانه و تعالی کرد
تا گنجهای او نیز بزمین فرو برد پس هر روز قارون ملعون بقدر قامت خود فرو میرود
بعد از ان فرمود باعث چیست این قدر خزانه های سنگین بود بعد از ان فرمودند
زکوة بر سه نوع است اول زکوة شریعت است که چون اجناس مانند زر و نقره و اموال و غیره
بنصاب رسند و سال گذرد حصه معینه از ان مستحقان بدهد و دوم زکوة طریقت که حکم زکوة

شریعت است یعنی حصهٔ معینه در ملک خود نهد و باقی را بمستحقان تقسیم کند و سوم زکوٰت
حقیقت که همه مال در راه خدا تعالی صرف کند بعد ازان لختی سخن در ذکر قربانی افتاد
فرمود قربانی کردن در مذهب حنفی واجب است بر هر مسلمان مقیم غنی اهل دین مجلس
شخصے عرض کرد که گوشت قربانی چگونه تقسیم کرده شود فرمود قربانی سه درجه دارد ادنے و
اعلے و اوسط ادنی آنست که تصدق نکند برائے فراخی عیال خود و اعلے آنست که جمیع تصدق
کند و خود نخورد و اوسط آنست که ثلث را در راه خدا تعالی تصدق کند و ثلث اقاربان
و دوستان خود را بدهد و ثلث را بر عیال خود صرف کند بعد ازان فرمود اکثر مردمان اهل
مال با خدا عز و جل فریب کنند که چون مال کامل نصاب شود در ملک شخصے دیگر کنند بعده بوقت
قریب آمدن ایام زکوٰة باز بگیرند تا دادن زکوٰة نشود بعد ازان فرمود هزار مکر و حیله
بکنند حق سبحانه و تعالے حساب مال و شان نخواهد گذاشت بعد ازان فرمود مردان
خداوندان دنیا دل نه بندند انگاه حکایت شیخ بهاء الدین فرمودند که روزے خادمے خبر داد
که صره های دنانیر ایشان گم شده است لختی سکوت فرموده گفتند الحمد لله چون
چند روز گذشت همان صره دنانیر باز دست یاب شد باز همان طور سکوت کرده گفتند
الحمد لله مریدان عرض کرد که در هر دو صورت باعث الحمد چیست فرمودند که چون گم
شده بود خیال کردم که در دل من هیچ غم پیدا شده است دیدم که هیچ نبود پس الحمد لله گفتم و چون
که یافته شد خیال کردم که چیزی خوشی در دل من پیدا شده است دیدم که هیچ نبود پس الحمد لله
گفتم بعد ازان فرمود بعض گناه گاران را از دوزخ بیرون کنند و بیارند آنها امید کنند که
بیرون خواهیم رفت باز بهمان جا ببندازند تا وقت تمام شدن سزای اعمال خویش بیرون
نیایند بعد ازان فرمود مردان مکار او شیشه انداخته در دوزخ اندازند و چون آب ان
دردناک را چشند میگویند که خداوندا ما را ازین عذاب دردناک محفوظ گردان حکم فرماید که جزای
چنین مردان همین طور باید بعد ازان فرمود افسوس مر آن کسان را که با وجود مال نصاب تمام حصه

زکوة دادن نمی توانند که سخت ترین بخیلان ایشانند **مرآت یازدهم در ذکر روزه**
شب جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی غلام محمد گجراتی و سید خیر شاه پشاوری و یاران
دیگر نیز حاضر بودند اتفاقاً سخن در ذکر روزه افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند روزه بر دو قسم
است صوری و معنوی صوری آنست که مردم خود را از خوردن و آشامیدن و جماع کردن از
صبح تا شام نگهدارد و روزه معنوی آنست که چون گرسنگی و تشنگی غلبه کند قدری بخورد و هنوز
اشتها باقی باشد که از خوردن بازماند و همچنین تشنگی را دور نکند و هم سالک را باید که زبان جوارح
دیگر را از مناهی باز دارد و هر که روزه دارد و غیبت و دروغ و سخن چینی کند روزه او نزد
اہل طریقت بشکند **مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت الله شریف**
روز یک شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نظام الدین ساکن داور حمان و مولوی
غلام محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر حج افتاد و درین اثنا شخصی از جیجه هزاره
التماس کرد که اراده حج مصمم دارم دعای خیر فرمایند تا حق سبحانه و تعالی بسلامت برساند و وظیفه
نیز ارشاد فرمایند حسب حاجت او وظیفه ارشاد کردند و گفتند بسا مسکین که بسفر حج می روند و در مصائب
سفر گرفتار شوند چنانچه جدائی از اہل خانه و اقربا و گرسنگی و پیشه گدائی و پراگندگی خاطر و ترک
جماعت و وظائف و حج خود را بریا ضائع میکنند پس این چنین مسکینان را باید که در گوشه
نشسته بیاد حق مشغول شوند که مقصود همین است باز شخص مذکور عرض داشت که اشتیاق
حج در دلم بسیار است پس آنرا رخصت داده فرمودند چون بحضور روضه مقدسه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مشرف شوی ازین کمترین عرض کنی که درویشی شمس الدین نام از ولایت
هند سلام نیاز بصد عجز و انکسار بجناب ایشان میرساند قبول فرمایند و دعا سعادت دارین
اتباع ایشان در ظاهر و باطن می طلبد قبول و منظور باد بعد ازان فرمود سفر بر دو نوع است
صوری و معنوی صوری آنست که نقل کند از جائی بجائی و معنوی آنست که از اوصاف ذمیمه باوصاف حمیده
سفر کند بعد ازان فرمود مسافر را در سفر از سه امور چاره نیست اول نان خشک دوم

مرآت یازدهم در ذکر روزه

مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت الله شریف

خواب بر زمین سوم نعلین خود را زیر سر داشتن بعد از ان این بیت بر زبان مبارک آورد بیت
جی تون چلیون مسافری تر یہ گلان بہن ملے ۔ رکھا کھاون ہوین تے سون سر نی رکھن گلے
بعد از آن سخن در ذکر حج فخر الدین زرادی رحمۃ اللہ علیہ افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود
کہ آنحضرت خلیفہ حضرت خواجہ نصیر الدین دہلوی بودند چون بہ نیت حج بہ بیت اللہ رسیدند
و بعد از حج بمدینہ منورہ شرف یاب شدند و بعد از چند مدت باز بخدمت خواجہ نصیر الدین پیر
خود سعادت قدمبوسی حاصل کردند خواجہ نصیر الدین صاحب وی سوال کردہ فرمود الحمد للہ
کہ حج حرمین شریفین بجا آوردی اما بہتر آنست کہ باز ازین جا خاص بہ نیت زیارت
روضہ مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروی بمجرد این فرمان بسوی مدینہ شریف
روانہ شدند در راہ جہاز را طوفان گرفت و خوف غرق شدن پیدا آمد آن مردمان بخدمت
حضرت فخر الدین عرض داشتند کہ اگر موافق شریعت فتوی فرمایند تا چندین مال در جہاز
انداختہ شود فرمودند علم برای تلف مال مسلمانان نخواندہ ام درین اثنا جہاز غرق شد
ہمدرین محل ذکر حضرت جلال الدین مخدوم جہانیان افتاد خواجہ شمس العارفین
فرمود کہ حضرت مخدوم جہانیان بعد از مناسک حج بسوی مدینہ منورہ تشریف بردند و چون
بزیارت روضہ مقدسہ مشرف شدند مجاوران آنجناب کیفیت حال قومیت و اسمیت
استفسار نمودند فرمود جلال الدین نام با قوم سادات کرام نسبت می دارم تعجب کردند
و گفتند دروغ ست زیرا کہ سیدان حسین صورت می باشند و شما سیاہ فام آید گفتند
دروغ نمی گوییم باز گفتند اگر سید ہستی پیش روضہ مبارک استادہ آواز بکن اگر از روضہ
متبرکہ آواز بشنویم قول شما را تسلیم نماییم حسب الامر اوشان بجناب حق تعالی متوجہ شدہ پیش
روضہ مبارک استادہ بعجز و نیاز ندا کردند الصلوۃ والسلام علیک یا رسول اللہ فی الحال
آواز آمد لبیک یا ابنی المجرد شنیدن آواز سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرید
آنحضرت شدند بعد از چند مدت اقامت کردہ رفتند و باز بعد از چند سال بسیر کنان تا [illegible] منور

تشریف ارزانی فرمودند باز مجاوران بطریق مذکور بخدمت آنحضرت عرض داشتند که توجه
فرمایند تا بطریق سابق آواز حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم بشنویم و سعادت دارین یابیم
فرمودند من لائق نیم که پیش روضه مبارک عرض کنم اما حسب مصلحت او شان پیش روضه مبارک
استاده بطریق مذکور التجا کردند ندا آمد لبیک یا ابنی و هم برای حصول فیض باطنی التجا
کردند فرمان آمد که در ملک هند شخصے نصیر الدین نام باین علامات مشهور و معروف است بموجب
فرمان عالی شان جانب هند روانه شدند و سعادت قدم بوسی آن حضرت حاصل کردند و چند
ایام بخدمت مانده فیض باطنی حاصل کردند بعد ازان سخن در تعظیم بیت الله افتاد و سید
الله بخش حاجی گوپر عرض داشت که در کتاب سلطان باهو نوشته دیدم باید که عام مردمان بیرون
حرم بیت الله قدم ننهند چرا که نمی دانند که بر کدام حجر و بکدام جا قدم مبارک آنحضرت صلے الله
علیه وسلم آمده است تا بسبب بے خبری بر آن قدم رسول علیه السلام قدم نهاده نشود که این
ترک ادب است اما عارف کامل میداند که برین جا بی قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آمده است و لهذا حذر کنند و بر آن قدم ننهد بعد ازان فرمود همچنین امر بے ادبی نیست
بلکه اگر به نیت تبرک نهد عین ثواب است مولوی معظم دین عرض داشت اگر این نے
ادبیست پس جمع حاجیان که طواف کعبه کنند بزمره بے ادبان شمرده شوند زیرا که جائی نیست
که قدم رسول علیه السلام نه آمده باشد بعد ازان فرمود در کتاب فوائد الفواد نوشته
دیدم که مردی کامل حال طواف خانه کعبه کرد شخصے دیگر بر قدم او قدم نهاد آن مرد بزرگ
رو بوی کرده فرمود بر اقدام من چرا می روی گفت برائے تبرک در پیروی ایشان گفت
من در یک قدم یکبار ختم قرآن مجید میکنم تو نیز بکن تا پیروی من تمام حاصل کنی آنگاه
فرمود شاید که آنرا مرتبه طے لسانی حاصل شده باشد بعد ازان ذکرے رسوم و عادت
آورده فرمود که قصه به هیبت نیکے اگفتم بیان فرمایند تا بشنوم خواجه شمس العارفین فرمود
در تفسیر حسینی نوشته است که ابرهه از قبیل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دانست که

مردمان از اطراف و جوانب بسوی مکه می آیند معلوم کرد که مقصود آنها زیارت بیت الله
است در طبعش حسد آمد و گفت که در مقابله آن خانه بسازم و جمیع حجاج را بدین منصرف گردانم
پس خانه تیار کنانید و در و دیوار او را بزر و جواهر مرصع و مزین ساخت و مردمان ولایت
یمن را برای طواف آن تکلیف نمود و اُمرا قریش اگرچه مخالف بودند اما بجز شکیبائی چاره
ندیدند مردی از بنی کنانه برای خدمت آنخانه مقرر شد و رتبه مجاورت یافت و شبی
دران بیت محدث را به پلیدی آلوده ساخته برفت چون این خبر در اطراف آفاق منتشر
گشت و مردمان از طواف آن باز گشتند ابرهه ازین حال خشمناک شده لشکر جمع نمود و با
فیلان کوه هیبت بقصد تخریب حرم محترم جانب مکه متوجه گشت و چون نزدیک رسید
دید بهاهی بر مکیان بینداخت و فیل محمود که بعظمت مشابه کوه بود همراه خود برد و جوار
مکه معظمه رسیده مواشی قریش و شتران حضرت عبدالمطلب را غارت کرد و اکابر مکه در کوه
متحصن شدند مگر حضرت عبدالمطلب بجای خود بماند ابرهه لشکریان خود را حکم داد که برای تعظیم
حضرت عبدالمطلب هرگز استقبال ننمایند چون حضرت عبدالمطلب سوی آن بدکیشان
تشریف ارزانی فرمود و پرتوی نور محمدی در چهره اش جلوه زد ابرهه و جمیع لشکریان بی
خود شده تعظیم و استقبال کردند حضرت عبدالمطلب گفت شتران ما را بدهید گفت ما در
مسمار کعبه ایم و ایشان شتران می طلبند گفت با کعبه تعلق نمی داریم ایشان صاحب کعبه
بدانند بعد ازان بدبدبه هیبت لشکریان را مهیا کرده و فیل را برانگیخته روی بمکه نهاد فیل
محمود روی خود از دیوار شهر مکه بگردانید جانب لشکرگاه متوجه شد و هرچند پیلبانان کوشیدند که
روی او جانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بسبب اعراض او ازانجا یک قدم پیش
نرفتند پس پیلان تعظیم و تکریم آن بیت الله بجا آورده باز گشتند ابرهه ازین حال
عاجز ماند و جماعت قریش از بالای کوه نظر کردند که آیا حال ایشان بچه طور میگذرد دران
وقت قهر الهی در جوش آمد که ناگه از کنار دریا مرغان سیاه پدید آمدند و حمله کرده برآن

لشکر سنگباران نمودند و بیکنفس همه از قوم ابرهه هلاک شدند و هر مرغی سه سنگ داشت
یکی در منقار و دو در پنجه ها و بر هر عضو از بدن کافران زدندی از جانب دیگر بیرون رفتندی
و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ دلان که نیت خرابی کعبه داشتندی نوشته بود ابرهه تنها
رفته پیش نجاشی خود را انداخت و مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود برای هلاک وی در
منقار داشت بپارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز نمود چون ابرهه صورت حال خود پیش
نجاشی بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که مرغان چگونه بودند که چندین لشکر را یه
تو هلاک ساختند ابرهه را در ینوقت نظر بران مرغان افتاد گفت یکی ازان مرغان اینست
همان ساعت آن مرغ سنگی که در منقار داشت بنام او بر سرش فگند و هم روبروی نجاشی
هلاک شد بعد ازان سوره فیل معه ترجمه بزبان مبارک راندند همه ریختیل دعاگو عرض
داشت که تعمیر بیت الله شریف کدام کس مرمت ساخت خواجه شمس العارفین فرمودند
شاهی بود حجاج بن یوسف که در آئین ظلم موصوف و مشهور بود و اکثر با قوم سادات کرام
عداوت پیدا داشت و هزار ها خون آن ناحق بریخت اما دو فعل خوب تر از و صادر شدند یکی
آنکه تعمیر بیت الله شریف بانجام رسانید دوم آنکه اعراب قرآن مجید علامات وقوف و تقسیم پاره
و ربع و نصف و ثلث و رکوع هم از و ظهور یافت بعد ازان فرمودند روزی حجاج در صف
اول نماز میخواند و نیز سعید بن جبیر که یکی از تابعین است نماز میخواند آستین حجاج دراز
و مزین بود چون نظر حضرت سعید رحمة الله علیه بران افتاد فرمود ای حجاج شرم نداری
که در کار ظلم هشیار می باشی و در کار خدا تعالی سستی ازین سخن حجاج غضبناک شد
و گفت سزای تو نیست که زبان ترا ببرم گفت تعجب نیست که مقصود و اصل کار و مدار
عبادت بر دلست چه باشد که اگر زبان بریده شوم باز گفت در زندان ترا قید کنم گفت این
هم تعجب نیست ساعتست آن هم خواهد گذشت گفت در گمان تو باشد که بعد از ساعت
از قید رهائی یابم گفت ای نادان نمی دانی که دنیا قدر ساعتست هر چه گذرد گذرد

آخر کار آنرا شهید کرد بعد ازان فرمود شخصی حجاج را بخواب دید آنا سیده و حال
پرسید که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت بعوض هر خون مرا یکبار قتل کردند و بعوض
خون سعید بن جبیر هفتاد بار باز گفت حال ایمان تو چیست گفت خدا تعالی ایمان داده است
بعد ازان مولوی غلام محمد گجراتی عرضداشت که چون اورا در قبر سزای خون های
ناحق داده شد در روز قیامت باز ماخوذ شود یا نی خواجه شمس العارفین فرمود خاصه امت حضرت
رسول علیه السلام ست آنها را که در قبر عذاب کنند در روز قیامت محفوظ مانند بعد ازان
سخن بر ذکر حاجیان ریاکار افتاد - فرمود بعض حاجیان چون بنیت حج از خانه قدم بیرون
نهند خود را بنام حاجی مشهور کنند و قبل از حج ثواب او ضائع کنند بعد ازان فرمود بزرگی
بخانه شخصی حاجی مهمان شد آن شخص زن خود را گفت بآن طبق طعام نیاوری که براه حج همراه
خود کرده بودم چون این سخن بگوش آن بزرگ رسید گفت ای نادان افسوس که چندین
مصیبت و محنت حج کرده بودی باین سخن ریا ضائع کردی الگاه فرمود که عبادت متکبر و ریاکار مقبول
نیست بعد ازان روی سوی حاجی عبد الله خان داراپوری کرده فرمود وظائف میخوانی
گفت هرچه فرموده اید میخوانم اما منزل قرآن مجید نمی خوانم فرمود خشک حاجی مباش منزل قرآن
مجید هم بخوان زیرا که هرچند حج بیت الله شریف بجا آرد اما بدون اشغال و اذکار بمنزل مقصود
نمی رسد بعد ازان سخن در ذکر حج اکبر افتاد - بنده عرضداشت که معنی دل بدست آور که حج اکبر
ست چیست خواجه شمس العارفین فرمود مراد دل بدست آوردن آنست که حب ماسوی الله از دل
بیرون کند و در همه اوقات دل را بذکر مولی مشغول دارد بعد ازان همبرین معنی ذکر حضرت
بایزید بسطامی علیه الرحمت بر زبان مبارک راند که مردی پیش حضرت بایزید آمد پرسید که کجا
میروی گفت بحج گفت سفر خرچ داری گفت دویست درم گفت بمن ده که صاحب
عیالم و بعوض طواف هفت بار گرد من بگرد که حج تو اینست پس او چنان کرد و باز گشت
بدان ای درویش قبله عوام آب و گل ست و قبله خاصان جان و دل ست شعر

ذکر حاجیان ریاکار

معنی حج اکبر

قبلهٔ معنی شناسان جان و دل	قبلهٔ صورت پرستان آب و گل
قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال	قبلهٔ عاشق زوال بی زوال

مرآت سیزدهم در ذکر تلاوت قرآن و ندامت قاری بی عمل

شب چهارشنبه دولت پای بوس حاصل شد صاحبزاده شجاع الدین و مهر محمد بخش سکنه لیّه و حافظ امیر و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در تلاوت قرآن مجید افتاد عمر الدین درویش عرض داشت که در خواندن قرآن مجید بسیار سعی کردم اما بجز توجه ایشان باین سعادت نتوانم که برسم خواجه شمس العارفین فرمود باید که در خواندن قرآن مجید سستی و تهاون نکنی که دولت عظیم ست بدانی که کلام الله جل شانه ست و بیارنده این جبرائیل علیه السلام و نزول آن بر سرور کائنات صلی الله علیه وسلم شده پس افسوس بر آنکسان که این چنین نعمت عظمی را بگذارد و از سعادت دارین محروم ماند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت

ماتم تازه برون آمده + چاشنی گیر که چون آمده

بعد برین محل عمر الدین درویش عرض داشت که برای ترقی فهم وظیفه فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود صد بار یا علیم علّمنی بعد از صلوة فجر باید خواند بعد ازان فرمود که خواندن علم قرأت نزد امام ما از ضروریات نیست بخلاف شافعی علیه الرحمة که نزد ایشان قرأت امر ضروریست باز فرمودند چونکه خواندن قرآن بموجب قاعده قرأت نتوانند لهذا اکثر مردمان از خواندن آن باز مانند انگاه فرمود چون طالب صادق اگر بقدر پنج پاره بحضور دل و فهم معانی بخواند ازان تارک منزل بهتر ست بعد ازان فرمودند که اکثر مردمان قرآن میخوانند و قرآن ایشان را لعنت میکند چنانچه در حدیث شریف مسطور ست حدیث رُبَّ تَالِ لِلقُرْاٰنِ وَالقُرْاٰنُ یَلعَنُهٗ انگاه فرمود کمال ثواب تلاوت قرآن مجید موقوف بر فهم معانی ست اگرچه قواعد قرأت ندانند چون مردان خدا در منزل عشق بکمال شوند در هر چه صورت محبوب خود دیده لذت یابند چنانچه بزرگی فرموده بیت

فائده تلاوت قرآن

برگ درختانِ سبز در نظرِ ہوشیار	ہر ورقے دفتریست معرفتِ کردگار

انگاہ فرمود اگرچہ نزد اہلِ موسیقی سرودبی قواعد و آواز بے اندازہ ناخوش ست
مگر نزد اصفیا بہر طوری کہ باشد مقصود ور یابند بعد ازان سید خدا بخش
عرضداشت کہ قرآن سہ روز بخانہ خود میدارم بران منزل خواندن حکم چیست
فرمود جائزست اما حساب قیمتِ آن ذمہ تو باقی ماند بعد ازان اسمٰعیل ساکن
الٰہی عرضداشت کہ شخصے قاری قرآن در موضع ناسکونت میدارد و شر ادتہا ہر
بے موجب و ستمہا ناحق بنام من برانگیزد و ازین باعث لاچارم خواجہ شمس
العارفین فرمود قاری نیست بلکہ قہری ست چراکہ چنین افعال اکثر از مردمانِ جہال
بظہور می آیند عبارت چہاردہم در بیان ذکر حق سبحانہ وتعالیٰ و فضیلت آن
روز جمعہ سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوے معظم دین مرولوی و مولوی علام
محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در فضیلت ذکر خدای تعالیٰ افتاد بندہ عرض
داشت کہ وظائف حسب الارشاد ایشان بجامی آرم اما بہترین اشغال و عمدہ ترین
اعمال ارشاد فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود در ذکر جہر و قلبی مداومت باید
نمود کہ سعادت دارین درین مندرج ست بعد ازان دعاگو باز عرض داشت
کہ وظیفہ ذکر جہر بسبب ضعف دماغ کماحقہ ادا نمی شود فرمود در ذکر پاس انفاس و قوت
قلبی مداومت باید کرد کہ از جمیع عبادات فاضل ترست چنانچہ در حدیث آمدہ

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ عَنْ كُلِّ عِبَادَةٍ ذِكْرُ اللّٰهِ فِي قَلْبِهِ خَلَاءً وَمَلَاءً لَيْلًا وَنَهَارًا فِي السَّفَرِ وَ
الْحَضَرِ قِيَامًا وَقُعُودًا أَوْ عَلٰى جُنُوبِهِمْ سِرًّا أَوْ عَلَانِيَةً وَعَلٰى كُلِّ حَالَةٍ مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا
أَكْثَرَ ذِكْرَهُ و در فضیلت پاس انفاس مولوی جامی فرمودہ بیت اگر تو

پاس داری پاس انفاس	بسلطانی رسانندت ازین پاس

بعد ازان فرمود ذکر پاس انفاس اصل ہمہ وظائف ست سالک را باید کہ

ارشاد فرمودن در فضیلت آن ۔۔۔ در فضیلت ذکر پاس انفاس و وقوف قلبی [illegible]

در مداومت ذکر

درین سعی بلیغ نماید بعد ازان فرمودند خواجه محمود مهادری رحمة الله علیه گفت سالک را
باید که بر ذکر مداومت نماید تا در دل آن نقش ذکر قوی گردد بعد ازان اشغال ذکر
دوام فرمودند که چون در آوند نو قدری روغن بمالند دران جذب شود چون دو
سه بار همین طور کنند از جهت بیرون او نیز ظاهر شود همچنین ذکر نیز در دل ذاکر جای
گیرد بعد ازان فرمودند که جهت صفائی قلب و روشنائی فکر نهایت مفید ست
بعد ازان این چند ابیات مثنوی معنوی بر زبان مبارک راندند ابیات

ابیات مثنوی معنوی

این قدر گفتیم باقی فکر کن / فکر اگر جامد بود رو ذکر کن

ذکر را خورشید آن افسرده ساز / ذکر آرد فکر را در اهتزاز

اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش / کار کن موقوف آن جذبه مباش

زانکه ترک کار چون نازی بود / ناز کی در خورد جانبازی بود

نه قبول اندیش نه رد ای غلام / امر را و نهی را بین والسلام

مرغ جذبه ناگهان پرد ز عش / چون بدیدی صبح شمع آنگه بکش

بعد ازان فرمود اکثر مردمان بسبب عدم حصول جذبه از شغل باز میمانند اگرچه
اصل کار موقوف بر جذبه است لیکن از امر و نهی ورومی نباید گردانید بعد ازان

ذکر فرشته و خناس

فرمود یک فرشته و یک خناس بدل هر انسان لاحق اند فرشته به نیکیها دلالت
کند و خناس به بدی و وسواسه امر نماید چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ
وَالْفَحْشَاءِ بعد ازان فرمود چون ذاکر بذکر حق تعالی مشغول شود خناس ولا
گردیده بیرون رود و هر چند که ذاکر زیاده تر باشد غلبه خناس کمتر گردد مولوی
معنوی فرموده ذکر حق پاکست چون پاکی رسید رخت بر بندد برون آید پلید

در فضیلت ذکر جهر

بعد ازان شخصے عرضداشت که حسب الارشاد ذکر جهر میکنیم لیکن شخصے مرا گوید
که پیش حق سبحانه و تعالی جهر و خفی یکسان ست که او گرنیست خواجه شمس العارفین

در تعریف ذاکر و مداومت آن

در طریقه ذکر جهر

فرمود اگرچه قول او درست ست مگر آنکه نفس ما کرا اند بدون جهر او را هیچ اثر نشود
و حق نشنود بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود طالب را باید که در ذکر پاس انفاس
و وقوف قلبی مداومت نماید حتی که دل او ذاکر گردد نظم تو بهر حالے که باشی روز و شب
یکنفس غافل مباش از ذکر رب * در خوشی ذکر تو شکر نعمت ست * ور بلا ها التجا
با حضرت ست بعد ازان فرمود ذاکر کامل مثل حافظ قرآن ست چنانچه
حافظ کامل بهر کاری که باشد بخواند ذاکر کامل را نیز امور غیر از ذکر مانع نشوند و در همه حال
ذکر او جاری میماند بعد ازان شخصی عرضداشت که ذکر و درود کدام بهتر است احمر ارشاد
فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در ذکر کوشش باید کرد باز عرضداشت که بسبب
امور دنیا شغل ذکر نمی توانم کرد اگر اجازت درود شریف فرمایند عین سعادت ست
فرمود طالب صادق را باید که اول در ذکر جهر و خفی مشغول باشد چون اثر ذکر در و
ظاهر شود باز بذکر درود شریف دادرا دیگر کوشش کند چرا که اصل عبادت
ذکر ست و دیگر اورا د پشت پناهی او اند بعد ازان روی سوی حافظ محمد حسن
آورده فرمود سالک را باید که چون اراده ذکر جهر کند اول صورت پیر خود را پیش
حاضر کند و جمیع ماسوی الله را نفی کند و بعد ازان یک صفت از صفات
اسمای سبع صفاتی باریتعالی در دل خود تصور کند یعنی داند که سماعت من از
پرتو اسم سمیع ست و بصارت من از پرتو اسم بصیر و علم من از پرتو اسم علیم و
حیاتی من از پرتو اسم حی و قدرت من از پرتو اسم قدیر و ارادت من از پرتو
اسم مرید و کلام من از پرتو اسم متکلم ست و اگر صورت مختلفه در خیال می آیند
داند که این همه پرتو ذات اند و تشکل او ست و اگر خطرات بر ذاکر غالب شوند
صورت شیخ پیش خود حاضر و ناظر داند تا به برکت این تصور رهایی یابد بعد
ازان شخصے حافظ قرآن عرضداشت که تخمیناً هفصد ختم قرآن کرده ام

اما فنا وقتِ دل تا هنوز باقیست خواجه شمس العارفین فرمود صیقل دل حزو کس

حاصل نیست چنانچه در حدیث مسطورست لکل شیءٍ صقالة و صقالة

القلب ذکر الله بعد ازان فرمود سالک را باید که از اوراد و اذکار هیچ وقت

خالی نباشد زیرا که ترک اشتغال علامت محرومیت نمی بیند که جمیع مشایخان ما از

ابتدا تا انتها با ذکار و اشغال مثل قرآن مجید و درود شریف و پاس انفاس

و حبس دم و وقوف قلبی و مطالع کتب تفسیر و حدیث و سلوک و توحید مشغول بودند

بعد ازان فرمود جمیع وظائف خواجگان ما بر یکدیگر فضیلت می دارند اما

ذکر پاس انفاس از همه اشغال فوقیت بیدار د چنانچه در رقعه خواجه نظام الدین

اورنگ آبادی نوشته بود ذکر سهولی از همه اولی بعد ازان دعاگو عرض داشت کرد که

ارشاد فرمایند تا ذکر را دو بیم کبریت احمر اوست ایشان فرمودند که ذکر آنکه ما نمودیم

همین کافیست بار دیگر چرا رنج و محنت میکشی اما باید که در وظیفه ذکر مداومت

نمائی که مقصود همین است بعد ازان لختی سخن در ذکر سید منتهی شاه و سید احمد که

درویشان حضرت من بودند افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندکه چون

سید منتهی شاه درین جا آمده بیعت کرد ذکر پاس انفاس او را تلقین کردیم آن

مرد صحیح الاعتقاد شب و روز در پاس انفاس مشغول گشت حتی که بباعث کثرت

ذکر دماغ او خالی شد و بیمار گردید گفتیم ذکر را چند روز معطل کن اما چون ذکر در

جان او آمیزش گرفته بود باز نمی تواند شد تا آنکه بهمان عارضه بحق تسلیم شد

بعد ازان فرمود بهمین طور سید احمد درویش در ابتدا حال شب و روز

بذکر جهر مشغول میماند بعد ازان بذکر حبس مشغول گشت حتی که بباعث کثرت

آن خون از دماغ او جاری شد چندین علاج یونانی و ڈاکٹری کردیم اما هیچ

فائده نشد آخر جان شیرین بحق تسلیم کرد بعد ازان در حق آن درویشان

در صیقل دل

ذکر اوراد و اذکار

ذکر فضیلت پاس انفاس

فرمود زہی طالع آن کسان اکہ در یاد مولی شہید شدند این بیت بر زبانِ
مبارک راند **بیت** جسنی نہ دیکھی ہو شفق اور صبح کے بہار * اگر تیرے شہید کو
دیکھی کفن کے بیچ * **بعد ازان** حکایت فرمود کہ شخصے صادق الاعتقاد بخدمت
حضرت محمد باران صاحب آمد و بیعت کرد و وظیفہ حبس و ارشاد کردند چونکہ آن
مرد عالی ہمت و کامل ارادت بود شب و روز در ذکر حبس مشغول گشت تا آنکہ بکثرت
آن خونِ از دماغ او شروع گشت ہیچ معالجہ بند نگردید آخر باین عارضہ فوت شد
چون این خبر بحضور حضرت خواجہ تونسوی رحمۃ اللہ علیہ رسید محمد باران صاحب را ارشاد
فرمود کہ بعد ازین مریدانِ خود را چنین مجاہدہ نفرمایند زیرا کہ مردمانِ این زمان کم ہمت
اند و مقصود یاد خدا است بہر وجہی کہ میسر آید بکنند **بعد ازان** بندہ عرض داشت کہ
امشب بخواب بر فیل سوار شدہ دوانیدم تعبیر این چیست خواجہ شمس العارفین فرمود
مبارک باد کہ این علامت سعادت ست باز گفتم کہ ایشان را نیز بخواب دیدم و
از زبانِ مبارک ایشان بشنیدم کہ حضرت خواجہ تونسوی مارا بدو چیز تاکید مزید
فرمودہ است یکی ازان ذکرِ حق ست و دیگر یاد نماند فرمود شاید آن ثانی اذن باشد
عرض کردم کہ مرا نیز یاد آمد کہ ہمین بود **بعد ازان** فرمود بر درویش : دو چیز لازم
ست اوّل عبادت حق ست دوم شفقتِ بر خلق **مرآت پانزدھم** در
ذکر فضیلت درود شریف روز پنجشنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد
پیر غلام محمد سیال و مہر محمد بخش سگنہ لیّہ و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در فضیلت
درود شریف افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود از ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت ست
کہ گفت گفتم یا رسول اللہ بسیار درود می رسانم بر شما پس چندان مقرر کنم برای درود شان
ازان وقت کہ برای دعا خود مقرر کردہ است پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فرمود ہمانقدر کہ خواہی گفتم چہارم حصہ فرمودند ہمان قدر کہ خواہی پس اگر زیادہ کنی

آن بهتر ست برای تو گفتم نصف مقرر کنم فرمودند چندانکه خواهی پس اگر زیاده کنی
آن بهتر ست برای تو پس گفتم دو ثلث فرمودند چندانکه خواهی پس اگر زیاده کنی آن
بهتر ست مر ترا پس گفتم مقرر کردم برای درویشان تمام وقت فرمودند احال
مقاصد دین و دنیا ور روا کرده شوند گناهان تو بعد ازان فرمود هر شخصی که با استعمال
خوشبو و بحضور دل بر جای طاهر نشسته درود شریف بخواند روح مبارک آن
حضرت صلی الله علیه وسلم سوی آن متوجه شده بگوش خود شنوند وقبول فرمایند و
هر شخصی که بدون این شرائط بخواند آنرا فرشته که برای رسانیدن درود شریف
بر پیشانی هر مومن موکل ست درود روزمره درجا در نور پیچیده و در طبق نور
انداخته بخدمت حضرت عبدالله بن مسعود رساند باز حضرت عبدالله بحضور
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم حاضر شده میگوید که یا رسول الله
فلان بن فلان ساکنه موضع فلان این قدر درود شریف بر ایشان فرستاده است
بعد ازان فرمود روزی شخصی بخدمت میان نور محمد کهیرا ساکنه موضع
کرونٹ عرضداشت که شنیده ام هر شخصی که در راه درود شریف بخواند اورا
درد زانو عارض میگردد آنحضرت فرمود ای برادر بباید که از خواندن درود شریف
باز نماند مگر اینقدر ضرورست که راه پاک باشد بعد ازان فرمود درود مستغاث
و کبریت احمر در راه هرگز نخوانده شود مگر بسواری اسپ وغیره همدرین محل پیر
غلام محمد سیال گفت وقتی حضرت خواجه سیالوی در راه تونسه شریف بمجرد
سواری اسپ درود مستغاث شروع کردند و نعلین نیز از پای خود دور ساختند
بعد ازان فرمود که روزی مرید حضرت خواجه قطب الدین اوشی رضی الله عنه
در خواب بزیارت خیمه رسول علیه السلام مشرف شد خواست که در خیمه رود
جواب آمد که تو لائق نیستی برو خواجه قطب الدین را بگو که همیشه تحفه درود میفرستاد

امروز چرا نرسانیدی فی الحال مرید بخدمت حضرت خواجه قطب صاحب آمد و ماجرا
مذکور بیان نمود فرمودند یعنی هر شب سه هزار درود شریف وظیفه روزمره مقرر بود
اشت بباعث نکاح فوت گردید پس ازین جهت منکوحه خود را طلاق داده بود
بعد ازان نور مصطفی قریشی عرض داشت شغلی که در دارین نافع باشد ارشاد
فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود اگر خوشنودی دارین میخواهی درود شریف بر
سرور عالم صلی الله علیه وسلم بسیار بخوان که سعادت دارین دران است بعد ازان
غلام علی طبیب عرض داشت که اگر ثواب درود شریف بارواح مومنان برسانند
جائز باشد یا نه فرمود جائز است اما طریقه آنست که بگوید خداوندا ثواب این درود
شریف بارواح فلان برسان و نگوید اللهم صلی علی فلان زیرا که صلوة گفتن
بر انبیا علیهم السلام بر کسی جائز نیست مگر آل ایشان را وهم در ذکر اوراد و نگاه
داشتن وقت آن روز دوشنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد سید خدا بخش از
سنجبی و غلام محمد درویش پهولواهی و امام بخش نذربردار و یاران دیگر نیز حاضر
بودند سخن در ذکر اوراد افتاد و بنده عرض داشت که اکثر مردمان نقشبندیه وغیره در
حق خواجگان چشت طعن میکنند که مریدان خود را با سیاحت میفرمایند یعنی اوراد
و اشغال بسیار ارشاد کنند و در طریق بابان جز اسم ذات وظیفه دیگر نیست و اشغال
چهار نیز در اشغال بابان همچنین میگویند خواجه شمس العارفین فرمود اصل مقصود
ما درویشان همین است که هیچ وقت از یاد حق تعالی خالی نباشیم و این لطائف
گوناگون که خواجگان چشت میفرمایند درین دو مقصود است یکی آنکه در همه حال از
یاد خدای تعالی خالی نباشد دیگر آنکه چون مرد صوفی آشفته حال برای آسوده گی
حال در باغ سیر میکند و گاهی درین چمن و گاهی درین حدیقه سیر میکند و گاهی توجه
بسوی گل میکند و گاهی جانب میوه راغب باشد همین منوال صوفی پریشان حال

تذکره اشغال خواجگان

گاہے باوراد و اشغال وگاہی بنوافل وگاہی بدرود شریف وگاہی بقرآن مجید وگاہی
بذکر پاس انفاس و جہر وگاہی بوقوف قلبی گاہی بمطالع کتب سلوک و توحید مشغول
میباشد و لذت عبادت گوناگون میباید باز تبسم کرده فرمود ما درویشان را محض برای
آسیا سائی آفریده است نه برای آرام جان و آرایش دنیا چنانچه خدا تعالے میفرماید
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندہ
بیت نه ایم آمده از پئے دل خوشی * مگر از پئے رنج محنت کشی * خران را
کسی بر عروسی نخواند * مگر وقت پختن که هیزم نماند * بعد ازان شخصی عرض کرد
که در خاندان حضرت نقشبندیه بنا سلوک بر هفت لطائف ست و درخواندن
ایشان چگونه ست فرمود شخصی بخدمت مولوی عبید الله صاحب ملتانی رفت
وگفت حقیقت مولوی صاحب (بقا یقینا ان زمانیه) فرمود من طالب لطیف ام نه طالب لطائف
همدرین محل مولوی علی محمد ساکنه کوٹ کالہ عرض داشت که در ادامی اوراد
و اذکار سست همت ام جز توجه ایشان به هیچ ورد مشغول نتوانم شد خواجه
شمس العارفین فرمود سالک را باید که در وظیفه مداومت کند بهر وجهی که باشد بعد
ازان این ابیات مثنوی بر زبان مبارک راند **ابیات** این قدر
گفتیم باقی فکر کن * فکر گر جامد بود رو ذکر کن * ذکر را خورشید آن افسرده ساز
ذکر آرد فکر را در اهتزاز * اصل خود جذب ست لیک اے خواجه تاش * کار
کن موقوف آن جذبه مباش * زانکه ترک کار چون نازی بود * نازکی در خورد
جان بازی بود * مرغ جذبه ناگهه پرد ز عش * چون بدیدی صبح شمع آنگه بکش *
بعد ازان فرمود سالک را باید که از اوراد و اذکار هیچ وقت خالی نباشد زیراکه ترک
اشغال علامت محرومیت می بیند که جمیع مشایخان سلسله ما از ابتدا حال
تا انتها باوراد و اذکار و اشغال گوناگون مشغول مے شدند همدرین وقت فرمود

همه وظائف ما یان بر یکدیگر فضیلت میدارند اما ذکر پاس انفاس همه اشغال فوقیت میدارد
بعد ازان فرمود سالک را باید که اوقات وظائف خود را نگهدارد زیرا که وقت گذشته
باز نیاید آنگاه این مصراع بر زبان مبارک راندند مصرع عمر گذشته باز امید نیست
بعد ازان بنده عرضداشت اگر بسبب بیماری وظیفه فوت شود حکم چیست فرمودند
باز قضای آن حاجت نیست زیرا که چون ذاکر بیمار شود حق سبحانه فرشتگان خود را فرماید
وظیفه مردی فلان بخوانید و ثواب آن در اعمال نامه او بنویسید تا حالت بیماری
همچنین کنند اما اگر قضا کند هم بهتر باشد بعد ازان فرمود سالک را باید که وظائف
و اشغال خود را در اوقات آنها بخواند تا هیچ وقتی از اوقات وظائف خالی نگذرد
چنانچه بعد از بیداری خواب وضو ساخته نماز تهجد دوازده رکعت بگذارد و بعد ازان
اسماء حسنا یکبار و استغفار پانصد بار و مراقبه کند و بعد از نماز فجر مسبعات عشر و یک منزل
اسبوع شریف و یکبار دعا کبیر و درود مستغاث و کبریت احمر و سلسله شریف یکبار
و دلائل الخیرات یک منزل و دوازده رکعت اشراق و چهار رکعت صلوة العاشقین و
پنج پا منزل قرآن و یک ختم خواجگان و چهار رکعت سنت عصر و شش رکعت
نفل اوابین و دو رکعت حفظ الایمان ادا نماید و بعد ازان ذکر جهر سه صد بار
و مراقبه و هزار بار درود شریف و یک ختم سوره یٰس و ملک بخواند و بذکر پاس انفاس
مشغول شده بخسپد بعد ازان مولوی نام الدین ساکنه برنالی را بیعت کرده
فرمود مرید را باید که اوقات اشغال را نگهدارد آنگاه بر زبان مبارک راندند الصوفی
ابن الوقت بعد ازان بنده عرض داشت که روزی حضرت استاذ ما حافظ ولی الله
صاحب مفتی لاهوری از من پرسید که ثمره وظائف شما چیست آیا ترقی حالست
یا نقد خواجه شمس العارفین فرمود ایشان را باید پرسید آیا خواندن نماز و روزه و بجا
آوردن امور شرعیه جهت حصول دنیاست یا دین چون جمیع احکام شرعیه محض برای

رضای مولاست بس خوانندن وظائف نیز از این قبیله اند نه جهت حصول دنیای
بعد ازان زنی خادمه عرضداشت که اکثر اوقات بسبب سستی بدن وظائف
ترک می شوند خواجه شمس العارفین فرمود ای ضعیفه بجناب حق سبحانه و تعالی نیاز
بکار است نه ناز باید که همه اوقات وظائف خود را نگهداری بعد ازان میان
فیض بخش سکنه تهته میان عرض داشت که عمرم در اشغال لسانی بانجام رسید اما
بمقصود اصلی نرسیدم خواجه شمس العارفین فرمود ای برادر برین اشغال لسانی شکر
گذارده مداومت کنید اگر خدا تعالی بخواهد آن مرتبه قلبی نیز عنایت فرماید که اصل سلوک
طلب است بعد ازان فرمود میان سالکان دو چیز از ضروریات است اول
ریاضت یعنی سلوک سالک جز این هر دو امر بکمال نمی رسد بعد ازان فرمود
برای دفع بیماری و حل مشکل اسم شیخ خود صد بار خوانده دم کند و دعا طلبد
مقصود حاصل شود دعاگو عرضداشت که اسم شیخ خود چگونه خوانده شود فرمود
درویشی خواجه توسوی بدینوجه میخواند یا شیخ محمد سلیمان و ما برین طور میخوانیم یا شیخ
محمد سلیمان شیئاً لله هم درین محل بنده عرضداشت وظیفه اسم خود نیز ارشاد
فرمایند فرمودند بعد از نماز فجر صد بار بطریق مذکور بخواند بعد ازان غلام محمد
پونهواری عرضداشت کرد که بعد از صبح گنجشک ها گوناگون آواز میکنند آیا این
هم ذکر میکنند خواجه شمس العارفین فرمود بلکه همه مخلوق خدا را بلسان خود یاد میکنند
چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید بقوله تعالی وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰکِنْ لَّا
تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ باز غلام محمد عرضداشت که تسبیح آنها در فهم ما نیاید فرمود
چونکه کلام هم جنس در فهم ما نیاید پس کلام غیر جنس چگونه فهمیده شود بعد ازان
روزی بوقت صبح بلبلی بر درخت نشسته با آواز خود نغمه میکرد خواجه شمس العارفین
روی سوی غلام محمد کرده فرمود که آواز بلبل از کدام جا می آید گفت بر درخت کنار

نشسته است شاید غنچه تازه در پیچا نظر آید باشد فرمود دل عاشق او در سحرها گل
یعنی چون عاشق در عشق معشوق خود را فنا کند در همه جا حسن و جمال معشوق می بیند
همه جا بین محل آیا هم بخش خانه بردار این مصراع خواند مصرع همای بر سحر عشق
ز پروانه بیاموز و گفت که مراد از مرغ سحر چیست خواجه شمس العارفین فرمود نزد علما
ظاهر خروس است و نزد اهل الله آنکه شب بیدار شود و بیاد خدا تعالی مشغول باشد
بعد ازان مولوی عمر عیسے خیلوی عرضداشت کرد که باعث چیست که شوق
و لذت عبادت حاصل نمی شود خواجه شمس العارفین فرمود چون مردمی در گناهان
مستغرق باشد شوق و لذت عبادت از وی برخاسته مولوی صاحب عرض کرد که قبل
ازین شوق و لذت وظیفه نهایت کمال بود الحال همه سرد شده است باعث چیست
خواجه شمس العارفین فرمود چون کسی در ابتدا بر وظائف اشغال مشغول باشد تاثیر وظیفه
در دل او زود می اثر کند و شوق و جوش طبیعت او زیاده تر گردد و بعد از مدت دراز
چون در جان و جسم او قرار گیرد جوش طبیعت او فرو نشیند چنانچه حضرت ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه صحابی را دید که بوقت خواندن قرآن ناله و زاری میکرد و حضرت
صدیق رض گفت نحن کنا کما انتم قسمت قلوبنا یعنی در ابتدا حال ما این نیز
در وقت تلاوت قرآن ناله و زاری کردمی پس الحال متحمل شدند دلهای مایان
بعد ازان فرمود در زمان حضرت شعیب علیه السلام مردی در فسق و فجور مستغرق
بود و لذت عبادت از و رفته بود و گفت که بباعث فسق و فجور ما را خدا تعالی هیچ
رنج و تکلیف نداده است حق سبحانه و تعالی بسوی شعیب علیه السلام وحی فرستاد که
آن نادان را بگو چه نکه لذت عبادت تو رفته است زیاده تر ازین رنج و تکلیف چه باشد
بعد ازان لختی سخن در ذکر سالک و مجذوب افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
مثال سالک مجذوب آنست که راه بیت الله منزل بمنزل قطع کرده برسد و مثال

ذکر سبب کمال لذت عبادت در ابتدا

ذکر سالک و مجذوب

آنحضرت عرض داشت کرد که از مدت دراز بعارضهٔ جذام گرفتارم دعا فرمایند
تا ازین بلا رهائی یابم و بامر ومان هم چنانچه شوم خواجه صاحب دعا فرمود باز گفت
وظیفه نیز درین باب ارشاد کنند فرمود هفت صد و هشتاد و هفت بار تسمیه در مره
بخوان تا حق سبحانه و تعالی صحت ارزانی فرماید همدرین محل فضیلت تسمیه بیان
کردند که هژده هزار عالم خدا تعالی آفریده است دعاگو عرض داشت که تعداد هژده
هزار بچه طورست فرمود مثلاً انس یک عالم است و جن عالم دیگر و همچنین از حیوانات
مثل اسپ و گاو و گاومیش و خر و گوسفند و آهو و از وحوش مثل گرگ و روباه
شیر وغیره و از طیور مثل خروس و طوطی و باز وغیره و از خزندگان مثل مورچه و در آخر
وضب و مار وغیره و همچنین هژده هزار عالم اند همه را از حروف تسمیه که نوزده اند فیض
میرسد بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت نوزده حرف است
بوقت شمار ❊ فیض رساننده به هژده هزار ❊ بعد ازان شخصی عرض داشت
برای دفع قرض چیزی فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بعد از نماز بامداد هفتاد
بار اسم یا وهاب خوانده بجناب قاضی الحاجات دست برداشته بگوید خداوند پاک
بطفیل حضرت سید المرسلین و آل پاک و اصحاب و خواجگان چشت رضی الله تعالی عنهم
از سلب ایمان و خذلان دارین محفوظ گردان بعد ازان شخصی عرض داشت کرد
جهت دفع عارضهٔ بواسیر چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود که در سنت
فجر در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار الم نشرح و در ثانی بعد از فاتحه سورهٔ فیل یکبار
بخواند و در وتر بعد از سورهٔ فاتحه در رکعت اول سوره الم نشرح و در ثانی والتین
و در ثالث اخلاص بخواند یکیک بار انشاء الله تعالی صحت گردد بعد ازان شخصی
محمد نعیم نام ملکهدوی عرض داشت که برای دفع درد سر و دندان و تب و باد تقوه
یا کاهی ارشاد فرمایند فرمود هر بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله

برای دفع قرض

برای دفع [illegible] درد سر و درد دندان و تب [illegible]

العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار برای درد سر ترتیب یازده بار سوره فاتحه برائے بیمار بیگانه دم کند و برای درد دندان و سه بار تکبیر سعم درود اول و آخر خوانده بر سه دانه قرنفل بدمد و بجای درد یک یک دانه بنهد و منتر اینست پہلین کیل کوڑے کیل مین کیل مار یا جسکی ہنوں مین کیڑا یا درد ہووے دور ہوجاوے نادور ہووے دہائی خواجه مؤمنین چشتی کی بعد ازان فرمود وظیفه اسم مسبح خود برای ہر حاجت کافیست بعد ازان دعاگو التماس کرد اگر شخصی در مصیبت گرفتار شود بچه طور رہائی یابد خواجه شمس العارفین فرمود مرید را باید که چون مبتلا گرفتار شود بدادن صدقات و خواندن استغفار مشغول باشد تا خدا تعالی از آن بلا رہائی کند بعد ازان قادر بخش راچر عرضداشت که شرح دعا کبیر است فرمود شرح بجای خود ترجمه ہم محال ست زیرا که دعا کبیر پنجاه و دو کلمه ست و ہر یک الغت علحده است شخصی که چندین لغات داند شرح او کند بعد ازان شخصی عرضداشت که با وجود بیعت ایشان از شدت افلاس بہلا رسیده ام و درین اثنا سید اکرام شاه گفت شاید این مرد وظیفه غیر طریقه میخوانده او نیز مقر شد خواجه شمس العارفین وی سوی شاه صاحب آورده فرمود که شخصے از ہنود و عثمان اینجا آمد و بیان کرد که چون بخواب شوم بینم که صورت مهیب با ہمراہ من خفته ست پس بیدار شوم ازین باعث نهایت لاچار ام با گفتیم که کدام کلام برای تسخیر جنیات وغیره خوانده باشی او مقر شد گفتیم ازین امر توبه کن تا خدا تعالی نجات رہائی دہد پس چون آن وظیفه بگذاشت و آنچه حضرت صاحب فرمود بجا آورد فی الحال صحت یافت بعد ازان فرمود سالک را باید که بهمه حال بجناب مجیب الدعوات دست دعا بردارد که اصل عبادات عجز و نیاز است و این در دنیا حاصل شود و ہم بدین با مر مامور شده ایم که ادعونی استجب لکم ہمه درین محل دعاگو عرض

وداشت که کدام دعا بهترست فرمود آنچه بزرگان از خداتعالی طلبیده اند الا اینکه دعا را بار بار
را باید که اکثر اوقات بعد اوراد و این دعا را وظیفه خود سازد و آن اینست اللهم
ارزقنی حبک وحب من احبک وحب عمل یقربنی
الی حبک واجعل حبک احب الاشیاء الینا من الماء البارد للعطشان
یا ذالجلال والاکرام اللهم اسقنی بکاس محمد صلی الله علیه وسلم
شربة لا نظمأ بعدها ابدا برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان
شخصی عرض داشت که دعا جامع جمیع حاجات دارین کدام است فرمود روزی
حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها بحضور حضرت سرور کائنات
صلی الله علیه وسلم عرض داشت که اگر خداتعالی شب لیلة القدر نصیب کند چه
دعا بخوانم فرمود اللهم انی اسئلک العفو والعافیة فی الدین والدنیا
والاخرة که جامع جمیع حاجات است بعد ازین در محفل خط مولوی غلام محمد
بخدمت آنحضرت رسید و دران نوشته بود که دعا فرمایند تا خداتعالی فرزند
نرینه عنایت فرماید و قائم مقام من باشد خواجه صاحب فرمود اصل مقصود از
عبادت خداتعالی است اولاد باشد یا نباشد چراکه بجز اعمال حسنه خلاصی نیست
بعد ازان فرمود اکثر مردمان از خداوند کریم بسیار حاجت خواهند و هیچ ثمره
آن نیابند و بعضی چیزی نمی طلبند آنها را گوناگون انعام عطا فرماید این همه
فضل اوست بعد ازان شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا فراغت معاش حاصل
شود و آسایش حال گردد فرمود هرچه کند خدا کند بنده عاجز است از دست انسان
خدا هر کس که غور کند خداتعالی بران رحمت کند و کار او برآرد بعد ازان
خیر محمد قوال عرض کرد که در حق هر سه صاحبزاده خویش دعای خیر فرمایند تا خدای
تعالی ایشان را سعادت دارین ارزانی کند فرمود سعادت و شقاوت بدست خدا

هیچ نیست اجر بعد بر جزا حق تعالی باشد بکند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند

بیت نقد و دست من داده اند چیزی باره که من خویشتن را کم مختیار بعد از آن

فرمود مولوی عالی همت مرید حضرت خواجه جمال ملتانی رحمة الله علیه بود وظیفه او

چنان بود که اول نماز تهجد مشغول می شد بعد از ان تا صبح مراقبه مینماند و بعد از

نماز بامداد مسبعات عشر و اسبوع و درود مستغاث و دلائل الخیرات میخواند و بعد

از ان نفل اشراق و منزل قرآن میخواند و بعد از نماز مغرب نفل اوابین و حفظ الایمان

و بیست و چهار بار ذکر کلمه طیب میکردی و بوقت فراغت سپید بافی میکردی

و گفتی چشم مکسب حرص گندیده است گاهی بعبادت پروردگار مشغول نمی شوم

آنگاه فرمود درویش را باید که در ادای وظیفه سعی نماید اما بر ان اعتماد و تکیه نکند

بعد از ان فرمود شیخ را شایسته است که موافق قدر و طاقت مرید وظیفه ارشاد فرماید

چنانچه خواجه تونسوی خادمان خود را موافق قابلیت هر یک خدمت و وظیفه مقرر

کرده بود بعض را اشتغال ذکر و بعض را درود شریف و بعض را اوراد مختلف بعض را

در کار گذاری لنگر مقرر کرده بود و حافظی بود که آنرا بخدمت شخصی بیمار ارشاد فرموده

بود حسب الامر در خدمت مستعد بود روزی در خدمت گذاری نماز مغرب او

تاخیر شد احمد خان وزیر بهاولخان او را طعن کرد که این بیمار پرستی چه فائده کند که

تاخیر کردید نماز گفت توجیه دانی من حسب الامر خواجه صاحب بخدمت این بیمار مشغول

بودم و از اطاعت پیر بیرون نرفتم مرآة هفدهم در ذکر فضیلت و

مذمت تارک آن روز یکشنبه سعادت قدم حاصل شد مولوی معظم و

مولوی و مولوی غلام محمد گجراتی و سید الهی بخش لانگری یاران دیگر نیز حاضر بودند

سخن در ذکر عبادات افتاد خواجه شمس العارفین فرمود در عمر خویش پنج کس

مردان خدا را دیدم اول سید محمد ظریف مردی بود قائم اللیل و صائم الدهر چنانچه

تا پانزده پانزده روز چیزی نخوردی و بوقت افطار قدری طعام چشیدی بعضی
در همه عمر یکبار گذاشتند و غالبو عرضداشت باعث چیست که صوفیه کرام را حاجت
خوردنی و نوشیدنی نماند فرمود عدم گرسنگی و نوشیدگی بدو وجه است یکی آنکه
خدایتعالی قادرست که بغیر خوردن و نوشیدن زندگی بخشند دوم آنکه حاجت
خوردن و نوشیدن تعلق به وجود خاکیست و چون مردان خدا از بشریت
گذرانیده بدرجه فنا قدم زنند هیچ حاجت خوردنی و نوشیدنی باقی نماند بعد
ازان فرمود دوم ازانها خیر محمد انگوی مردی زاهد و عابد بودند که هیچ وقتی
از ذکر و فکر و دیگر عبادات خالی نبودی روزی آنحضرت بذریعه مردی کامل
بحضور حضرت رسول علیه السلام تحفه سلام فرستاد چون آن مرد بحضوری
بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شد عرضداشت که شخص فلان تحفه
سلام بجناب ایشان میرساند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آن شخصیست که
در مسجد سخن دنیا بسیار میگوید چون حضرت موصوف ازین امر واقف شدند فوراً
توبه کرده بانه مسجد سخن دنیا نکردند و بقیه عمر در خاموشی گذاشتند در روزمره وظیفه
ایشان تخمیناً بقدر یک ختم و بیست و پنج پاره مقرر بود درین محل پیر علام محمد
سیال عرضداشت که سه لکه ختم سوره یٰس و هفت لکهه سوره مزمل نیز کهوانه
تمام کرده بودند بعد ازان فرمود سوم ازیشان حافظ محمد عظیم و ڈی پیٹ
ملوی مردے خدایاد و تارک دنیا بودند که در شان او مولوی نکهنڈه دی رحمة الله
گفته بیت کیوی تسک لی هست میگو همت ؎ بشهر ملل حافظی و ڈی پیٹ نه
شب و روز کار او این بود که سنگ از زمین میکندیدی و راها و حوض ها آراسته
کردی و گفتی آهی نهین کهٹکان هو جهان وبند اپنایی کجه و ڈی پیٹی هے تان
بیت کهنم یعنی جهان میرود اگر امیدوار رحمت هستید از عمل نیک بکوشید

و تارک دنیا چنان بودند که هیچ دنیا دار گرد خود نیامدی و نزد هیچ کس قبول نمودی مگر فلفل سیاه شخصی معلوم کرد که بفلفل سیاه رغبت دارند بر فت و یک سن فلفل سیاه آورده نذر کرد فرمودند ای برادر مرادکان داری فهمید که اینها سفر محرم برداشته حال اش کردند بعد ازان فرمود چهارم از ایشان غلام حسین ملیاوا نو جوان مردی و صاحب استقامت بودند و در اتباع شریعت مصطفوی چنان قائم بودند که در جمیع امورات ظاهری و باطنی بجز متابعت سنت نبوی ذره تجاوز نکردی چنانچه روزی دختر ایشان بدرد زه گرفتار که نصف حمل او بیرون آمده بود و وقت نماز تیار آمد چون آنحضرت را خبر رسید و نزد دختر خود آمده و در ادای نماز او را تاکید بلیغ نمود او گفت طاقت ندارم فرمودند زیر حمل خود زمین کنده پاره نماز بگذار و از زبان مبارک میگفتند که ای خداوند کریم از شر ایشان مرا نگهدار و در تابع داری خود و حبیب خود مشرف گردان بعد ازان فرمود روزی لشکر کفار نزد آنحضرت سکونت کرد و آن حضرت کمر همت بسته و تازیانه شریعت در دست گرفته بمیان لشکر آنجا تشریف فرمودند و مسلمانان را بگفتند که نمازهای ادا کنید آنها عذر کردند که ما ملازم کفاریم ازین باعث معذوریم بعد ازان سرداران لشکر را فرمودند که شما مسلمانان را از نماز منع کرده اید ایشان انکار کردند پس همه مسلمانان را شوئیدن پوشش و غسل حکم کردند تا آنکه جمیع مسلمانان در نماز و عبادات مشغول شدند بعد ازان فرمود پنجم از ایشان ملک الاولیا امام الفقرا واقف اسرار احدیت کاشف رموزات صمدیت قطب زمان خواجه محمد سلیمان قدس الله سره العزیز در جمیع اوصاف از همه فائق بودند بعد ازان فرمود روزی مولوی دادبخش از سید محمد علی شاه خیرآبادی خلیفه خواجه تونسوی ره پرسید که در میان مولانا فخر الدین ره و حضرت خواجه تونسوی رحمة الله

از روی منازل فقر چه وقت سید موصوف فرمود ای مولوی صاحب این
هر دو حضرات از پیران ما اند مگر مولانا فخر الدین کاری که کردی بتوجه کردی و این قبله عالم
توسوی اگر این چنین امری پیش آمدی باستهزاء سر انجام نمودی چنانچه روزی مردمان
گرد نواح بخدمت خواجه توسوی آمدند و عرض میکردند که بسبب کثرت ملخ بسیار
تنگ لاچار شدیم دعا فرمایند تا دفع شود شخصی دلشاد نام خسته حال بخدمت
حاضر بود تبسم کنان فرمود دلشاد را گویند تا دعا کند پس حسب فرمان از وی دعا طلبی
کردند فی الحال آفت ملخ دفع شد سال دوم باز بهمان آفت گرفتار شدند بخدمت
خواجه توسوی عرض داشتند خواجه صاحب فرمود بر قبر دلشاد بروید و دعا خواهید
بحسب فرمان بر قبر آن رفتند و دعا خواستند فی الحال از آفت مذکور خلاصی یافتند
بعد از آن فرمود روزی مردمان تونسه شریف جمع شده بخدمت حضرت خواجه
توسوی آمده التماس کردند که بسبب تنگی باران زراعت ها در رکوع شده اند باز
بعد از چند مدت عرض کردند که ای غریب نواز زراعت ها مایان بسبب خشکی
در سجود رفته اند دعا فرمایند تا خدا تعالی باران رحمت نازل کند خواجه صاحب
فرمود نزد مستانه فلان چشتیانی بروید زلف او را بافتید پس مردمان حسب
فرمان همچنان کردند فی الحال بارش باریدن گرفت چنانکه همه جا آب بشکل دریا
میشود باز عرض کردند که بسبب غلبه آب لاچار شده ایم فرمودند باز نزد آن مستانه
بروید و زلف او را بگشاید پس حسب الحکم همچنان کردند همان ساعت بارش بند
شد بعد از آن سخن در مذمت تارکان عبادات افتاد بنده عرض داشت که
بعضی جهال از عبادات ازدستعال خصوصاً نماز و روزه و غیره محروم میمانند
میگویند که اهل عرفان را بعبادت چکار معرفت چیزی دیگر هست و عبادت
کاری دیگر خواجه شمس العارفین فرمود آن کورچشمان نمی دانند که جمیع انبیا و اولیا

در مذمت تارکان عبادات

از ابتدا تا انتها بحسب الحکم وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون در عبادات
مشغول شدند و از اطاعت رسول علیه السلام بامر قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله بقدر یک سر مو بیرون نرفتند تا بمنزل مقصود در رسیدند بعد ازان
همدرین محل مولوی محمد علی سکنه کوٹ کاله طلب رخصت کرد چونکه ورا اطمینان
قلبی حاصل نبود پیش خود نشانده بیعت جدید کردند و سخنان گوناگون بر زبان
مبارک راندند که دنیا سه روز است روزی که گذشت و روزی که بیاید و روزیکه
در حال موجود است پس روز گذشته باز بدست نیاید اگرچه کروڑ در کروڑ نقد
زر بدهی و روز آینده را یقین نیست که آید یا نه باقی روز که در آنی باید که دریابی و
وقت خود را از دست ندهی بعد ازان فرمود درویش را باید که در ادای اوراد
غافل نباشد بلکه جمیع همت خود بران صرف کند که هیچ وقتی از اوقات خالی
نگذرد بعد ازان فرمود عبادت بر دو نوع است عبادتی که از غلبه شوق و محبت باشد
و عبادتیکه از خوف دوزخ و امید بهشت باشد دعاگو عرض داشت که نیت عبادت
محبت بچه طور باید کرد فرمود سالک را باید دانست که خدا تعالی بر من ناتوان
گوناگون انعام فرموده چنانچه گوش و چشم و بینی و دندان و دست و پا و صحت اعضا
و غیره که تعداد آن در تحریر نیاید پس بوقت نیت بگوید خداوندا هر عمل خیر که
بتوفیق تو ازین بنده بوجود آمده محض برای رضا و ادای حق تست این عبادت
خاصان است که بجز غلبه محبت دستیاب نمیشود بعد ازان فرمود اگر عبادت درویش
بدرجه محبت نرسیده باشد اما باید که از عبادتی عوام که محض برای خوف و رجاست محروم
نماند که این هم نردبان عبادت محبت است و هر کس که ازین هر دو عبادت باز ماند
بی نصیبست در روز قیامت بجز حسرت و پریشانی حاصل نخواهد گردید بعد ازان
فرمود درویش را باید که درین چند ایام توشه آماده سازد که بپل صراط و میدان قیامت

مهیا سازد تا در روز حشر حسرت نباشد همدرین محل این مصراع بزبان مبارک راندند
مصرع ہتھ پرانی کھوٹ کے بسنتی ہو رہی آئی ٭ بعد ازان فرمود عمر نوشته
ساعت بلکه یکدم هست و سفر بس دراز چنانچه پل صراط سی هزار ساله راه است
و در روز قیامت هم باندازه پنجاه هزار ساله راه باشد باید که در همه اوقات و حالی
هیچ دم از یاد حق سبحانه و تعالی خالی نگذرد همدرین محل بنده عرضداشت کرد
اکثر اوقات در دل من میگذرد که بتوجه ایشان بمرتبه محبت و عشق برسم اما چکنم
خطرات نفسانی و وسواس شیطانی در راه اند فرمود این کار یک دو روزه نیست
بلکه باید که همه عمر خود را در راه حق صرف کند چندانکه محبت خدا تعالی زیاده باشد
همانقدر خطرات کم شوند سالک را باید که در راه دوست کم حوصله نباشد امید است
که رفته رفته بمنزل قرب خواهد رسید بعد ازان حکایت سلطان سکندر بزبان
مبارک راندند که سلطان سکندر بولایتی رسید که نهایت آباد بود چون بگورستان
رفت دید که بر سر هر قبور سنگی نصب کرده و بران عمر هر یک صاحب قبر نوشته بود
یکی را دو سال و دیگری را چهار سال و کسی را ده سال حتی که از جمله زیاده از ده سال
بر هیچ قبر ننوشته بود تعجب کرد که این مردمان بسیار قلیل العمر اند مردم آنجا گفتند که
عمر ایشان بیشتر بود لیکن نزد ما آن عمر معتبر است که در یاد الهی صرف شود و لهذا عمر آنها
بحسب عبادت نوشته است بعد ازان فرمود ابتدای عبادت استغفار است و
انتهای آن رضا و تسلیم بعد ازان فرمود روزی در راه مکه شریف در شهر
خوشاب بخانه دوستی دیرینه رفتم و احوال او پرسیدم گفتند آن فوت گردید خواجه
شمس العارفین چشم پر آب کرد و این بیت بزبان مبارک راندند **بیت**
حریفان باده ها خوردند و رفتند ٭ تهی خمخانه ها کردند و رفتند بعد ازان
فرمود بسیار عاقلان در هر امر عقل را دخل میدهند اما بمقابله تقدیر خدا تعالی هیچ

حکایت سلطان سکندر

برخاستند پس چون این هستی موهوم اعتبار ندارد چند روزه است بهتر آنست که
این مدت قلیل را در یاد حق تعالی صرف کند بعد ازان فرمود چون خوشنودی
خدا تعالی کسی را نصیب گردد همه کارهای دین و دنیا او آسان شوند و خوشنودی
او زیر اطاعت اوست در همه حال بعد ازان سخن در ذکر نصیحت داولن
باشندگان دیه خود در افتاد جمیع باشندگان دیه بحضور حضرت التماس کردند
که بسبب تنگی افلاس نهایت لاچار شدیم دعا فرمایند تا ازین بلا رهائی یابیم
روی سوی اوشان کرده فرمود افسوس است که مردمان اطراف درین جا
آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن وراد مشغول شوند اما بمیان شما ایان
تا هنوز هیچ اثر ظاهر نشد که گاهی جانب حق متوجه باشید و نماز و روزه ادا نمائید
اگرچه خدا تعالی بسبب گناهان روزی تنگ نمی کند اما بسبب شامت اعمال
بد ذلت و قلت نازل کند شمایان را باید که خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلوة
و روزه قائم باشید و از حق غیر اگرچه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق
خالق و مخلوق چیست و چالاک باشید یقین است که به برکت حسنات از جمیع
بلیات رهائی یابید بعد ازان مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که
دعا فرمایند تا خدای تعالی باران رحمت عنایت فرماید فرمود شب و روز بجناب
خدا تعالی دعا خیر میطلبیم اما بسبب شومی گناهان ما تنگی افلاس می آید انگاه این
بیت بر زبان مبارک آمد بیت شنیدم بر مرغ دمور و دوان ❊ شود تنگ
روزی ز فعل بدان ❊ باز مولوی صاحب عرضداشت که بسبب قحط مردمان
نهایت لاچار اند و ابر بصورت باریدنی می آید اما نمی بارد فرمود جمیع امور موقوف
بر حکم کردگار اند والله یفعل ما یشاء انگاه فرمود شاید که ایشان را همین حکم باشد
که بعد گاهی صورت باریدنی بنمایند پس چه اختیار کنند لا تتحرک ذرة الا باذن الله ۱۰

بعد ازان فرمود رحمت خدایتعالی غالب ست بر غضب وی چنانچه
در حدیث مسطورست سبقت رحمتی علی غضبی انگاه فرمود اگر رحمت
خدایتعالی غالب نبودی ما گناه گاران را بدخول جنان امید نبودی و این آنکه داریم
محض از فضل ست بعد ازان فرمود اکثر مردمان مرتکب کبائر را بفضل خود
داخل بهشت کند بعد ازان فرمود بر عبادت خود مغرور مشو هر آنکس را که عطا
الهی دامن گیر شود همه سیئات او بحسنات مبدل شوند بعد ازان این مصراع
بر زبان مبارک راندند مصرعه یک جا گد پاند سی متهے بہاگ نہین یک ستیان
کلیسر بچہیان نے * دعاگو عرضداشت که ازین مصراع معلوم شود که مدار قرب
حق بر زهد و عبادت نیست پس چرا عبادت کنیم خواجه شمس العارفین فرمود عبادت
شرط عقل ست باید که در ادای آن غفلت نکند و عطای فضل ست او هر کرا خواهد
بدهد قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتی من یشاء بعد ازان مردی شرف
الدین نام عرض داشت که دعا خیر فرمایند تا ذوق عبادت حاصل شود خواجه
شمس العارفین فرمود مقصود مدام عبادت ست و حصول ذوق بجز فضل او
حاصل نیست کسی بکوشش خود بمنزل مقصود نرسد بیت این سعادت بزور
بازو نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده * همچنین شیخ سعدی فرموده بیت
خدا کشتی آنجا که خواهد برد * وگر ناخدا جامه بر تن درد بعد ازان غلام حسین
قریشی عرضداشت که در اشغال و اذکار حضور دل حاصل نشود و هیچ لذت نمی
آید چیزی فرمایند تا ذوق عبادت بیابم فرمود سالک را باید که در عبادت تحمل
شب و روز جان خود را بگدازد خواه حضور باشد یا نه زیرا که در راه عشق طلب شرط ست
انگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت گر نشاید بدوست ره بردن
شرط یاریست در طلب مردن * بعد ازان این ابیات مثنوی بزبان مبارک راندند

ابیات اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش * کار کن موقوف آن جذبه
مباش * زانکه ترک کار چون نازبود * نازکی در خورد جان بازبود * مرغ جذبه
چون پرد ناگه ز عش * چون بدیدی صبح شمع آنگه بکش * **بعد ازان** فرمود سالک
را باید که در عبادت حسب مقدور خود سعی نماید و مقلب القلوب آن باری تعالی ست
هر طور که خواهد بکند همدرین **محل** مولوی غلام حسین قریشی این حدیث بخواند
القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن **بعد ازان** فرمود مریدی بخدمت
حضرت خواجه تونسوی عرضداشت که از عبادت خود هیچ حظی نمی یابم و از مغز
خوری جان گدازی تنگ آمده ام خواجه فرمود اشغال و اذکار برای جان گدازی
مغز خوری باشند نه برای آرام جان **بعد ازان** فرمود سالک را باید که عمر خود در
الهی صرف کند که زندگی برای عبادت ست نه برای شهوت نفس چنانچه بزرگی
فرموده **بیت** زندگی آمد برای بندگی * زندگی بی بندگی شرمندگی

مرآت هژدهم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریا

روز شنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد مولوی معظم دین مرولوی و مولوی
غلام محمد گهجانی و سید صالح شاه سلطان پوری و غلام فرید بهچروکه و یاران دیگر
نیز حاضر بودند سخن در اخلاص افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید هر
عملی که کند محض برای رضای خدا تعالی کند چنانچه در حدیث آمده **حدیث**
خالص الاعمال الذی تعمله لله لا تحب ان یحمدک علیه احد **بعد ازان**
فرمود چون مومن بصدق و اخلاص بسوی حق سبحانه و تعالی متوجه شود خدای
تعالی نیز بلطف خویش در کار او مددگار شود **بعد ازان** لختی سخن در مذمت
ریا افتاد سید اکرام شاه عرض داشت که روزی در جامع مسجد بهیره در مجلس وعظ
حاضر بودم واعظی بر منبر نشسته اوصاف صحابه کرام بیان نمود بعد ازان با رعایت

اہل مجلس بر عکس آن صوفیہ تقریر نمود تا آنکہ فیما بین آنہا منازعہ واقع شد خواجہ شمس
العارفین فرمود اکثر طریقہ واعظان این زمان ہمین ست کہ بریا وعظ میکنند و حق را
می پوشند مرآت نوزدہم در ذکر محاسبہ و مراقبہ شب یکشنبہ دولت پای

مرآت نوزدہم در ذکر محاسبہ و مراقبہ

بوس حاصل شد مولوی سلطان محمود ناڑوی و سید احمد تہلوی و صاحبزادہ
شجاع الدین صاحب و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در محاسبہ افتاد و سید نتہی شاہ
ہشیارپوری عرضداشت کہ از اوصاف مذمومہ بچہ طور رہائی حاصل شود خواجہ شمس
العارفین بر زبان مبارک راندند سالک را باید کہ بوقت خفتن محاسبہ کند کہ از صبح تا
این وقت کدام کدام کار نیک و بد کردہ ام اگر نیکی بیشتر بود الحمد گوید و اگر بدی غالب
شود استغفار کند تا روز جزا حساب وسہل باشد و در عین العلم آوردہ مرابطۃ
النفس بالمحاسبۃ فی آخر النہار او فی آخر کل وقت وساعۃ وھو
النظر ای الفکر بعد العمل من الحسنات والسیئات فورد حاسبوا
انفسکم قبل ان تحاسبوا وھو اثر من عمر رضی اللہ تعالی عنہ وقال اللہ
تعالی یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ ولتنظر نفس ما قدمت لغد بعد ازان

ذکر مراقبہ

سخن در مراقبہ افتاد دعاگو وسید مولوی معظم دین صاحب عرضداشت کہ چیزی از
مراقبات ارشاد فرمایند تا از خطرات ماسوای بعشق حقیقی برسم خواجہ
شمس العارفین ہر یک را از خود دور ساختہ بندہ را پیش خود نشاندند و بر زبان مبارک
راندند کہ کدام وظیفہ میخوانی عرض کردم نفل تہجد و اشراق و اوابین و منزل قرآن مجید
و دلائل الخیرات و درود مستغاث و کبریت احمر و اسبوع شریف و پاس انفاس و وقوف
قلبی و دیگر وظائف کہ ایشان فرمودہ اند حسب سعی خویش ادا نمایم فرمودند مراقبہ
ناظری و اللہ معی باید کرد چون مراقبہ اللہ ناظری کند داند کہ خدا تعالی مرا ناظر ست در
جمیع احوال چہ بوقت خواندن و نوشتن و خوردن و خفتن و دیدن و شنیدن چنانچہ حق تعالی

فرمود الم یعلم بان الله یری و همچنین در مراقبهٔ السمیع داند که خدا تعالی در
جمیع احوال با من است چنانچه در قرآن مجید میفرماید وهو معکم اینما کنتم

مرآت بیستم در ذکر توکل و صبر روز دوشنبه سعادت قدمبوسی
حاصل شد سید احمد ہتھیلوی و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند بحث
در توکل افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که توکل بر خود لازم گرداند
چنانچه خدا تعالی درین باب تاکید فرموده قوله تعالی وعلی الله فتوکلوا
ان کنتم مؤمنین و همچنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده
من سره ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله همدرین
محفل دعاگو عرض داشت کرد که توکل بر چند قسم است خواجه شمس العارفین
فرمود توکل بر سه قسم است اول آنکه بهر کاری که مشغول شود ثمرهٔ آن از حق سبحانه
و تعالی بداند و بران کار تکیه نکند چنانچه مولانا رومی فرموده بیت گر توکل میکنی
بر کار کن ٭ کسب کن پس تکیه بر جبار کن + واین توکل شریعت است دیگر
آنکه دل را جمیع تعلقات ظاهری و باطنی فارغ نموده بحق مشغول شود تا آنکه واصل گردد
چنانچه شیخ سعدی فرموده تعلق حجابست و بی حاصلی ٭ چو پیوندها بگسلی واصلی +
واین توکل طریقت است سوم آنکه هستی وهمی خود را چنان محو و نسی کند که بجز ذات
حق سبحانه و تعالی هیچ چیز باقی نماند در همه جا و همه حال همان باشد واین توکل حقیقت است
بعد از آن مولوی سراج الدین ساکنه کهڑپه عرضداشت که قبل ازین پیشه کشتکاری
میکردم اما الحال بسبب ضعف بدن و عدم حصول منافع آن بگذاشتم اکنون
چیزی فرمایند تا معاش عیال پیدا شود خواجه شمس العارفین فرمود کشتکاری
صوفیان بر عکس اهل دنیا باشد یعنی اهل دنیا برای حصول مال و غله میکنند و صوفیان
جهت ملامت خود تا که در گمان مردمان باشد که ایشان هم اهل دنیا اند انتهی

مناسب این حکایت حضرت خواجه محمد یاران خلیفه خواجه تونسوی رحمة الله بزبان
مبارک اندند که پیشه کشتکاری میکردندی اما گاهی غله مزرعه خود بخانه
نیاوردی بعد ازان شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا کدام صورت نوکری
پیدا گردد که از خرچ عیال تنگ ام خواجه شمس العارفین فرمود اکثر مردمان خیال نوکری
در سر دارند و براو وسیله رزق خود شناسند و ندانند که حق تعالی رزق بندگان
بذمه خود کرده و ایشان را برای عبادت خود پیدا کرده است چنانچه حق سبحانه میفرماید
قوله تعالی وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا بعد ازان سید
مهتاب شاه خلخالی عرضداشت کرد که قبل ازین علاقه ملازمت داشتم الحال هرچه
فرمان شود بجا آورم خواجه شمس العارفین فرمود اگر پیشه کشتکاری بحسب [illegible]
بجنی و وظائف هم دران قضا نخنی اولی ست بعد ازان فرمود کشتکاری زمین
سیلابی از زمین چاهی بهتر است زیرا که در زمین چاهی فراغت حاصل نشود که تا زود
اوراد بوقت خود ادا نماید بعد ازان فرمود روزی حضرت موسی علیه السلام را

ذکر موسی علیه السلام

درد چشم لاحق شد بجناب حق سبحانه مناجات کردند که ای اله العالمین برای
صحت چشم چیزی ارشاد فرما حکم آمد ای موسی نباتی فلان را استعمال کن حسب
الامر استعمال کردند هیچ فائده نشد باز عرض کرد که ای شافی الامراض فرموده تو
بجا آوردم اما صحت حاصل نیامد حکم آمد که ام طبیب دوا بیماری خود بپرس گفت
خداوندا جز تو دیگری را طبیب نمی‌دانم حکم آمد آنچه گفتی صحیح است اما این عالم اسباب
است هر کس که با اسباب دنیا شغل کند سر کار او بحسب عادت خود تمام کنم پس موسی
علیه السلام نزد طبیبی رفتند دوا کرد حق سبحانه و تعالی صحت بخشید بعد ازان قاضی
سید احمد شالی عرضداشت کرد که دوستی من بعارضه تپ دق لاحق است
دعا خیر فرمایند تا او را صحت حاصل شود فرمود چنین امراض صحت پذیر کم می‌شوند

اما اگر آن شافی الامراض بفضل خود صحت بخشد چه بعیدست در نه بزرگی در حق چنین امراض فرموده است بیت تپ دق جوان و فالج پیر؛ چو افلاطون بیاید نیست تدبیر؛ بعد ازان بحثے سخن در خط طبعی افتاد مسمات بانو جهت نان خورانیدن آنحضرت نشسته بود عرض کرد که سید محمد سعید لاهوری می آمد و گوید تذکره مذکور باز بیان فرمایند تا آنرا بنویسد تبسم کرده فرمود در قریه مکهڈ سه کس نفر مسمیان مقبول و اختیار و پناه سکونت می داشتند روزی سه کس زنان فی مابین خود سخنے میکردند زنی دیگر را گفت خوانده ترا قبول افتد آن گفت اختیار دوست و سوم گفت خدا ترا پناه دهد و اشاره به یکے آن مسمیان مذکور کردند و یکدیگر را به نسبت شوهری خطاب کردند بعد ازان تبسم کنان فرمود دو شخص درین جا آمدند پرسیدیم که نام و قومیت شما چیست گفتند قوم سید و نام مایان جهونے شاه و سهندی شاه است تعجب کردم قوم چنان و نام چنین انگاه فرمود شخصی از قوم گازر آمد پرسیدم نام تو چیست گفت نام من شاه جهانست ازین هم تعجب آمد که قوم گازر نام شاه جهان همدرین محل مولوی معظم دین صاحب عرض کرد که من نیز شخصے دیدم که پای لنگ و دست بریده و پریشان حال بود چون نام او پرسیدم گفت نام من سلطان سکندر ست تعجب آمد که زهی مناسبت ست نیز هم مجلس نشینان ازین سخنان تبسم کردند بعد ازان بنده عرض کرد که برای معاش دنیا کاری فرمایند تا روزی حلال حاصل شود فرمود کسب سنت رسول علیه السلام ست که فرموده الاکتساب سنتی والتوکل حالتی اما توکل نزد صوفیه کرام فرض ست که خدا تعالی بتوکل امر فرموده قوله تعالی وَعَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ پس سالک را باید که در همه حال بتوکل پنجه زند و مدار روزی بر پیشه خود نداند بعد ازان سخن در توکل خواجه حمیدالدین افتاد بر زبان مبارک راند که خواجه

فائده تپ ... (marginal note, partly illegible)

فائده در بیان توکل خواجه حمیدالدین (marginal note)

حمید الدین رحمة الله علیه در توکل وزهد نهایت کمال بودند چنانچه در خانه ایشان
بجز بوریا در دیگر جامه موجود نبود چون برای نماز در مسجد تشریف ارزانی فرمودندی
اهل خانه ایشان در غله دان بنشستی و ایشان چادر بر بدن پیچیده بمسجد نماز ادا
میکردندی و بعد از جماعت انتظار دعا می کردی و نزو بخانه می آمدندی باز اهل خانه
ایشان همان چادر بنماز مشغول شدی و خواجه صاحب در غله دان نشستی
روزی سلطان وقت حال آن صاحب دریافت کرد که آنها چرا انتظار دعا نکنند
مردمان کیفیت حال بیان نمودند سلطان وقت بخدمت آنحضرت عرضداشت
اگر منظور باشد چندین دینار معموری ایشان مقرر کرده شود خواجه صاحب با اهل
خود مصلحت کرد که اگر مرضی ایشان باشد انعام قبول نمایم آن گفت اگر قبول
کنی نام تو از دفتر متوکلین محو کنند بعد از آن فرمود چون مرید باوصاف
حمیده مانند صبر و توکل و یقین و فراغت دل از ماسوی الله موصوف نگردد
نماز او بجناب حق سبحانه و تعالی کی قبول باشد بعد از آن این بیت بزبان
مبارک راندند بیت + بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر + اینچنین تسبیح کی دارد اثر
بعد از آن شخصی عرضداشت که دعا فرمایند تا از حوادثات زمانه رها کی یابم
خواجه شمس العارفین در جوابش فرمود خدایتعالی ترا درجه توکل نصیب کند بعد
از آن فرمودند سالک را سه چیز حاصل باید کرد توکل و تحمل و صبر تا بمرتبه قرب
برسد بعد از آن لختی سخن در صبر افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود مرتبه صبر از
سخاوت بالاتر است و درجه گرسنگی از سیر خوردنی اولی تر است هر جایکه صابر
رسیدند اهل سخاوت از آن جا خبر ندارند و هر جائی که اهل فاقه مشرف شوند توانگر
را از آن بو رسیده است چنانچه گفته شد که بزرگان شنیده ام بسیار
صبر درویش به زبذل غنی + بقنطار بخشش کردن ز گنج + نباشد چو قیراطی از دسترنج

ذکر [illegible] دعا و تسبیح [illegible] ۱۱

ذکر فضیلت صبر بر سخاوت ۱۲

وجه تسمیه طریقۂ صابریه

بعد ازان شخصے عرضداشت که وجه تسمیه طریقه صابریه چیست خواجه شمس العارفین فرمود از خلفائی حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر دو کس در مرتبه ولایت کمال بودند یکی حضرت نظام الدین دوم حضرت مخدوم علی احمد صابر رضی الله تعالی عنهما و حضرت مخدوم علی احمد اکثر عمر خود را در ویرانه گذرانیده است و از ماکولات هر قسم نهایت ترک کرده بودند مگر قدری برگ تره باتهو جوشیده بوقت افطار تناول فرمودی ازین باعث صابر موسوم اند دیگر آنکه در حالت طفلگی والده ایشان بخدمت حضرت خواجه گنج شکر سپرد نمود حضرت صاحب ایشانرا لانگرے مهمانان مقرر ساخت حسب الامر تصرف می نمودند مگر خود چیزی نخوردی چون بعد مدت دراز باین احوال خواجه گنج شکر اطلاع یافت در حق ایشان لفظ صابر فرمودند تا ازان روز باسم صابر مشهور شدند بعد ازان لختی سخن در تعریف حمد و شکر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود هر وصافی که از زبان بغیر سعی آید آنرا حمد گویند و هر فعلی که از جوارح صادر شود آنرا شکر میگویند و تفصیل این در کتب سلوک مسطور است فراغت یافت و یکم در ذکر مذمت غضب و فضیلت احسان و تحمل ایذا و جز آن روز یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلطان محمود ناروی و غلام محمد درویش بوتهوهاری و امام بخش نامه بردار و نیاز بخش حاجی پوری یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت غضب افتاد شخصی عرضداشت که غصه در من بسیار است چون آتش غضب جوش زند بی خود شده ضرر میرسانم و پس ازان پشیمان شوم خواجه شمس العارفین فرمود چون عمر تو بحالت پیری رسیده است مناسبت که غضبناک نشوی بلکه بهترین مردمان آنست که باهر کس نفع رساند و خوشدل سازد و از نقصان مسلمانان حذر کند و کسی را آزرده دل نکند که سعادت دارین ست چنانچه در حدیث شریف آمده

المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده و دیگر جا فرموده خیر الناس
من ینفع الناس بعد ازان همین معنی حکایت حضرت بی بی عائشه صدیقه
رضه بر زبان مبارک رانده که وقتی حضرت رسول علیه السلام عائشه رضه را فرموده که
بخواه هرچه خواهی گفت بمصلحت والد بزرگوار ابوبکر صدیق رضه که یار غار ایشانند
بخواهم خواست این کیفیت انحال پیش پدر خود بیان نمود فرمود بگو آن رازها که حق
تعالی در شب معراج بر شما عطا فرموده و اظهار آن منع کرد ازان بخواه عنایت فرمائید
چون این سخن بسمع رسول علیه السلام رسید متفکر شدند که آیا چه کنم که حق تعالی منع
فرموده است و باین هم وعده کرده ام بخواه هرچه خواهی همدرین اثنا جبرائیل
علیه السلام آمد و گفت حق تبارک و تعالی شما را رخصت داد که یک رازان بگوئید
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روی بسوی بی بی صاحبه آورده فرمود از جمله
رازها یکی اینست که چون مومن از کسی ایذا بقدر خلیدن خار و فع کند خدا تعالی
جمله گناهان او عفو فرماید و درجات بهشت عنایت کند چون این خبر بصحابه
کرام رسید خشنود شدند و ابوبکر صدیق رضه گریه و زاری شروع کرد و پرسیدند که
باعث گریه شما چیست گفت گریه من ازینست که چون این قدر عمل باعث عفو و دخول
بهشت شد و آنکسان که درگناهان میمانند و دیگر را ایذا میرسانند انجام کار آنها
چه خواهد شد بعد ازان سخن در تحمل ایذا افتاده دعاگو عرضداشت کرد که اشخاص
با من عداوت میکنند چه کنم خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که تحمل ایذا کند تا
بزمرهٔ اصفیا شمرده شود چنانچه در حدیث آمده من تحمل بلاء الله وبلاء
الناس فهو صوفی الصافی بیت وفا کنیم ملامت کشیم خوش باشیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن و همچنین در تفسیر حسینی آمده که حق تعالی
پیغمبر علیه السلام را فرمود قوله تعالی وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

حکایت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها

در تحمل ایذا

و بگو مر بندگان را یعنی مومنانرا که با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابله
جفاهای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند در تبیان آورده که یکی عمر فاروق را رض
دشنام داد او نیز خواست که در مقابله او شتم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعفو فرمود
بعد ازان بنده عرضداشت که بعض مردمان در حق من عداوت میکنند برای
دفع ضرر آن چیزی فرمایند فرمودند این عداوت دشمنان در حق مومنان از
قدیم است چنانچه کافران و منافقان با حضرت رسول علیه السلام عداوت میکردند
همچنین بسیار حسودان و بدخواهان با اولیا کرام بدخواهی کرده اند پس درویش را
باید که چون بلا و سختی در پیش آید صابر و متحمل باشد بعد ازان همین معنی
حکایت فرمودند که چند مردمان اند در شهر پاک پتن آمدند و احوال مولانا فخر الدین
رحمة الله شنیدند که در مرتبه توحید کمال دارند شخصی ازان رندان پیش سرگروه خود عرض
کرد اگر فرمان شود امتحان آن حضرت بکنم پس آن رند یک بچه خنزیر همراه خود کرده در بازار
بنشست چون مولانا ازان بازار بگذشت رند گفت ای ملان بیا سوی من
نزد درویش آنحضرت آمد گفت مرا با تو کار نیست من آن ملان را خوانده ام پس حضرت
مولانا نزد آن رند رفت گفت این مال در دست گرفته آب پهنگ را صاف بکن
چون هیچ لا مال در دست گرفت گفت گاهی در مجلس آمده میان نشسته گرفتن
رمال نبیدانی باز گفت نام تو چیست مولانا فرمود نام من فخر و مخر میگویند بخندید
و گفت که این خنزیر بچه همنام ایشان است بعد ازان گفت حقه تیار بکن چون
مولانا حقه آراسته کرده پیش آن نهاد گفت این را بنوشانید پس آنحضرت درست
کرده حواله اش کردند و روان شدند چون آن رند پیش سرگروه خود آمد و کیفیت
آنحضرت بیان نمود سرگروه آنها گفت که آن خوب رند است چنانچه شنیده بودیم
همچنان یافتیم بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمودند مولانا فخر الدین چند

درویش همراه خود کرده بر کنار تالاب بگذشت دیدند که چند مردمان هنود و انجا غسل
میکردند و برهمنان از هیچ یکی نقد میدادند مگر برهمنی ضعیف العمر منید چیزی معمولۀ غسل
در دست گرفته بطریق پابوسان استاده بود مولانا چون حال آن برهمن معلوم
کرد درویشان خود را فرمود اگر برین رنج نشوید این برهمن را خوشنود کنم گفتند چه مجال
که در کار ایشان ناخوش شویم پس مولانا لباس خود بستا به اوشان ساخته نزد این
برهمن رفت و گفت که من برای غسل نزد تو آمده ام آن برهمن خشنود شد و مولانا را
حسب رسم خویش غسل کنانید بعد ازان مولانا مبلغ پنج روپیه او را داده و عذر نمود که
الحال این اندک نقد را بسیار دان آن برهمن خوشنود گردید و گفت شکر مر خدای را
که این بیکس پابوس را چند مبلغ ارزانی فرمود بعد ازان مولانا بمقام خود آمده غسل
تجدید کرده و لباس خود را پوشید باز روز دیگر همانجا رفته بطریق سابق غسل
کرد و مبلغ ده روپیه آن برهمن را دادند و باز سوم روز بهمین طور غسل نموده
مبلغ پانزده روپیه داده بسوی مقام خود روانه شدند و آن برهمن نیز در پی شان
روان گشت مولانا غسل تجدید کرده در مسجد نشسته بودند آن برهمن بخدمت
حضرت مولانا حاضر شد و گفت مرا دین محمدی تلقین فرمایند پس مولانا آن برهمن
و متعلقان آنرا اسلام تعلیم نمودند و نام آنرا عظمة الله ساخته خلیفه خود گردانید
بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مولانا فخر الدین بسواری
پالکی بر سر بازار میرفت کودکی هنود چند قدر شیرینی بمحبت تمام پیش مولانا
نهاد و گفت این را بخورید تا خشنودی من حاصل شود و آن ایام رمضان
شریف بودند پس مولانا قدری ازان شیرینی بخورد چند مردمان بازاری
و بعض مریدان بی اعتقاد شدند و گفتند باعث چیست که روزه شرعی را فاسد
کرده اید مولانا فرمود کفارت روزه حدی از امور ثلثه است آزادی غلام یا

طعام شصت کس و یا شصت روز روزهٔ پی در پی و من این هر سه را دانسته‌ام باز
درویشان عرضداشت که درین چه حکمت است فرمودند کفارت روزه آسان
ست از آزردن یک دل بعد ازان سخن در ذکر ماه صفر و جز آن افتاد خواجه
شمس العارفین فرمود که چند هزار زحمت در ماه صفر می آید باید که چون ماه صفر
در آید از زحمت های صفر خود را بخدا تعالی پناه خواهید و عافیت طلبید و صدقه
بدهید آنگاه فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر بیمار شدند چون روز
چهارشنبهٔ آخرین ماه صفر بیاید خدا تعالی آنحضرت را صحت ارزانی فرمود
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود من بشرنی بخروج الصفر
فقد بشرته بدخول الجنة بعد ازان فرمود روزی در ماه صفر بخدمت
خواجه تونسوی این دعاگو و فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز حاضر بودند حضرت
خواجه تونسوی این حدیث بزبان مبارک آورد من بشرنی بخروج الصفر
فقد بشرته بدخول الجنة پس چون ماه صفر تمام شد این دعاگو و یاران
دیگر برای دیدن ماه ربیع الاول سعی نمودند اما پیش از همه یاران ملاحظه کردم
و بعد ازان فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز پس فقیر فاضل شاه دیده که پیش از
همه کس بحضور حضرت خواجه تونسوی اطلاع نمایم اما من نیز در پس او دویدم پیر اهن
گرفتم که دریده شد و بخدمت حضرت پیش از من رسید اما نتوانست که خبر طلوع
ماه نو بگوید چون بحضور آنحضرت مشرف شدم حاجی بختاور پیش آنحضرت عرض
داشت که ماه نو طلوع نموده است فرمود کدام کس اول دیده حاجی بختاور بمن
اشارت نمود پس آنحضرت بر من شفقت بعنایت فرمود بعد ازان فرمود
علم بر علم مقدم باید داشت هم درین محل میان اسمعیل عرضداشت که اکثر
شریفان بر وعظ مولوی غلام رسول چاچوالہ خوش نشوند زیرا که در حالت

دعظ غضبناک شده سخنان سخت میگویند خواجه شمس العارفین فرمود عالم را
باید که وعظ و نصیحت وادن حلم را اختیار کند زیرا که علم بے حلم درخت بی ثمره
و نان بی نمک است بعد ازان سید فضل شاه عرض داشت که شخصی فلان در
حق ایشان ناسزا میگوید و شما در حق او احسان میکنید خواجه شمس العارفین فرمود
هر کس بر اصل خود کار کند و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت هر یکے بر
خلقتی خود میتند + مه فشاند نور سگ عو عو کند + مرآت بیست و دوم

در ذکر سخاوت و خدمت مهمانان و فضیلت اعراس خواجگان

شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پوری و
غلام محمد درویش لوہاری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر سخاوت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود میان سخاوت و ایثار
فرق است سخاوت آنست که از خوردن و پوشیدن عیال و اطفال باقی ماند
در راه خدا تعالی صرف کند و ایثار آنست که با وجود مفلسی خود هر چیزے که
حاصل آید در راه او ایثار کند و نفس خود را محروم سازد بعد ازین محل این آیه
شریف بر زبان مبارک راندند قوله تعالی یُؤْثِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ
خَصَاصَةٌ آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت بایثار مردان
سبق برده اند + نه شب زنده داران که دل مرده اند + بعد ازان مولوی
نور احمد چینوٹی عرض کرد که حضرت مولانا و مرشدنا امام علی شاه رحمة الله علیه
از زبان مبارک میفرمودی هر آن شخصی که تارک صلوٰة و غافل از عبادات باشد
خوردن طعام لنگر بر وے حرام است خواجه شمس العارفین جوابش فرمود حضرت
مولانا خواجه تونسوی رضی الله تعالی عنه ظهور ذات در جمیع مظاهر دانسته هر یکے
را خدمت کردی چنانچه چند مردمان از قوم هنود برای خواندن علم انشا وغیره

مرآت بیست و دوم در ذکر سخاوت و خدمت مهمانان و فضیلت اعراس خواجگان

ذکر حضرت امام علیشاه و خواجه تونسوی ۱۴۲

در فضیلت نان دادن

سکونت کرده بودند و حضرت خواجه تونسوی روزینه آنها مقرر کرده بود و در خدمی نیز
بحضور آن حضرت سکونت میداشت مبلغ دو روپیه ماهواری وی مقرر کرده بودند
علی هذا القیاس اکثر درویشان گوناگون بحضور آن حضرت گذران میکردند بعد
ازان فرمود سالک را باید که اگر چیزی دزدیده او باز بدست آید آنرا براه خدا
تعالی ایثار کند تا از نحوست او محفوظ ماند بعد ازان فرمود مردی صوفی شتری
داشت روزی بحکم الهی دزدیده شد بعد از چند مدت شتر او باز بدست آمد او بسبب
نحوست آن نور عرفان از دل او برفت بعد ازان لختی سخن در فضیلت نان
دادن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی سید اکرام شاه کیفیت منازل
سفر خود پیش من بیان کرد و گفت که روزی من و درویشی بسمت سیال شریف روانه شدیم
چون در شهر بمسجد مولوی اصلاح الدین بگوی رحمة الله علیه رسیدیم درویشان
گفتند ازینجا بروید و مسجد فلان شب گذران کنید تا گرسنه نمانید درویشی رفیق
من گفت اگر نان نیست این وهاب گرد چرا بنا ساخته اید بعد ازان فرمود نان
دادن از جمیع امورات و عبادات فضیلت میدارد چنانچه شیخ عطار رحمة الله فرمود
مصراع فخر جمله عملها نان دادن ست بعد ازان فرمود صوفی فتح محمد مرید
حضرت خواجه تونسوی با من ملاقی شد و گفت مولوی سرفراز را خلیفه خواجه تونسوی
نمی دانم زیرا که نان دادن مهمانان خاصه خواجگان چشت اهل بهشت ست و این
صاحب ازین امر بی بهره اند گفتم عجب خاندان ست هر کس که بخلافت منسوب شد
خانچه او فراخ تر گشت بعد ازان نور مصطفی قریشی عرضداشت که نزد ما مهمانان
بسیار می آیند دعا فرمایند تا خدمت ایشان بخوبی انجام رسد خواجه صاحب فرمود
مهمانان بر دو قسم اند فرعونی و خدایی مهمانان فرعونی اعتبار ندارند مگر مهمانان
خدایی چون بخانه کسی در آیند موجب خیر و برکت باشند بعد ازان سخن در ذکر

زبیده افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که روزی بی بی زبیده بخواب دید که مردمان
روی زمین با من جماع میکنند برای تعبیر این خواب کنیزک را بخدمت امام اعظم رضی
الله تعالی عنه فرستاد و گفت که بگوی این خواب دیده ام تعبیر این چیست این
همچنان کرد حضرت امام صاحب فرمود تو با این چنین خواب لایق نیستی با کنیزک
گفت این خواب بی بی زبیده است امام صاحب تعبیر فرمود که یکی عمل از بی بی زبیده
صادر شود که اکثر مردمان جهان از و فائده یابند پس از این در دل آن صاحبه
خیال آمد که اگر درمیان حرمین شریفین نهر جاری شود نهی سعادت است پس
از ان بمیان حرمین شریفین و دیگر شهر نهر جاری کنانید که الحال فیض آن
جاری ست که آدمیان و وحشیان از ان آب می نوشند بعد از ان این بیت
بزبان مبارک راندند **بیت** نه انجیر تام ست هر میوه نه مثل زبیده ست هر بیوه
بعد از ان شخصی عرض کرد که برای دفع وبا سوی شی چیزی فرمایند فرمود صدقه
باید داد که برای دفع بلا و از ار صدقه بهتر ست چنانچه در حدیث آمده الصدقة
تطفی غضب الرب **بعد از ان** برین معنی حکایت فرمودند که روزی در شهر
مکه معظمه آتش قهر الهی واقع شد هر چند برای دفع آن سعی کردند هرگز فرو نگردید مردم
جمع شده بحضور حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عرض داشتند که در مصیبت آتش
گرفتار شدیم چیزی فرمایند تا در امن باشیم آنحضرت فرمود صدقه بدهید گفتند بسیار
صدقات داده ایم فائده نشد آنحضرت فرمود آن صدقه شمایان بسبب نا قبول
شیفتا د اکنون دیگر بدهید پس حسب الفرمان آن حضرت صدقه دادند فی الحال
از بلا آتش خلاص شدند **بعد از ان** فرمود روزی کتب مطالع و مبلغ نذرانه
همراه خود کرده جانب خواجه تونسوی رهروانه شده ام در موضع مارهی شب کردم
در انجا اسباب نذرانه حضرت مولانا دزد دیده شد رفیق من گفت بخدا اونها برای تو

برای دفع وبا

حکایت حضرت عمر

می آوردیم چرا سبقت کردی گفتم آنکس که از دست خود تصدق کند عوض آن
در روز قیامت ده چند بدهند و آنکس که مال او دزدیده شود عوض آن نیز صد حصه
بدهند بعد ازان سخن در وفاداری سگ افتاد احمد دین درویش عرض کرد
که حسب الامر صاحب زاده محمد دین صاحب برای حفاظت ماکیان و کبوتران یک
سگ بچه داشته بودیم و بعد از چند مدت ملک غلام بخش را دادیم اما دو سه روز
که گذشته بود نزد اوشان نماند چون بکشادند فوراً از دریا گذر نموده درینجا آمد تا
الحال میماند فرمودند که الهم بگفت نزد چاه شفقت نشیند فرمودند چیز از مسجد دور است
آنرا بغور سپرداخت باید کرد آنگاه فرمود سگ را در خانه خویشتن نباید داشت زیرا که
فرشته رحمت در آنجا نیاید چنانچه در حدیث آمده لا یدخل الملئکة فی
بیت الکلب بعد ازان حکایت سگ پست بزبان مبارک اند
که در کتاب چهار درویش نوشته دیدم که شاهی بود دو جواهر بیش قیمت نزد
خود داشت هر کس که بحضور او آمدی آنرا نمودی وزیر گفت قبلهٔ عالمین این
چه بزرگیست که هر کس را مینمائی چنین جواهر فلان سوداگر در گردن سگ خود بسته
است بادشاه ازین سخن رنجید و آنرا اسیر کرد دختر وزیر لباس مردانه کرده جانب
آن سوداگر رفت و کیفیت بستن جواهر پرسید سوداگر گفت این سگ وفادار
من است چنانچه یکبار برای سوداگری رفتم و این را بخانه خویش بگذاشتم و من
بر جهاز سوار شدم چه دیدم که این سگ نیز در سمندر افتاد و نزدیک جهاز من نیز رفت
تا آنکه بر کناره رسید و باز من در چاهی افتادم و چند مردان دیگر نیز دران چاه
افتاده بودند سگ من هر روز پارهٔ نان از دهات می آوردی و در چاه بینداختی
پس آنرا خوردمی روزی وارثان آن مردان دیگر در چاه رسن انداخته آنرا
بیرون آوردند و ملا نیز بیرون کردند و باز از آنجا سوار شده روانه شدم و این

سگ نیز همراه من بیرفت حاصل کلام هرجای که رفتی پی من نگذاشتی
پس بموجب وفاداری این دو گوهر در گردن آن بستم بقیه قصه در چهار درویش
مسطور است بعد ازان ذکر اصحاب کهف افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
چون جوانان اصحاب کهف از خوف دقیانوس میرفتند شخصی راعی با آنها
ملاقی شد و احوال پرسید گفتند برای طلب خدا میرفتیم گفت من نیز همراه ایشان
روم و سگی آن بود هر چند آنرا باز داشتند لیکن پی او نگذاشت و خدا تعالی
آنرا زبان داد و گفت ای دوستان خدا مرا مگذارید که دوستان خدا را دوست ام
و بلیسبانی ایشان کنم پس بمجرد شنیدن کلام او همراه خود بردند و در غار کوه سکونت
کردند خدا تعالی بطفیل دوستان خود آنرا صورت انسانی داده در بهشت داخل کند
چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان
گرفت مردم شد + بعد ازان فرمود اکثر مردم بباعث خدمت سگ آمرزیده
شدند آنگاه فرمود شخصی در بیابان سگی تشنه یافت که بسبب تشنگی جانش قریب
مرگ رسیده بود در دل آن مرد رحم آمد و کلاه خود را دلو ساخته بجای حبل دستار
خود باو بست و از چاه آب کشید و پیش آن سگ نهاد پیغمبر وقت را خبر داد که
که جمیع گناهان او بطفیل سگ بیامرزیدم بعد ازان این ابیات بر زبان مبارک راندند

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رمق از حیاتش نیافت
کلاه دلو کرد آن پسندیده کیش	چو حبل اندر آن بست دستار خویش
بخدمت میان بست و بازو گشاد	سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که داور گناهان او عفو کرد
کسی با سگی نیکویی گم نکرد	کجا گم کند خیر با نیک مرد

بعد ازان همبرین معنی حکایت بی بی رابعه بصری بر زبان مبارک راندند

روزی در صحرا سگی تشنه را دیده رحم آمد و جامه خود را از چاه تر کرده بکشید و بهر دو ران
خود را بهم آورده بروی افشرد چو آب فراز گرفت پیش آن سگ نهاد خدا تعالی بطفیل
این کار وی را بمرتبه اعلی رسانید هم درین محل بنده عرض داشت که عجب حیرانم که اهل
سخاوت اگرچه مرتکب کبیره مثل خمر و قمار و غیره باشند او را فاسق نمی گویند فرمودند
که سخی حبیب خدا تعالی است اگرچه فاسق باشد چنانچه در حدیث آمده السخی حبیب

الله ولو کان فاسقا والبخیل عدو الله ولو کان زاهدا بعد ازان
سخن در سخاوت و شجاعت اهل عرب افتاد بنده عرض داشت که در اوصاف
حسنه کدام مردمان فاضل تر اند فرمودند مردمان عرب در همه اوصاف حمیده سبقت
برده اند خصوصا در سخاوت و شجاعت بعد ازان درین معنی حکایت کردند که
وقتی دو سه مردمان افغان درینجا آمدند روی سوی آنها کرده این آیه شریف
خواندم قوله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا ایشان در زبان
افغانی گفتند نه مال لرم و نه زن لرم و نه غم لرم یعنی غم مال و زن و فرزند
هیچ نداریم بعد ازان افغانان مذکور سخاوت اهل عرب بیان کرد که برای حج
بیت الله رفته بودیم و قحط سالی بنهایت بود روزی در بازار رفتم و یک نیم من غله
نخود بقیمت یک ریال خریده نان پختم رفیقی را دعوت کردم گفت نخورم که بقیمت
گران خریده ی حاصل کلام باهم خوردیم و راه سفر گرفتیم و شبانگاه بخانه عربی
مهمان شدیم چون وقت چاشت آمد صاحب خانه چنانچه میبینیم ما ها و عیال اطفال
وی بسبب گرسنگی در گریه و زاری شدند ما رعایت آنها هرگز نکرد بعد
ازان فرمود طریقه مهمان نوازی اهل عرب چنین ست که اگر مهمانی در خانه
ایشان می آید برای ضیافت او هر چیزی که دسترس باشد تیار میکنند تا
آنکه اگر چیزی بجز شتر نباشد همان شتر را برای بچه ذبح کنند بعد ازان

ذکر سخاوت امامین

سخن در ذکر سخاوت امامین ۲ افتاد و خواجه شمس العارفین فرمودند نقل است که امیر المؤمنین
حضرت امام حسن و حسین و عبد الله بن جعفر رضی الله تعالی عنهم یک مرتبه برای
حج میرفتند اتفاقاً شتر سفر خرج پیش ماند و گرسنگی غلبه کرد بخانه شخصی
متوجه شدند دیدند که زنی بر دروازه نشسته است فرمودند ای صاحبه نزد
شما آبی هست عرض کرد که موجود است شمایان از سواری بپائین فرود آیند و آرام کنند
و آب بنوشانید پس هر سه شاهزادگان فرود آمده آرام کردند نزد آن صاحبه بزی
شیر دار بود شیر دوشیده پیش آنحضرات حاضر کرد بعد ازان آن بز شیر آور را
برای مهمانی ایشان ذبح کرد و هر سه صاحبان را بخورانید چون آن حضرات
ازین امر واقف شدند بجز رمی و خورسند فرمودند ای صاحبه اگر گاهی
اتفاقاً آمدنت در مدینه منوره افتد مهمان ما باشی که تا حق خدمت ترا ادا
نمائیم و ما پسر ولی علی کرم الله وجهه ایم و این عبد الله بن جعفر است چون شوهر
آن زن آمد گفت بز ما یان کجاست آن صاحبه تمام حال و بیان کرد آن
مهمانان ختم ناک شد و گفت قوت ما برین شیر بود بالحال درین ویرانه چکنیم
آن صاحبه گفت خدا رزاق ست عوض هر چیز عنایت کند الغرض این
هر دو بعد از چند مدت سوی مدینه مبارک رفتند اتفاقاً آن صاحبه از کوچه
گذر میکرد حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه گفت ای مادر مهربان مارا
می شناسی گفت من درین شهر مسافرم کسی را نمی شناسم حضرت فرمودند که
من مهمان تو ام که دو برادر دیگر همراه من بودند و بمکان تو رفته بودیم و تو از روی
کمال مهربانی و شفقت خدمت ما یان بجا آوردی و بز خود ذبح کرده مهمانی
ما تیار ساختی الحال حق ترا ادا خواهیم کرد پس آن هر دو را بخانه خود بردند و
مهمانی ایشان بوجه احسن کردند و هزار بز و یک غلام همراه او کرده بخشیدند

حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه روانه کردند او شان نیز همچنان کرده هزار بز عنایت
کرده بخدمت حضرت عبدالله رضی الله عنه فرستادند ایشان نیز هزار بز تحفه دادند و
ضیافت بخوبی بجا آوردند پس آن صاحبه سه هزار بز یافته بسیار ممنون و مشکور شدند پس
آن صاحبه را مع سه هزار بز و سه غلام با عزت و حرمت وداع کردند بدان آورده بیش
این نتیجه سخاوت است که آن صاحبه یک بز جسته لله داد خدا تعالی بعوض او
سه هزار بز عنایت فرمود الغرض جزا احسانات که بخلوص نیت باشد بدرگاه خدا تعالی
از حساب بیرون است خصوصا در حال درویشی بیت بقنطار زر بخش کردن
ز گنج به نباشد چو قیراطی از دست رنج بعد ازان سخن در ذکر سلطان المشایخ
افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راند که چون حضرت فریدالدین گنج شکر
خواجه نظام الدین را وقت روانگی یک تنکه سیاه عطا فرمود حضرت سلطان المشایخ
جهة دعا رخصت بر در دولت سرای گنج شکر آمدند شنیدند که صاحبزادگان گریه
میکردند از حضرت والده صاحبه استفسار کردند فرمودند بسبب گرسنگی میگریند سلطان
المشایخ نخود یک پشیز ازان تنکه خرید نموده بخدمت صاحبزادگان بگذرانیده و رخصت
طلبیده روان گشتند چون حضرت گنج شکر بخانه آمدند و دیدند که طفلان نخود میخورند
فرمود این دانه نخود کدام کس داده است حضرت والده صاحبه گفت که نظام الدین جهت
رخصت آمده نخود یک پشیز خرید کرده داد آنحضرت فرمود دینار از خانه خود بدر کرده
بودم لیکن نظام باز بگذاشت بعد ازان فرمود این همه فتوحات و کار خانه
لنگر خاندان نظامیه به برکت آن یک تنکه تا الحال جاریست بعد ازان در باب
عرس حکایت فرمود که روزی در توسه مقدسه سکونت کرده بودم تاریخ وفات حضرت
مامون صاحب تا دمن واقع شد یک فلوس نزد من موجود بود بقیمت آن آرد آورده
نان پخته کنانیدم و در جائی که چهار دیوار ساخته بود داشته ... ثواب آن طعام بروح

حضرت ماموں صاحب رسانیدم چون برخواستم یکفلوس بر زمین افتاده برداشتم گفتم
سبحان الله این فلوس از یقین برکت عرس آنحضرت حاصل شد بعد ازان فرمود
در سلک مایان عمل نان دادن بر جمله اعمال مقدم داشته اند پس درویش را باید که
حسب المقدور درین باب سعی بلیغ نماید بعد ازان فرمود در عرس مشایخ بسیار
فوائد اند یکی آن است که عبادت متعدیست و تعریف عبادت متعدی در حدیث
آمده است خیر الناس من ینفع الناس پس زین باعث چندکسان بهره می یابند و
دیگر آنکه ارواح مشایخان عرس کننده را امداد کنند و دیگر آنکه اکثر اوقات اتفاق افتاد
که روز عرس در خانه خود برای فاتحه چیزی میسر نشد و چون وقت فاتحه آمد به برکت
صاحب عرس چیزی از طعام حاصل شد سبحان الله که بفیض اولیا بچه طور میسر شد
بعد ازان مخلص بنده عرض داشت که برای عرس چه قدر طعام باید فرمود هر چند که زیاده تر
باشد بهتر و اولی است و اگر نتواند هر قدر که میسر آید کافیست اگرچه بر نان خود ختم خوانده
بخورد هم جائز است باز عرض داشتم که طریقه اهدای ثواب بچه طور است فرمود طریقه
ارسال فاتحه این است اول بروح قدس حضرت رسول علیه السلام رسانیده
بارواح پیران سلسله خود اسم باسم برساند و چون نام صاحب عرس آید بگوید خداوندا ثواب
طعام و کلام بروح فلان شیخ و والدین و اولاد و خلفا و مریدان آن برسان
بعد ازان روی سوی مولوی سراج الدین ساکن کهریه آورده فرمود باید که شروع
اعراس از عرس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بکنی بعد ازان فرمود در تاریخ
وفات حضرت سرور کائنات صلعم اختلاف کرده اند و اکثر بتاریخ دوم ماه ربیع الاول
و نزد بعض هشتم و نزد بعض دوازدهم اما قول اول اصح است بعد ازان فرمود
روزی حضرت سلطان المشایخ از حضرت فرید الدین گنج شکر طلب رخصت کرد
فرمود امروز عرس حضرت رسالت پناه صلعم است و آن روز تاریخ دوم ماه ربیع الاول بود

در فوائد عرس

بعد ازان فرمود وجه اختلاف وفات آنحضرت این ست که بتاریخ دوم ماه ربیع الاول وفات شد و ازواج مطهرات آن سرور کائنات صلی الله علیه وسلم نه عدد بوده و هر واحد یک یک روز عرس کردند و بعد ازان بتاریخ دوازدهم حضرت ابو بکر صدیق عرس کرد بنا بران اکثر مردمان عرس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتاریخ دوازدهم میکنند بعد ازان غلام محمد درویش عرضداشت که زمره مسلمانان بروز چهار شنبه آخر ماه صفر عید کنند چگونه است فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر بیمار بودند و بروز چهار شنبه آخر صحت یافت و بمیان جمیع وابستگان آستان خرمی و خورسندی حاصل شد ازین جهت میان مسلمانان طریق عید جاریست بعد ازان فرمود مؤکد و بزرگترین اعمال در طریق خواجگان چشت نان دادن است که در دیگر خواندان چنین روش یافته نمی شود

همراه آن بیست و سوم در ذکر

جهاد صغر و جهاد اکبر و جنگ حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه

شب دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پوری و غلام محمد درویش پوٹھوهاری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند فرمودند جهاد بر دو قسم است جهاد صغر و جهاد اکبر که اصحابی نجد است حضرت رسول علیه السلام عرضداشت که میان جهاد اصغر و جهاد اکبر فرق چیست فرمودند جهاد با کفار صغر است و جهاد نفس اکبر که فرموده رجعنا من جهاد الاصغر الی جهاد الاکبر مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون ٭ ماند زو خصمے بتر در اندرون ٭ قد رجعنا من جهاد الاصغریم ٭ این زمان اندر جهاد اکبریم ٭ سهل شیری دان که صفها بشکند ٭ شیر آنرا دان که خود را بشکند ٭ بعد ازان فرمود جهاد اصغر آن بهتر باشد که اگر کسے از اهل اسلام با دشمنان کافر دین اسلام تلقین نماید و شهادت او را قتل کنند این را شهادت کبری گویند بعد ازان

حکایت نواب مظفر خان ملتانی بر زبان مبارک راندند که چون قوم سنهگان شهر
ملتان را محاصره کردند و در جنگ بسیار مردمان قتل گردیدند صرف چهل تن
سپاهی همراه نواب صاحب باقی ماندند و مشیران نواب مشوره دادند که صلح کردن با
سنهگان بر ایشان احسنست نواب صاحب ازین مصلحت نهایت در غضب در آمد و
گفت ای نادان نمیدانید که اول همین ریش در بیت الله شریف طواف کردم
و بعد ازان بر آستان آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین ریش مشرف شدم و الحال
همان ریش کافران را تعظیم کنم لائق نیست پس از تعصب طیش معه چند سپاهیان
شمشیر برهنه بر آورده به سنهگان جنگ نمودند و مدارج شهدا یافتند بعد ازان
فرمود نفس هر انسان مثل خرس است و سالک مانند قلندر مرید را باید که چنانچه
قلندر با خرس کشتی کند این هم در مخالفت نفس خود کوشش کند تا حق تعالی
از شر آن نگهدارد و نزد صوفیان این جهاد اکبر است بعد ازان سخن در ذکر احوال
سلطان روم افتاد درین اثنا راجه عبد الله خان دارا پوری که برای تجارت در شهر
استنبول رفته بود بخدمت حضرت صاحب آمد و تسلیمات مریدانه بجا آورد خواجه
شمس العارفین احوال سلطان روم استفسار نمود عرض داشت که قوانین سلطان روم
نهایت قوی تر بودند مگر از چند مدت بعض امرا مدار همراه شاه روس سازش
کردند ازین جهت احکام سلطنت سلطان روم در ضعف اند خواجه شمس العارفین
فرمود عجب مسلمانیست که قوم نصارا از ملک هند امداد سلطان روم میدهند
و مسلمانان ایران او مخالف شده اند بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود که
درازی شهر استنبول و دیانت باشندگان آن چگونه گفت درازی شهر
تخمیناً عبیت کروه باشد و عرض پانزده کروه و دیانت آنها چنانست که همه مرد
و زن در احکام شرعیه شب و روز مشغول اند و همه عیال و اطفال خود را قوانین

جنگ تعلیم سکیند تا وقت غزا بکار آیند وچون غزا کنند نام خود از دفتر ملازمت
دور ساخته محض لله جهاد می کنند ومساجد نیز دران شهر بیشتر اند ومسجد جامع از
همه کلان تر است چنانچه قیاسًا لکهه مرد دران میگنجد وگفت پیش ازین این مسجد
بحکومت نصاری عبادت گاه آنها بود وچون سلطنت اسلام در نه صد سال ازان
فتح یافت آن عبادت گاه آنها را مسجد جامع مقرر کردند بعد ازان سخن در ذکر
جنگ حضرت علی کرم الله وجهه وامیر معاویه رض افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
آنچه میان حضرت علی وامیر معاویه رض نزاع وخصومت واقع شده است از روی
اجتهاد بوده نه از جهت عناد وبس ای درویش اگرچه امیر معاویه برخطا بود ولیکن فعل
مجتهد اگر برخطا افتد هم یک ثواب حاصل شود وبس درویش را باید که در حق ایشان
هیچ نگوید بعد ازان فرمود روزی حضرت امام حسین علیه السلام بر ران مبارک
رسول علیه السلام نشسته بودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که خلافت
اسلام تا سی سال باقی ماند وبعد ازان امت قابض این خلافت مردی صاحب اسلام
باشند چون از میعاد معهود شش ماه باقی بودند حضرت امام حسن علیه السلام
امیر معاویه را طلبید وعلاقه خلافت او را بخشید پس ازین حدیث اسلام حضرت
امیر معاویه ثابت شد وقول اهل رفض باطل که در اسلام امیر معاویه شک
می آرند وسخن ناسزا می گویند بعد ازان این چند ابیات بر زبان مبارک راند ابیات

بیان جنگ علی ومعاویه

اثبات خلافت امیر معاویه ورد روافض

حب علیه ی فرض العین	خاتون زوجه جنهندی سین
جای جنید ی حسن حسین	شان اوسدا اوج هل اتے
لا اله الا الله	رافضی جودم حب دا مالے
اسکو ایهه حب سول نه تارے	اسکو ایهه حب یار نه چاهڑے
مگر کهسے اوه اندر صفا	لا اله الا الله

مو ہون حب علی سداون
راہ علی دے مول نہ آون

لا الٰہ الا اللہ

دشمن ہین علی دے پورے
پوجن لات تی عزیٰ اتا
سنجین یاوی پلو ہی گل
خوب کریندے منہ مو کالے

لا الٰہ الا اللہ

دشمن ایہن علی دے پوری
شمر دے تم سے کرن نوا
کوڑی کروی ہین جالی
تھین ون والین مرد سمہالی

خارجیان والم بتاون
حب حسین ایہ ہے جفا
سوہون حب سداون کوڑی
جوڑن بت بناون چوری

لا الٰہ الا اللہ

پنجتن کارن ہون او بہلے
رب کیتو سے ایہ گواہ
رافضی ایمن رب دے کوڑی
پنجتن اندر ہے عاشور دے

لا الٰہ الا اللہ

چالی شیطانان والی
گستاخ ہیو ہتہ کرن سے ما

لا الٰہ الا اللہ

مرآت بیست وچہارم در ذکر زہد و مجاہدہ حضرت خواجہ تونسوی

شب دوشنبہ سعادت صحبت حاصل شد مولوی مستقیم زیری و مولوی وسید اللہ بخش حاجی پوری و پیر غلام محمد سیال و فقیر محمد بخش خبر اسکنہ لیہ و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر مجاہدہ خواجہ تونسوی افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود حضرت مولینا خواجہ تونسوی پیش از بر آمدن ریش مبارک با حضرت خواجہ نور محمد مہاروی بیعت کردو تا انتہاء عمر ہیچ وقت از گرسنگی و تشنگی و بیخوابی کہ اینرا صوم معنوی گویند خالی نبودند و در موسم سرما بر چارپائی سرہنہ خواب کردی و گاہے جامہ زیر پائی مبارک گسترانیدہ و چادر پائی آنحضرت بر ریسمان برگ خرما کلان بافتہ بودی و اکثر اوقات روزانو نشستی چنانچہ جلد ساقین

هر دو پای مبارک سخت و مائل بسیاهی شده بود و گاهی مربعه نیز نشستی و گاهی بر پای
جلوس فرمودی و هرگز بر چیزی تکیه نه ساختی و از همه میویات چیزی نخوردی
مگر ثمره درخت اراک سنت حضرت گنج شکر دانسته بخوردی آنگاه این مصرع
بر زبان مبارک راندی مصرعه و ابلق گنج شکر سلیمان تو سوی بعد ازان فرمود
نسوار تماکو ساده بدست خویش استعمال فرمودی با وجودیکه نسوار گوناگون بنارسی و
پشاوری وغیره بحضور آنحضرت موجود بودی بعد ازان فرمود در ویشان آستان
حضرت از گزیدن کیک و زن پشه بسیار تنگ و لاچار بودی و حضرت صاحب گاهی
از گزیدن آن شکایت نفرمودی و هم کس را بهر وجه کشتن ارشاد نفرمودی بلکه گفتندی که
خون ما چون من تلخ است مار انیشه نمی گزند بعد ازان فرمود آنکس که مستغرق
محبت باشد آنرا از ایذا سوزی چه باک بعد ازان این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت طائر روح ام قدس نشین شد چه باک * تنم گر چه شود چه قفس چاک چاک
بعد ازان فرمود اوراد و اذکار آنحضرت بیشتر بودند که ما سوای صلوة تهجد و
اشراق و چاشت بیست رکعت صلوة اوابین بعد صلوة مغرب میخواندند و
ماسوای این تمام شب در اذکار و اشغال بگذاردندی بعد ازان فرمود که خورش
آنحضرت اکثر نان گرم ساده با شور با گوشت بودی و قدری روغن زرد نیز و زان
انداختی و گوشت خوردنی آنحضرت نیم پخته می بود که دیگری آنرا نمی تواند خورد و
بقدر دو یا سه نشانهای از آن طعام میخوردی و بوقت خوردن طعام جام خورد از
آب پر ساخته نزد آنحضرت نهادندی و لقمه قدری خائیده پس آن قدری آب
نوشیدی تا آنکه هیچ لذت از آن طعام نیافتی بعد ازان فرمود از آن جمله عادات
آنحضرت این هم بود که گاهی تنها نخوردی اکثر اوقات مولوی محمد امین را همراه خود نشاندی
و اگر بجائی تشریف آوردی و ختم شریف را همراه بنشاندی تا ذکر بطریق مقصود ادا

طلب کرد والدہ صاحبہ آن دختر عرض داشت کہ ای غریب نواز آن دختر ایشان
بالغہ شدہ است اکنون ہمراہ شاگرد خود ہمان وقت گریاسی کہ علامت خطبہ باشد
طلبیدہ بہ ہمشیرہ خود نہاد و گفت کہ این ناطہ دختر خود بہ پسر شما کردم بعد ازان
اگر بدولت خانہ خوردی دختر پسر خود گل محمد صاحب ہمراہ بنشاندی بعد ازان
فرمودروزی بسمت مہار شریف مع خادمان آستان تشریف ارزانی فرمود من
نیز ہمراہی رکاب بودم ناگہ باران سخت باریدن گرفت موضعی بود ہمہ یاران جابجا
خانہ بخانہ رفتند و من در خیمہ صاحبزادہ گل محمد آمدم و چون وقت چاشت شد بیاید فرمود
مولوی محمد امین را بیار بیاید تا ہمراہ او بخوریم گفتند ہمہ یاران بسبب باریدن باران
جابجا رفتہ اند مگر این حافظ قرآن حاضر ست فرمود این ہم مولوی ست آنرا ہمراہ خود
بنشاندہ طعام خوردند پس ازان و آن حافظ بنام مولوی مشہور شد بعد ازان
فرمود اگر چہ از میش اہام بود آنحضرت داشت و شرم میداشتم اما بسبب لاچاری دوبار
میش اہام شدیم و دو بار پس آن حضرت اقتدا کردم بعد ازان فرمود بسیار میوہ ہای
گوناگون مانند پستہ و کشمش و بادام و انگور وغیرہ کہ از کابل و قندہار می آمدند ہمہ
بدرویشان آستان و وابستگان تقسیم میکردند و خود ازان چیزی نمی خوردند بعد
ازان فرمود مردان ضعیفان بسبب ضعف بآخر عمر خوردن ناشتہ و شب
پاسی طاقت نمی دارند آنحضرت گاہی جانب ناشتہ التفات نفرمودہ اما گاہی
بسبب ضعف دو دانہ منقی میخوردی روزی خادمی سہ دانہ منقی داد فرمود دو دانہ
جہت آرام دل کافیست بعد ازان فرمود خربزہ و تربوز ہم نخوردی و چون تشنگی
غلبہ نمودی یک دو جرعہ آب نوشیدی و لباس آنحضرت نیز بے تکلف بود ہر چہ
کہ موجود بودی پوشیدی و سر اویل از قسم سوسی سیاہ تخفیف و تہ خود کردہ بود و گاہی
ردائی سبز خطوط داشتی و گاہی لنگی سرخ و زرد خطوط پوشیدی و اکثر پوشش

شمس العارفین عرض رخصت نمود فرمود امروز در پنجابی سکونت کنید آنگاه حضرت
صاحب فرمود مرید را باید که از خواهش نفسانی و وسواس شیطانی پرهیز کند و باوصاف
پیر خود موصوف شود همه درین محل حکایت حضرت محمد علی شاه لکهنوی زبان
مبارک راندند که سید محمد علیشاه مردی زاهد بود چنانچه شش سال در شهر اجمیر شریف
بمکان خواجه معین الدین آب کشی میکردند و بعد ازان بزیارت روضه مبارک
حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله آمده و همان سال حضرت خواجه تونسوی نیز
دران جا آمدند حضرت محمد علی شاه پیش حضرت خواجه تونسوی عرض حال خود بیان کرد
بوقت رخصت آن سید موصوف را همراه خود کرده روانه شدند و در اثنای راه حضرت
خواجه تونسوی فرمود ای سید چیزی از سخنان شوقیه بگو حسب الامر شروع کرد حضرت
صاحب را ذوقی پدید آمد و اسپ مادی حضرت را نیز بتمام بدن عرق جاری شد بارها
فرمود همین بیت بخوان تا چند کرت بگفت و بعد از ساعت در تونسه شریف
رسیدند و از شاه صاحب پرسیدند که حاجت تو چیست گفت میخواهم که به بیعت ایشان
مشرف شوم فرمود چند چیز مخالف بیعت در وجود تو موجود اند تا ازان آزاد نباشی
بمنزل مقصود نرسی اول آنکه بمنصب نوابی موصوف گردی مردی که باین منصب
منسوب باشند مردان دیگر در نظر او هیچ می نمایند دوم بصفت قرآن موصوف
شده هر مردی که قاری باشد دیگران را بغلط خوانی منسوب کند سوم فخر علوم
سببی از شخصی که عالم باشد مردان دیگر در نظر او جاهل نمایند چهارم فخر قوم سیادت
که سید باشد گوید اگر کسی بسیار علوم می خواند سید نتواند بود چون شاه صاحب این
سخن بشنید زار زار بگریست درویشان ستان گفت ای سید گریه مکن این بخاره
محض برای تلقین تو میگویند هشیار باش بگوش هوش بشنو سید موصوف
عرض داشت که من جمیع اوصاف مذکوره را گذاشته بارادت کامل بحضور ایشان

حکایت محمد علی شاه لکهنوی

آمدم چون طالب صادق دانستند به بیعت خود مشرف کردند بعد ازان در اوراد و اذکار
مناسب حال او ارشاد فرمودند و بحجره واحد نشاندند بعد از چند مدت بدرجه خلافت
موصوف ساخته روانه کردند بعد ازان بسمت شهر ڈهره غازیخان سفر کردند و
در بازارهای آن شهر میرفتند و گاهی باهل دنیا التفات نفرمودی بارها نواب
بهاول خان جهت زیارت ایشان می آمد اما هیچ غرض نداشتی روزی یکی مریدان
عرض داشت که این گردش کوچه و بازارها که می کنند چه فائده دارد اگر یک جا استقامت
فرمایند بهتر باشد آن شاه صاحب این بیت بر زبان مبارک راندند بیت هرگز
نشوی شیر بیابان طریقت .: تا سگ نشده در کوچه و بازار نگردی + همدرین محل
بنده عرض داشت که حاصل مطلب این بیت چیست فرمودند که درگاه خداتعالی مرتبه
عجز و نیاز بسیار پسندیده است لهذا مردان خدا بجناب کبریا خود را بسگ منسوب سازند
و از همه کمتر بینند تا بمرتبه شیری برسند بعد ازان فرمودند شیخ را باید که موافق
استعداد مرید نه بدو اشغال فرماید و مرید را باید که از صحبت غیر حذر کند بعد ازان
فرمودند درویش را باید که شب و روز در زهد و عبادت کمر همت بربندد تا از مکائد نفس
برهد بعد ازان فرمودند روزی چند خادمان بخدمت شیخ فریدالدین گنج شکر
آمده عرض کردند که پسر ایشان بسبب فاقه قریب مرگ است اگر چیزی عنایت فرمایند
بخورانیم فرمودند الحال هیچ چیز موجود نیست از کسی قرض بگیرید گفتند یار کسی قرض
نمی دهد فرمودند خیر هر چه کند خدا کند بعد از اندک مدت خبر دادند که صاحبزاده ایشان
فوت گردید فرمودند تجهیز و تکفین آن بکنید گفتند نه جامه هست و نه نقد که کفن او سازیم
فرمودند خس نی زیر پا لا کرده دفن کنید پس همچنان کردند سبحان الله کاملان حق با وجود
امکان دنیا جیفه را ترک کرده بحق مشغول شدند بعد ازان لختی سخن در ذکر متقی
افتاد بنده عرض داشت که متقی کدام کس باشد خواجه شمس العارفین فرمودند متقی در

اصطلاح صوفیان بسیار معانی دارد اما ازانجمله بر سه قسم اند ادنی و اعلی و اوسط ادنی آنکه از جمیع اشیا رو نعمتهای دنیا احتراز نموده چندان خورد که زنده بماند و اوسط آنکه در جمیع اشیا خوردنی و پوشیدنی وغیره تحقیق نماید که آیا حلال ست یا حرام بعد ازان استعمال کند و اعلی آنکه از جمیع ماسوی الله ترک کرده زیر دامن کوه برکناره آب روان نشیند و پوشش و خوراک از برگ درختان کند و آب از چشمه نوشد و چون بمیرد و برادرندگان و پرندگان بخورند بعد ازین محل مولوی غلام حسین قریشی سکنه گردث عرضداشت که حق سبحانه و تعالی صفت متقی بوصف دیگر یاد فرمود قوله تعالی یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون خواجه صاحب فرمود آنقدر ذکر متقیان که در قرآن مجید ست دیگر صلحا و شهدا هم یاد

بعد ازان سخن در علامت مومن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که مومن خالی نباشد از قلت و علت و ذلت هرکسی را که ازین سه یکی لاحق باشد آن کامل الایمان است و اگر ازین همه سه خالی باشد آن ناقص الایمان ست بعد ازان سخن در چهار قلت افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند سالک را باید که چهار چیز بر خود لازم گرداند کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق نشستن تا دام که درویش باین چهار صفت موصوف نباشد بمرتبه قرب نرسد چنانچه شیخ شمس تبریز فرموده بیت

بکم خوردن بکم گفتن بکن خو ٭ تو کم با خلق بودن خواب کم جو ٭ بعد ازان شخصی گرامی عرضداشت کرد که از گفتن و خاموشیدن کدام بهتر ست خواجه شمس العارفین فرمود برای علما گفتن بهتر ست و درویش را خاموشیدن افضل ست زیرا که در روز قیامت هر یک را از اعمال او پرسش کنند عالمان را از علم و صوفیان را از پرده پوشی و خاموشی سوال کرده شود بعد ازان فرمود خلق بر دو قسم ست صوری و معنوی صوری آنست که از مخلوق کناره کند و معنوی آنست که با وجود زن و فرزند علائق

در علامات مومن

در چهار صفت سالک

خلق بر دو قسم

حکایت بابا فرید رح

دیگر در یاد حق سبحانه و تعالی مشغول باشد بعد ازان حکایت بر زبان مبارک
راندند که روزی حضرت فریدالدین گنج شکر رضی الله عنه برای ملاقات سیر حضرت
جنید بغدادی رحمة الله علیه رفتند و چون نزدیک روانه آن غار که در و خلوت
نشین بودند آمدند و از اندرون غار آواز داد که در ینجا میا این آنحضرت بعد از سوم
روز ملاقی شدند و پرسیده که سبب از آمدن دران وقت منع فرمود گفت که آنها
وقت بر من حالتی بود که اگر شما نزدیک من می آمدی سوخته میشدی باز حضرت گنج
شکر حال نفس او پرسید گفت این پای من بریده که می بینی از شامت نفس سی
و شش سال درین غار بعبادت خدا تعالی بگذاشتم روزی زنی رمه گوسپندان
درین کوه می چرانید چون آواز او شنیدم خواستم که با او صحبت کنم چون با این
نیت پای از غار بیرون کردم از غیب ندا آمد که ای درویش از دوستی ما رو گردانیده
بشهوت نفسانی مشغول شدی متحیر و شنیدن آواز باز در غار رفتم و توبه کردم و پای
که بیرون کرده بودم او را قطع کردم و اکنون پنجاه سال گذشت که بعبادت و
ریاضت مشغولم اما از شر نفس ایمن نیستم بعد ازان سخن در ذکر میران سید

ذکر میران شاه [illegible]

پیچیکه افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند که در زهد و ریاضت بی مثل بودند و در مرتبه
توحید نیز بکمال رسیده اند روزی بمریدان خود فرمودند که وقت آواز نی بگوش
من رسید و نفس سرکش من بجوش آمد حال آنکه عمر من هشتاد سال بود شما را باید
کوزه های وضو بشکنید و لباس های صوفیانه بکنید از بهر آنکه ظاهر خود را بلباس صوفیه
داشتن آن وقت درست آید که نفس از سرکشی باز آید بعد ازان سخن در

ذکر سلطان باهو

ذکر سلطان باهو افتاد مولوی نظام الدین ساکن [illegible] عبدالرحمن عرض داشت که روزی
صاحبزاده صالح محمد از اولاد سلطان باهو هم چند درویشان در موضع [illegible] بیامدند
و بعض امور آن صاحبزاده مخالف شریعت [illegible] واقع شده آن [illegible] ازو [illegible]

تنبیه سخنان درشت میگفتم و درویشان را گفت که چنین سخنان ورزان ایشان
میگوئی را زچه بزرگوار آن سلطان باهو صاحب حرف نمی داری خواجه شمس العارفین
فرمود که اکثر مردمان در ولایت سلطان باهو تشکک می آرند که ایشان در کدام
کتاب خود نوشته است که اگر حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر رحمة الله علیه در زبان
باظهور یافتی راز سبحانی و اسرار یزدانی او را تعلیم نمودے اما نزد من آنست که چنین
سخن از آن حضرت بظهور نیامده باشد و اگر تسلیم نمایم آنهم در حالت مستی گفته
باشد و اقوال و افعال مستان را اعتباری نیست بعد از آن بر زبان مبارک راند
که مرتبه و مقام حضرت گنج شکر رحمة الله علیه بالاتر بود و سلطان باهو صاحب را
با ایشان چه نسبت بود بلکه فیض یافتگان ایشان نیز از همه سبقت برده همین
معنی حکایت سید محمد گیسو دراز از افادات خواجه شمس العارفین فرمود سید محمد
گیسو دراز مرید حضرت شیخ نصیرالدین در کوهستان دوازده سال بر یک پا
نشسته ماندند و به سبب استغراق از عالم هیچ خبر نداشتند و موی سر دراز
شده همه بدن را پوشیدند و شخصی طالب خدا را خواجه خضر علیه السلام ملاقی
شدند و فرمود اگر طالب حق باشی بخدمت حضرت سید محمد گیسو دراز برو حسب
الارشاد آنحضرت بخدمت سید موصوف حاضر شد سید مذکور سر برداشته فرمود چه
حاجت داری گفت برای رسیدن راه خدا تعالی آمدم آن حضرت فرمود من مسکین
را ازین امر چه خبر است آخرالامر چون آن شخص بسیار الحاح نمود آنرا بیعت کرده
راه خدا تعالی تلقین فرمودند بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود که غلامان
غلام حضرت خواجه تونسوی رضی الله عنه در مرتبه ولایت نهایت کمال بودند
چنانچه حضرت محمد باران خلیفه آن حضرت چون بطرف اجمیر شریف روانه شدند
همرفتیم بانذر میوه زبیب زادراه همراه خود بردند و یک رفیق نیز همراه شان از

حکایت سید محمد گیسو دراز

بود روزی در راه شخصی آواز داد حضرت محمد باران صاحب بسوی آن رفتند
و رفیق ایشان همانجا ماندند بعد از سلام حال او پرسیدند گفت خضرام باز
آن حضرت گفت مطلب شما همین جا خواهد شد چرا مشقت سفر بر خود تحمل کنید
محمد باران صاحب فرمودند مارا رفتن در اجمیر ضرور است زیرا که فرمان پیر من همان ا
ست پس از خضر علیه السلام رخصت شده نزد رفیق خود آمدند و بسوی اجمیر
شریف رفتند و بعد از چند مدت مراجعت نموده بخانه خود رسیدند و هنوز از
توشه سفر پنج توله باقی بود سبحان الله کاملان حق همین اند که خضر علیه السلام خاطر
داری ایشان میکرد و به چندین سفر دراز قدری زر بیجا نخوردند و باز بسلامت
بخانه رسیدند بعد ازان فرمود مریدی از مریدان حضرت محمد باران صاحب
محمد مراد نام در غار گوشه نشسته بود روزی شخصی بخدمت خواجه توسوی آمده گفت
محمد مراد را پانزده سال بوده که در غاره گوشه نشین شده است خواجه صاحب جواب داد که
عجب است که بسیار حیوان وحشی در کوهستان میمانند بدان ای عزیز اگرچه گوشه نشینی نزد
صوفیا بزرگ چیزیست مگر نزد مرتبه خواجه توسوی هیچ قدر نبود اگرچه حضرت سلطان
باهو مرد کمال بودند مگر به نسبت مرتبه عالیه شیخ فرید الدین گنج شکر که زهد الانبیا
لقب ایشان مشهور است چه جا که مقابل ایشان دم زنند و همسری کنند
بعد ازان سخن در ذکر خواجه توسوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه
توسوی رضی الله تعالی عنه در مرتبه تجرید نهایت کمال بودند چنانچه هزار نفر مقیمی
و تخمیناً پانصد مهمان بحضور آنحضرت بودندی با وجود چنین خرج هیچ سبب ظاهری
مقرر نساخته بودند و آنحضرت مانند مردی اجنبی مجرد نشسته بودند و هیچ تعلق بکسبی
نداشتی بعد ازان ذکر حاتم اصم رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان
مبارک آوردند که روزی حاتم اصم خواب قیلوله نمود و بیدار شده پرسید که حال چیست

ذکر حضرت خواجه توسوی

کدام کدام شهید اند و کدام کدام جهاد کنند مردمان را ازین سخن تحیر آمد که بعدت خفتن
ایشان جنگ چگونه شروع گشت بعد ازان همدرین محل فرمود که روزی با حضرت
خواجه توسوی بر کشتی سوار شدیم و انبوهی مخلوق نهایت بود بحدیکه کشتی در خوف
غرق شدن آمده و تپش آفتاب نیز غالب بود من پیش آنحضرت عرض کردم که از جهت
کثرت آدمیان کشتی را خوف غرق در پیش ست ارشاد فرمایند تا چند آدمیان از
کشتی بیرون شوند که تا کشتی بخیریت برسد سوی من نظر کرده سرنگون کردند معلوم
نشد که نظر شفقت ست یا غضب مرا ازین سخن شرم آمد که چه شوخی کرده ام بعد ازان
شخصی سایه چتر بر سر مبارک آن حضرت کرد سوی آن نظر کرده فرمود این را بر طرف
کن ملس کسی او را گفت برو باز بر سر آنحضرت سایه کن اگر منع فرمایند بگوئی که سایه
بر خود کرده ام و جای دیگر نیست که بروم پس او همچنان کرد حضرت صاحب
خاموش شدند و قیلوله کردند همان زمان کشتی روان گشت چون کشتی بمیانه
دریا رسید لرزیدن گرفت و هر یک را امید زندگانی منقطع شد و همه با یکدیگر
وداع کردند چون حضرت صاحب بیدار شدند احوال کشتی پرسیدند یاران
گفتند بخیریت بکناره رسید همه مردمان از کشتی بسلامت بیرون آمدند
همان وقت حال حاتم اصم یاد آمد که بزرگان را گوناگون حالات باشند بعد
ازان فرمود روزی از منشی غلام حسن ملتانی رحمة الله علیه باستماع آمد که ظاهر
وجود حضرت خواجه توسوی بصفات جلال چنان جلوه زده بود که هیچ کس
را طاقت نبودی که مقابل روی مبارک او بنشیند و همه محفل نشینان خورد و
کلان چون تصویرات بنشسته بودندی و بجز اجازت آنحضرت زبان نکشادندی
و باطن آن بصفات جمال منور بود که اکثر مردمان را از تعلقات جدا ساخته
راه خدا ارشاد فرموده بعد ازان ذکر خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه

خواجہ شمس العارفین فرمود که در ملک هند تاریکی کفر نهایت بود چون حضرت خواجه بزرگ بارشاد رسول علیه السلام در دیار هند تشریف ارزانی فرمود تاریکی کفر را به نور هدایت و اسلام روشن کرد حتی که همه جا رونق اسلام بظهور آمد وقتی مابین اجه پتهورا و آنحضرت مخالفت واقع بود و بارها با ایشان مقابله کرد اما هیچ نتوان کرد و گفت که طاقت مقابله ندارم چرا که قوت ایشان از فیضان الهی ست اگر معامله بر ظاهر بودی آنچه توانستمی کردمی بعد از ان فرمود صوفی را ظاهر با شریعت و باطن با طریقت باید داشت همدرین معنی ذکر خواجه حافظ انشا فرمود روزی خواجه صاحب در مسجدی نشسته بودند معلمی کتاب دیوان حافظ تعلیم میکرد خواجه روی بسوی او کرد فرمود توجه فرمایید که شاید مراد و مقصد دیگر باشد آن معلم تقریر دیگر آغاز کرد باز فرمود غور بکنید شاید غرض مصنف دیگر باشد همچنین طور پنج بار تقریر دیگر بیان کرد آخر آن معلم بر قدم خواجه صاحب نهاد و گفت گمان میکنم که خواجه صاحب ایشانند بعد از ان فرمود آن بیت این بود

بیت از خیال لطف می مشاطه چالاک طبع در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان گلاب همدرین محل فرمود مراد از می عرفان باریتعالی ست و مشاطه چالاک طبع عبارت از عارف کامل ست و برگ گل احکام شریعت و از گلاب مراد معنی حقیقت ست یعنی چنانکه گلاب در برگ گل مستتر ست عارف کامل نیز حقیقت را در لباس شریعت پنهان میدارد یعنی ظاهر خود را بشریعت آراسته کند و باطن را بحقیقت منور سازد تا مرد کامل و مکمل گردد بعد از ان فرمود حضرت خواجه تونسوی اکثر اوقات سماع از سخن توحید که معنی او ظاهر باشد احتراز کردی فرمود دیگر این پرسید سخن شمس است و سخن حافظ ست بعد از ان فرمود حضرت استاذنا مولوی محمد علی صاحب مکهڈی گفتی چون مرد بحسن حسین خود بی پرده نماید ذوق مشاهده حسن و نمی ماند و

اگر حسن خود را پوشیده دارد هر کس جهته دیدار او مشتاق شود اگرچه سیاه فام باشد

همدرین محل فرمود الانسان حریص علی ما منع یعنی انسان خواهش

کنده است بران چیزے که ازان باز داشته شود بعد ازان سخن در ذکر

صوفیان افتاد خواجه شمس العارفین فرمود صوفیان متقدمین مال دنیا را بحکم حدیث

الدنیا جیفة و طالبها کلاب قبول نکردند و اگر چیزے آمد باز براه

خدا تعالے دادند و صوفیان حال مال دنیا را دوست دارند و دانسته جمع میکنند

مرآت پنجم در ذکر تکبر و کیفیت فنا و هستی موهوم

روز جمعه صحبت حضرت خواجه شمس العارفین حاصل شد مولوی سلطان محمود

نانگیواله و غلام محمد درویش بوهوهاری و عالم شیر لانگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند

سخن در ذکر تکبر و جز آن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود عبادت متکبر مقبول

نیست پس تکبر موجب غضب خدا تعالی و مضر ایمانست و باز دارنده از عرفان و

ذلیل کننده بندگان است همدرین محل حکایت ابلیس بر زبان مبارک راندند

که روزی حضرت موسی علیه السلام بطریق معهود جانب کوه طور میرفت دید که

شخصے در راه نشسته گریه و زاری میکرد حضرت موسی علیه السلام فرمود که نام تو چیست

گفت ابلیس فرمود این گریه زاری چرا میکنی گفت چند لکهه سال عبادت آن ایزد

متعال بجا آورده بودم الحال مرا از جناب خود ملعون و مردود گردانید اگر ایشان

بجناب پروردگار بخشش این گناهگار میطلبند عین سعادت است چون موسے

علیه السلام بر کوه طور رفتند عرض کردند که ابلیس لعین بجناب تو التماس بخشش میدارد

از حق سبحانه و تعالی ندا آمد که ای موسی او مردود ازلیست لیکن آنرا بگو که اگر بسوی

قبر حضرت آدم را سجده کند خواهم بخشید چون حضرت موسی علیه السلام نزد او

آمدند گفتند ای ابلیس خدا تعالی میفرماید که اگر قبر حضرت آدم را سجده کند به

بچشم گفت ای سوسنی چون آدم را در حالت حیات سجده نکردم اگر الحال سجده کنم
پیش مخلوق شرمسار شوم و گویند که در حالت حیات سجده نکرد الحال خاک را سجده کرد
بعد ازان فرمود اکثر مردمان بہ نسب خود مفخر و مغرور شوند و از ہول قیامت هیچ
غم نمی دارند و نمی دانند که بجز اعمال صالح رہائی نیست چنانچه در حدیث مسطورست
مَن بَطَّأَ عَمَلُهُ لَم یُسرِع بِهِ نَسَبُهُ پس سالک را باید که از فخر نسب خود قطع نظر
کرده بحق مشغول شود ہمدرین محل بنده عرض داشت که اکثر مردمان کذاب خود را
به نسب سادات منسوب کنند حکم چیست خواجه شمس العارفین فرمود حضرت رسول
علیه السلام در حق ایشان فرمود لعنت کند خدا تعالی آن کس را که با وجود قوم غیر خود را
بقوم سادات نسبت کند و بر آن کس که با وجود سادات بقوم خانان منسوب سازد و این
حدیث بزبان مبارک راندند لعنة الله علی الداخلین والخارجین الحدیث
بعد ازان لختی سخن در ذکر رفع هستی موہوم افتاد خواجه شمس العارفین روی سوی
بنده کرده فرمود سالک را باید که اکثر اوقات این ابیات مولانا روم را مطالعه
نماید که برای رفع هستی موہوم نہایت نافع اند و آن اینست **ابیات**

چون شنیدی شرح بحر نیستی	کوش دائم تا برین بحر ایستی
چونکه اصل کارگاه آن نیستی ست	که خلا و بی نشان ست و تهی ست
جمله استادان پی اظہار کار	نیستی جویند جای انکسار
لاجرم استاد استادان صمد	کارگاهش نیستی ولا بود
هر کجا این نیستی افزون ترست	کار حق و کارگاهش آن سرست
نیستی چون هست بالای طبق	بر همه بردند درویشان سبق
خاصه درویشان که شد بی جسم و مال	کار فقر جسم دارد نی سوال
سائل آن باشد که مال خود گداخت	قانع آن باشد که جسم خویش باخت

فائده: [illegible]

فائده: [illegible]

فائده: [illegible]

همدرین محل مولوی نور احمد چنیوٹی عرض داشت که برای دفع هستی چیزی فرمایند
خواجه شمس العارفین فرمودند تا اگر سالک ما سوی الله گذارنیده بحق مشغول نباشد از
قید هستی موهوم رهائی نمی یابد آنگاه این مصرع بر زبان مبارک راندند مصرع

کھیڑا مرو نجے چھیڑ اجیک و نجے رهنجا چنگ سیالان دی اتیکرے بعد ازان
فرمود افسوس بسیار عمر گذشت تا هنوز زاد راه مهیا نشد خوش آن مردان که
ازین دار دنیا توشه اعمال صالح همراه خود کرده رفتند بعد ازان فرمود حق
سبحانه صحبت شیخ کامل داده بود مگر ازین بنده حق الطاعت شیخ کما ینبغی بجا
نیاید و اکثر مردمان برمن اعتماد کنند که خواجه تو سوی ایشان جمیع مراتب و درین
تمنایت کردند چه عجب که چون سگ بر دروازه کریمی بر رود و یک لقمه پیش واندازند
همدرین محل چشم پرآب شدند و چند عزیزان نیز در وجد آمدند سبحان الله مردان حق

باوجود الطاعت کامل و فنا تام میگویند. ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفنا

حق معرفتک بعد ازان لختی سخن در ذکر فنا هستی موهوم افتاد و بنده عرض داشت
که مقصود عبادت چیست خواجه شمس العارفین فرمود مقصود عبادت فناست
و فناء الفنا و بقا بالله است بعد ازان فرمود فنا تفاوت است چنانچه فنا
رسول علیه السلام از جمیع پیغمبران فوقیت میدارد همچنین در میان فنا اولیا
کرام هم فرق است همدرین محل ذکر فنا خواجه قطب الدین دهلوی رحمة الله علیه بر زبان
مبارک راندند که قوالان مجلس سماع آراسته کرده این بیت با آواز خوش گفتند
بیت کشتگان خنجر تسلیم را ❁ هر زمان از غیب جان دیگر است چون
مصرع اول گفتندی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردی با
حالت اول زنده شدی حتی که چند بار این حالت بآنحضرت وارد شد چون تنها
هم تمام شد آن مصرع ثانی از لوح دل قوالان فراموش شد خواجه قطب الدین جان بحق

تسلیم کرد بعد ازان فرمود همچنین هر ولی را موافق استعداد او فنا حاصل ست
بعد ازان فرمود شخصی بخدمت خواجه توسوی رحمة الله علیه عرض کرد که از قول
شیخ سعدی (بلیت) خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست
معلوم شود که خوی طبعی بجز مرگ زائل نشود و اکثر مردان از اوصاف مذمومه
باوصاف حمیده متصف شوند باعث چیست فرمودند مرگ بر دو قسم ست اختیاری
و اضطراری اختیاری آن ست که باختیار خود صحبت شیخ کامل حاصل کرده از
اوصاف رذیه بگذرد و مراد مرگ شیخ صاحب همین مرگ ست و مرگ اضطراری
مشهور ست بعد ازان فرمود هر ماه نویشن حضرت محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر
جیلانی نه حاضر شدی و گفتی این قدر سردی و بارش و بیماری وغیره درین ماه
پیدا شود بنده عرض داشت که ماهها را هم شکل و صورت باشد خواجه شمس العارفین
فرمود که چون مردان خدا در مرتبه فنا بکمال شوند همه اشیا بر ایشان بصورتی
متعین ظهور میکنند چنانچه در روز قیامت اعمال نیک و بد بصورتی معین ظهور
کنند و پیش صاحب اعمال حاضر شوند باز فرمودند که این چنین ظهور صور هر شی بر جمیع
صاحب ولایت حاصل نیست زیرا که مراتب اولیا هم فرق ست بعضی آن هستند
که همه عادات مذمومه آنها باوصاف حمیده مبدل شوند و بعضی از همه اقوال
و افعال بشری گذر نموده باوصاف فنا الفنا متصف شوند بعد ازان از مولوی
معظم دین صاحب مولوی احوال بیماری رویشان دوستان رسید مولوی
صاحب عرض کرد که باعث سردی عارضه بیماری غلبه میکرد خواجه شمس العارفین
فرمود که درین ایام آفتاب چنان روی پوشیده ست که گاهی از ابر بیرون نیاید
تا بیماری آدمیان دفع شود بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند
بیت من میراث پدر یک لت کهنه یافتم آن هم بار دو گهی نشسته گه ابر گیر دیده و

ف
ذکر دفع خوی بد

انگاه فرمود که چشمهٔ آفتاب عام ست که چون طلوع کند از مشرق تا مغرب همه مخلوق از
فیضیاب شود بعد ازان این حدیث شریف بزبان مبارک راندند الشمس جنة
المساکین بعد ازان بنده عرضداشت که امسال سرما تا هنوز غالبست
خواجه شمس العارفین فرمود که غلبهٔ سردی سرما تا سه چله است چلهٔ اول از دهم ماه کتک
تا انتها ماه مگهر تمام شود و چلهٔ دوم از غرهٔ ماه پوه تا دهم ماه مهگه و چلهٔ سوم از بستم
ماه مهگه تا بستم ماه پهاگن تمام گردد و سردی چلهٔ اوسط غالب ست این همه
ظهور حق ست که گاهی بسردی ظهور میکند و گاهی بگرمی رو می نماید چنانچه خواجه
معین الدین میفرماید بیت ایکه در هر مظهری تو ظهوری کرده ؛ در لباس جامهٔ اعیان عیانی کیستی

مرآت بیست و ششم در ذکر مکاید شیطان مجدر صحبت جنبانان

روز شنبه دولت پای بوس حاصل شد مولوی معظم دین و مولوی مولوی سلطان
محمود ناروی و سید محمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند و درهمین محل حافظ
سردار سکنه کلاچی عرضداشت که آیا مردان اهل فنا را لغزش شیطان باشد
خواجه شمس العارفین فرمود قصهٔ آدم علیه السلام و بی بی حوا رضی الله تعالی عنها بنمی
که ابلیس با آن ها چه کرد چنانچه در بهشت حضرت آدم و حوا را از گندم بخورانید و از
شامت او از بهشت بیرون شدند و بعد ازان میان حضرت هابیل و قابیل نخان نزاع
نزاع انداخت تا که حضرت هابیل را قابیل شهید کرد و بعد ازان درمیان حام و سام و
یافث پسران نوح علیه السلام مخالفت انداخت که چون کشتی نوح علیه السلام بکنارهٔ
کوه جودی قرار گرفت و یافث در دیار چین ماچین رفت و از انجا بکوه البرز رسیده
سنگی بر سنگ بزد و شعلهٔ آتش بیرون آمد باغوای شیطان گفت این خدای
منست و همه متعلقان خود را در پرستش آتش امر کرد تا الحال طریقهٔ آتش پرستی
جاریست ۱۲ بعد ازان قصهٔ حضرت آدم علیه السلام و بی بی حوا را نیز بزبان مبارک

راندکہ چون آدم و حوا علیہم السلام بر زمین نزول فرمودہ اقامت کردند روزی ابلیس علیہ اللعنۃ نزدیک بی بی حوا صاحبہ آمد و بچہ خود را نزد آن بگذاشت و رفت چون آدم علیہ السلام آمد فرمود این بچہ کدام کس ست گفت ابلیس بچہ خود را نزد من بگذاشت آدم غضبناک شد و آنرا ہلاک کردہ در خاک مدفون کرد چون ابلیس آمد گفت بچہ من کجاست بی بی صاحبہ گفت آدم علیہ السلام آنرا ہلاک کردہ مدفون ساخت ابلیس گفت ای خناس حاضر شو فی الحال حاضر شد باز بچہ نزد بی بی صاحبہ سپرد کردہ برفت چون باز آدم علیہ السلام آمد گفت این را چرا نزد خود داشتہ گفت درین امر رضای من نیست جبراً نزد من بگذاشت پس آدم علیہ السلام آنرا بکشت و ذرہ ذرہ ساختہ بر کوہ ہا بینداخت چون ابلیس آمد آواز کرد ای خناس حاضر شو پس ہمان زمان حاضر شد باز نزد بی بی بگذاشت و برفت چون آدم علیہ السلام آمد آنرا دید خشمناک شدہ آنرا خاکستر کردہ در دریا بینداخت تا ابلیس آمدہ آواز کرد کہ ای خناس حاضر شو فی الحال آمد و نزد بی بی صاحبہ سپرد کردہ برفت چون آدم علیہ السلام آمد گفت ای حوا برای دفع این بچہ بسیار وجوہ ساختیم اما ہیچ کسی فائدہ نکرد مگر در دل من چنین می آید کہ این را در دیگچہ بپزانیم و بخوریم پس ہمچنان کردند چون ابلیس آمد و گفت ای خناس حاضر شو خناس از اندرون آنہا آواز داد حاضرم ابلیس گفت درین جا باش مقصود من ہمین بود ہمدرین محل فرمود یک فرشتہ ملہم نام و یک خناس بدل ہمہ انسان راحق اند فرشتہ بہ نیکیہا دلالت کند و خناس بہ بدیہا امر کند چنانچہ در قرآن مسطور ست قولہ تعالی اِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوٓءِ وَالْفَحْشَاۤءِ بعد ازان فرمود ولی بلعم باعور نیز ولایت حاصل کردہ بود عاقبت بلغزش شیطان ازین جہان بی ایمان برفت بعد ازان بشنو قصہ برصیصا بر زبان مبارک راندکہ

برصیصا ولی کامل بود و هشت صد کاتب داشته بود و هر احوال که از لوح محفوظ
دریافتی پیش کاتبان اظهار میکرد و آن را می نوشتند و هفتاد سال خدای را عبادت کرد
و دیوان در کار او عاجز شده بودند روزی شیطان بصورت آدمی در صومعه او بریاضت
مشغول شد و برصیصا از شدت ریاضت او متعجب بماند و مرید او گشت شیطان
عزیمت رفتن کرد و چند کلمه جهت شفا امراض و عافیت اهل بلا بوی آموخت
و بشهر آمده شخصی را آسیب کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل ورا گفت علاج
او جز بدعا برصیصا میسر نیست پس آنکس را بر صومعه برصیصا آوردند او چیزی
خوانده بر دمید شیطان آن را بگذاشت و شفا یافت القصه شیطان هر آن را
ببلا مبتلا ساخته جانب برصیصا میفرستاد وی بخواند و بدمید و مریض را بگذاشتی
تا آنکه روزی دختر ملکی متعرض شد و آنجا نیز بزاهد موصوف سپردند او چند
کلمات خوانده بدمید و دعای کرد شیطان فی الحال ورا بگذاشت پس دختر ملک
صحت یافت باز باغوای شیطان با وی زنا کرد و از خوف ملامت او را بکشت
و در حجره خود دفن کرد باز شیطان پدر او را ازان مطلع ساخت تا آنکه زاهد را
گرفته بردار کردند و شیطان بهمان صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد و گفت
مرا سجده بکن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و همه عبادت او ضائع گردید و بورطه
شقاوت ابدی گرفتار شد بعد ازان این آیت بزبان مبارک راند قوله
تعالی اِذْ قَالَ لِلْاِنْسَانِ اکْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ اِنِّیْ بَرِیْءٌ مِّنْكَ بعد ازان
فرمود زنان دامهای شیطان اند هر که گمراه شد بدام زنان گرفتار گردید چنانچه
در حدیث آمده اَلنِّسَاءُ حَبَائِلُ الشَّیْطَانِ بعد ازان فرمود نظر انسان
تیریست زهر دار از تیرهای شیطان چنانچه در حدیث مسطور است اَلنَّظَرُ
سَهْمٌ مَسْمُوْمٌ مِنْ سِهَامِ الْاِبْلِیْسِ بعد ازان فرمود سالک را باید که از حب

زنان احتراز کند که آن اصل تعلقات ست وہم بصحبت انها نازان نشود که بعد از چند
روز پریشانی حاصل شود چنانچه حضرت علی کرم الله وجهه فرموده اَلنِّکَاحُ سُرُورُ
شَهْرٍ وَغُمُوْمُ دَهْرٍ وَکَسْرُ ظَهْرٍ وَلُزُوْمُ مَهْرٍ بهمدرین محل فرمود
مجردان گمان میکنند که درمیان مردان زنان شهد چسپیده ست وچون متزوج
شوند گویند که زنهار که خانه زنبور ست بس ست حسرت بالند بعد ازان روی
سوی دعاگو کرده فرمود مولوی نورالدین سکنه للهالی بخدمت ما یان تخمینا ده سال
سکونت کرد آخر چون بدام زن گرفتار شد ازین باعث از ما دور افتاد وہم باعث
دوری و مهجوری خدا تعالی ست چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمت فرمود بیت
غم فرزند و نان و جامه و قوت ٭ بازت آرد ز سیر ملکوت بعد ازان
فرمود مولوی معظم برین مرگ دی مرد عالی همت ست که حافظ قرآن و تحصیل علوم
تمام نموده حج حرمین شریفین بجا آورده بیاد الهی مشغول ست وہم خبر نان تا هنوز
در دل او نیامد بعد ازان همدرین معنی حکایت درویشی گوهر نام بر زبان مبارک
راندند که مردی گوهر نام بحضور حضرت خواجه تونسوی میماند و صفائی غله لنگر ذمه او
مقرر بود و با زنی صحبت داشت و قدری غله لنگر دزدیده و زمره آن زن را
دادی و گفتی که با من نکاح کن او گفتی با نکاح چه کار مطلب خود بکن او گفتی زانکم تا
چند سال همین طریق غله سرقه با و دادی آخر الامر آن زن بی وفا با شخصی دیگر نکاح
کرد درویش مذکور بحضور حاکم عرضداشت که فلان زن الحساب مبلغ یکصد و چهل روپیه
غله بوعده نکاح داده بود و هم الحال با شخصی دیگر نکاح کرد و مبلغ من نمی دهد حاکم آن
زن را بحضور طلبیده مبلغات گرفته بخدمت حضرت خواجه تونسوی ارسال نمود و
حضرت موصوف آنرا طلبیده فرمود این مبلغات که فلان زن ادا داده بود بی
بگیر چون راز او ظاهر شد بسیار شرمسار شد و عذر کرد و حضرت صاحب روی سوی

حکایت درویشی

او کرده فرمود نه عاشق شدے و نه فاسق گردی تا چند سال همچنین الفاظ آن حضرت
فرمودی و هر کس ازین سخن حیران ماندی که درین رمز چیست گفتم مراد از فاسق
آنست هر کس که بحسب خواهش نفس کار کند آن نزد اهل الله مذموم ست خواه به نکاح
باشد یا به زنا بعد ازان فرمود درین زمان صحبت با زنان منکوحه بمنزله زناست
زیرا که در طریقت نکاح آنست که حسب مقتضای سنت باشد و خواهش نفس را
درو دخل نباشد و هر فعلیکه حسب خواهش باشد نزد اهل الله حرام ست و مراد از عاشق
آنست که در جمیع تعینات چه نباتات چه انسان چه حیوان و طیور و وحوش مشاهده محبوب
خود کند بعد ازان فرمود سالک اباید گر تواند مجرد ماند و اگر نتواند حسب سنت نکاح
کند و نیت کند که این نکاح برای اولاد صالح و ادای سنت رسول علیه السلام
کردم که اصل در همه افعال و اقوال اخلاص ست چنانچه در حدیث مسطور است
الاعمال بالنیات همدرین محل درویشی محمدی نام عرضداشت که چون سنت
نکاح اختیار نکرده بودم هر یک از مردان و زنان مرا نیک مے انگاشتی و چون حالا سنت
نکاح ادا کردم هر کس مرا مذمت کند و طعن زند که با وجود چنین زهد و ریاضت آخر در قفس
زن گرفتار شدے بعد ازان فرمود نکاح این زمان مانند زناست زیرا که اکثر
اهل او از مرتبه توکل و صبر و رضا و شکر و قناعت محروم می باشند و تارک صلوٰة و
صوم و دیگر امور شرعیه نیز می باشند و از اذکار و اشغال سستی کنند و روزی عیال و
اطفال از مال حرام کنند بعد ازان فرمود زوجه حضرت محمد علیشاه صاحب
خلیفه خواجه تونسوی فوت گردید باز اراده نکاح ثانی کردند چون این خبر حضرت
صاحب بشنید فرمود الخصم خواهد مرد و چون بتقدیر الٰهی این هم فوت شد باز اراده
تزویج کرد آنحضرت فرمود این هم نخواهد مرد و هم فرمود به بینیم که کدام کس غالب و
کدام کس مغلوب می باشد چون این سخن شاه موصوف استماع یافت ترک تزویج کرد

حکایت زن نکاح ثانی

بعد ازان فرمود نکاح برای ولد صالح باشد تا بعد از مردن بخیر یاد کند و سلسله
نیکی او باقی ماند اگرچه نکاح کثیر الفوائد ست امّا سالک را باید که بوقت جوانی خود توشه
عاقبت تیار سازد که دران روز جز اعمال صالح دیگر کسے بکار نیاید انگاه این بیت
بر زبان مبارک راندند بیت تو با خود ببر توشهٔ خویشتن ۔ که شفقت نیاید ز فرزند و زن
بعد ازان فرمود اکثر اوقات خواجه تونسوی از زبان دُرفشان فرمودی که فیما بین
مایان و زنان غالبی و مغلوبی ست گاهی آن غالب شده درویشان را ببرند و گاهے
ما غالب شده شوہران اوشان بگیریم بعد ازان فرمود بیان خواجگان چشتیه
بیش از یک زن یا دو زیاده نکرده اند بعد ازان فرمود اولاد سه قسم ست بہتر و مہتر
و کہتر بہتر آنست که در اقوال و افعال با والد برابر باشد و مہتر آنست که از والد زائد
و کہتر آنست که از والد کمتر باشد، بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود نکاح سنت آنست
که خواهش نفسانی درو نباشد و این طعن سنت را نمی کنند بلکه تعجب کنند که باوجود
مجرد بودن آخر با زن نکاح کرد زیرا که مردان خدا بسوی ماسوی الله رغبت نکنند
همدرین محل رو بسوی درویشی کرده فرمود بازنی نکاح کرده گفت کرده ام مگر خرد
سال ست فرمود زهر را اندک و بسیار برابر ست بعد ازان فرمود ای درویش پیدا شدن
بی بی حوا از پہلوی آدم علیه السلام شده است پس ازین جہت راست نمی شود و این
بیت بر زبان مبارک راند بیت زن از پہلوی چپ شد آفریده ۔ کس از چپ
راستی هرگز ندیده ،، انگاه فرمود زنان اصل همه گناهانست و باعث بیزاری
خدا و رسول اند و مردے که مجرد باشد با کسے حاجت نمی دارد و در همه حال با حق مشغول
باشد بعد ازان فرمود تزویج و تدریس و قضا هر سه موانع عرفان اند زیرا که تا او
از ماسوی الله فارغ نباشد وصل نگردد چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت
تعلق حجاب ست بی حاصلی ۔ چو پیوندها بگسلی واصلی بعد ازان

ذکر مردان مکار

سخن در ذکر مردان مکار افتاد خواجه شمس العارفین فرمود بسیار مردمان برای تسخیر تعویذ طلب
وعده می‌نویسند و اوقات خود را ضائع کنند و آنرا پیشه ساخته خلق را میفریبند هم
درین محل شخصی عرض نمود که چون کسی بیمار شود مردان مکار میگویند که این کسی را
تعویذ و سحر کرده است پس بخانه او رفته چند تعویذ از گوشه خانه او کنده بنمایند آیا راست
یا نی خواجه شمس العارفین فرمود تاثیر جادو و تعویذ اگر کسی اثر کند تعجب نیست مگر آنچه
بعض مردمان مکار تعویذها از زمین کنده بنمایند محض کذب و دروغ است
زیرا که طریقه ایشان آنست که چند قطعه تعویذ نوشته در پارچه پوسیده بسته در قبضه خود
دارند و بعد از قیل و قال دروغ گویند که بفلان گوشه خانه چند تعویذ دفن کرده اند چون
از انجا چیزی بیرون نمی آید باز گویند گوشه دیگر بکنید چون بکنند تا آن تعویذ که در قبضه
خود گرفته بود بفریب دران خاک منتشر کنند و گویند این به بینید که این تعویذها درینجا دفن
کرده بودند بعد ازان فرمود اکثر مردمان مکار میگویند که اگر کسی را چیزی
دزدیده شود سارق را معلوم میکنیم و از اهل خانه پرسند که کدام کس شبه دزدی
میدارد چون از احوال آن اطلاع یابند نام آن شخص با شیر زهوک بر کف خود نویسند و
سیاهی بران حروف مالیده بنمایند و گویند اینک نام دزد نوشته شد پس از تهمت
دزدی مشهور کنند بعد ازان فرمود که بعض مردمان مکار سیماب بر فلوس مالند
و بوقت شب بخانه زنان فاجره زانیه رفته بدهند و زنا کنند چون از طلوع
آفتاب آن نان به بینند دست حسرت مالند درین اثنا دعاگو عرض داشت که همه امور سیاه
که از مردمان مجاز پیدا میآیند ظهور کدام اسم است خواجه شمس العارفین فرمود جمیع افعال
ذمیمه ظهور اسم مضل است و این آیت شریف بر زبان مبارک راندند قال الله تعالی
وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ پس سالک را باید که جمیع اشیا جهان را آئینه خود ساخته چهره
محبوب خود مشاهده کند چنانچه خواجه معین الدین سنجری فرمایند **بیت**

اگر بی پرده نتوانی که بینی پرتو ذاتش ٭ بذرات جهان بنگر که هر ذره است مرآتش

مرآت بیست و هفتم در ذکر فرق میان فرقهٔ ملامتیان با سالکان اهل حال

روز شنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد مولوی نور الدین ساکنهٔ بولی و مهر بخش ساکن لیه و غلام محمد درویش و غلام احمد جهرکانی و یاران دیگر نیز حاضر بودند بنده عرضه داشت که میان آمین فقیری ثابت شاه نام معروف و مشهور متصل کوٹ نکیوال سکونت میدارد روزی در مقاماتش بیامدم و حالت او دریافت نمودم که ظاهرش از حلیهٔ شریف شعر او موهای لب دراز میداشت لیکن بظاهر لباس صوفیانه و کلام رندانه میگفت خواجه شمس العارفین فرمود شخصی بود احمد یار نام روزی نزد من بیامد و گفت که یک پوڑھی ترقی سنگهان تصنیف کرده ام جمله بخواند لیکن از شعرش یک بیت یاد است بیت صدی چهڑی سی تهیر دین نا کجا ادب آداب ٭ هن ست فقیر کهاوندے جهمڑے پیون بهنگ شراب بعد ازان فرمود که ملامتی یک فرقه ایست که از همه نامشروعات ترک میدارند که ظاهر آن مخالف شرع مینماید و باطن آنها بنور عرفان منور باشند همدرین محل بر زبان مبارک راندند که چون در باطن ایشان آتش عشق روشن باشد لهذا از ملامت و ندامت شرم نمیدارند و این آیت شریف بر زبان مبارک راندند قوله تعالی لا یخافون لومة لائم بعد ازان همدرین معنی حکایت خواجه حافظ دیوان گفتند که هر روز از بازار معه کنیزکی و صراحی شراب میگذشتند مردمان بر ایشان بدظن شدند که این فقیر غیر مشروع ست چون حافظ صاحب جان بحق تسلیم کرد مفتیان دین عالمان شرع متین از خواندن جنازه حافظ صاحب انکار نمودند آخر الامر از اهل خانه ایشان حالش استفسار نمودند گفتند که همه شب روز با ورد و اذکار میگذاشتی بعد ازان بعض عالمان در باب جنازه خواندن آن از کتاب دیوان حافظ فال دیدند جوابش همین بیامد بیت قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ

مرآت بیست و هفتم در ذکر فرق میان فرقهٔ ملامتیان با سالکان اهل حال

همدرین محل بر زبان مبارک راندند

حکایت حضرت خواجه حسن بصری

اگرچه غرق گناه هست میرود به بهشت بمجرد دیدن این حال جنازه خواندند بعد
ازان حکایت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بر زبان راند که خاصه ایشان آن بود که
در حق کسے بدگمان نشدندی روزی بر لب دریا رفت بزرگے نشسته بود و عورتے
حسین و صراحی شراب نزد خود میداشت آنحضرت بران بزرگ بدگمان شدند همدرین وقت
دو شخص در بحر عمیق غرق میگشتند آن بزرگ جانب خواجه حسن بصری اشاره نمود
که ازین هر دو یکی را تو بگیر و دیگری را من بگیرم پس آن بزرگ یکے را بجراست خود گرفته
بیرون آورد و دیگرے غرق شد و بر خواجه حسن بصری طعن کرد و گفت که برین بزرگے
خون نازان شده بر من بدگمان می شوی این زن مادر منست و در صراحی آب نوشیدنے
میدارم بعد ازان فرمود بعض قلندران که مخالف شرع شریف می باشند
دعا و بدعا آنها در حق مردمان قبول افتد و خود را بکرامت مشهور کنند باعث اینست که
چون خدای تعالی می بیند که از انها ریاضت بظهور آمده فرشتگان را حکم میفرماید که این هم
سگان در نشین ما هستند بعوض عبادت آنها استخوانی در اندازید یعنی ثمره زهد همین باشد
که دعا و بدعا آنها قبول افتد بعد ازان روی سوی دعاگو کرده فرمود ثابت شاه

ذکر لباس صوفیانه

فقیر در راه تو می آید گفتم آری فرمودند طریقه او چگونه هست گفتم ظاهر لباس صوفیانه
میدارد چنانچه پیراهن بر دوش و دستار بر سر میدارد و اما از امور شرعیه مثل نماز و روزه
و غیره معتبر نبود و موی لب هم دراز میدارد و افعال دیگر او هم مخالف شریعت شنیدم
باز عرض داشتم دران روزی که بمکان تو آمدم شب همان جا گذاشتم اما نان شیر
نزد من موجود بود نه بهمان کفایت کردم گفت اگر اشتباه طعام بودی ایشان را
دادمی خواجه شمس العارفین فرمود بسا خوب کردی که از نان او احتراز نمودی زیرا که
طعام اوشان هم مشکوک می باشد همدرین محل فرمود سالک را باید که از
صحبت قلندران پرهیز کند تا از کشش و جذبه اوشان محفوظ ماند بعد ازان فرمود

قلندری در شهر دہلی بسواری گاڑی میرفت و برہنہ تن و پارہ جامہ بر عضو مخصوص
بستہ بود حضرت مولوی محمد حیات خلیفہ خواجہ توسوی او را دید و کشش کرد فی الحال بخدمت
او حاضر آمد گفتند چہ حاجت داری گفت ہیچ حاجت نیست مولوی صاحب گفت
نام تو چیست گفت فدای حسین باز گفتند نام مرشد تو چیست گفت محمد حنیف گفتم کہ
این نام سالکان ست و آن قلندر بود فرمودند شاید در ابتدای حال سالک باشد بعد از ان
بلسبت قلندری منسوب گردید ہمبرین معنی فرمود بو علی قلندر در ابتدای حال
مولوی شرف الدین معروف بودند چون شراب عشق نوشیدند بہ بو علی قلندر موسوم
شدند دعاگو عرض داشت کہ آنحضرت نسبت سلوک از کہ حاصل کردند فرمود اکثر
قلندران خود را بہ حبیب عجمی منسوب کنند اما این قول صحیح نیست کہ در کتب تواریخ
نوشتہ ہست کہ ایشان از حضرت امام موسی کاظم فیض باطنی حاصل کردہ و نسبت
بیعت ہم با ایشان ست ہم درین محل دعاگو عرض داشت کہ میان سالک مجذوب و
مجذوب سالک فرق چیست فرمود سالک مجذوب آنست کہ در ابتداء حال براہ
سلوک رفتہ آخر مجذوب شود و مجذوب سالک آنست کہ در ابتدا بغلبہ عشق مجذوب
شود و بعد از ان بسلوک مشغول شود باز دعاگو عرض داشت کہ روزی بمکان فقیر
ثابت شاہ شب گذاشتم و ہیچکس را بنماز مشغول ندیدم در دل گفتم عجب فقیریست
کہ ذرہ بوی اسلام نمی آید پیشوای ایشان گفت مدار فقر بر خلاف نفس ست و
خواندن نماز ظاہری و تراشیدن موی لب آموختن علم ظاہری فائدہ نمی
دہد خواجہ شمس العارفین فرمود خلاف نفس کہ مخالف سنت رسول علیہ السلام
باشد آن ہم مردودست چنانچہ شیخ سعدی علیہ الرحمت میفرماید بیت
بزہد و ورع کوش و صدق و صفا ٭ ولیکن میفزای بر مصطفی بعد از ان
فرمود سالک را باید ہر کاری کہ کند مطابق قرآن و حدیث کند تا بمنزل مقصود رسد

بعد ازان فرمود اکثر مردمان جهال خوردن ترک کنند و خسپیدن بر یک پهلو
میکنند چنانچه پهلوی آنها بیحس شود و خود را بفرقه ملامتیه منسوب کنند نمی دانند که فرقه
ملامتیه صفت اهل تشدیست که امور ظاهر آنها مخالف شریعت می نمایند وفی الاصل
براه راست باشند و در حق آنها حق سبحانه و تعالی فرموده لا یخافون لومة لائم

ذکر قلندران زمانه حال

بعد ازان فرمود در زمان سابق قلندران فی الحقیقت مطابق شریعت بودند و حالا
مخالف آن شوند و گویند شریعت امر دیگرست و طریقت حکم دیگر و حالانکه ازین هر دو
امر هیچ خبر ندارند دعاگو عرض داشت که از بندی شنیدم که این وضو و نماز ظاهری
بچکار آید تا آنکه نماز حقیقی حاصل نشود که مراد وصال دوست است خواجه شمس العارفین
فرمود بیگمان حصول نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدمه دوست باز باشند و نهی فرموده
خدا تعالی در باب صلوة امر ظاهر فرموده پس هر شخصی نماز ظاهری حسب الامر
ادا کند یقین است که آهسته آهسته بصلوة حقیقی مشرف شود باز دعاگو عرض
داشت که روزی بفقیر ثابت شاه ملاقی شدم تذکره خواجه تونسوی درمیان آمد گفتم
آنحضرت در زمان خود شیخ کامل و مکمل بودند گفت خیر مردی بود که عالمان و
فاضلان را در بیعت خود آوردی گفتم آیا هر کس که عالمان را تلقین نماید مردی کامل
نمی باشد گفت خیر فقر امر دیگرست خواجه شمس العارفین فرمود که عالمان دین
شیر نر دانند و زنجیر محبت در گلو ایشان انداختن کار مردانست آمدیم بنا

ذکر حافظ جمال الله صاحب ملتانی

محل فرمود که وقتی حافظ جمال الله صاحب ملتانی بخدمت حضرت خواجه قبله عالم
مهاروی آمد رسید و حضرت موصوف نماز و شغل خود بر کناره نهر نشسته بودند حضرت
قبله عالم فرمود چه حاجت داری از کدام جا آمدی گفت درویشی ملتانی ام بانیت
صحبت آمدم فرمود خیر اگر او غالب آمد ترا برد و اگر من بیاران غالب شدم شما را از و رها کنم
بیرون در مسجد بنشینید من هم در پی تو می آیم چون حضرت قبله عالم بمکان خود آمدند و آن

پرسیدند درویشان آستان گفت آن شخص مردی فاضل کامل است پس آنرا
طلبیده فرمود چرا آنوقت خود را ظاهر نکردی گفت ترسیدم که بعض فقرا علما را حقیر
میدانند لهذا بحضور ایشان سخن در او پوشیده داشتم فرمود آن کسان که علما را بنظر
حقارت بنگرند ما از ایشان نه ایم بلکه عالمان نائب رسول علیه السلام و عارفان فقرا و ایم
بعد ازان فرمود شخصی رند درینجا آمد و ریش خود را تراشیده شخصی گفت که
چرا ریش تراشیده گفت آیا خدای شما ریش دارد من گفتم پیغمبر ما ریش میدارد
گفت این همه مظهر اوست باز گفتیم ما قائل مظهر نیز هستیم مگر نه آنکه خود را در هر
مظهر منسوب کنیم و همه افعال غیر مشروع را استعمال کنیم باز گفتم آیت فَاتَّبِعُونِي
را چه میگوئی پس لاجواب شد بعد ازان فرمود قلندری در شهر پاک پتن بخدمت
حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر آمد و بهنگ و تغاری انداخته با چوب میسائید
حضرت گنج شکر فرمود ای نالائق بدین منهیات مشغول میشدی پس جانب
حضرت بنظر کراهیت دید و تغاری را بر داشته گفت بکدام کس زنم فرمود باین
دیوار بزن چون بزد همه دیوار مسمار گردید نعوذ بالله من هذه الاستدراج
بعد ازان فرمود مردی جوگی بخدمت حضرت گنج شکر آمد و گفت اگر کرامتی داری
بنما آنحضرت بمرکز هوا پرواز کرد و بگرد مکان خود گردیده باز بسجاده خود آمدند
بعد ازان جوگی بهوا پرید خواجه صاحب فرمود گردش بکن گفت این امکان ندارم
پس شرمسار شده عاجز ماند بعد ازان فرمود که این چنین تاثیر از ایشان صادر
شود ثمره عبادت آنهاست که حق تعالی اجر عبادت کسی ضائع نمی کند بعد
ازان فرمود افعال و اقوال قلندران ظاهر مشابه بافعال صوفیان می باشند اما
در باطن مخالف چنانچه صوفیان در رقت قلب سعی مینمایند و قلندران جهت قساوت
دل میکوشند صوفیان سجاده از پوست آهو می سازند تا رقت حاصل شود

وقلندران از پوست شیر و گرگ می سازند تا قساوت دل پیدا شود صوفیان سبحه از
چوب زیتون کنند و آن حلقه آهنی یا پیچ در دست کنند صوفیان بغلبه عشق رقص
کنند و آن باغوای شیطان دل سیر شده رقص کنند صوفیان از بیداری
شب چشمان سرخ کنند و آن آشامیدن بهنگ سرخ کنند صوفیان روز وفات
مشایخ را عرس نام کنند و آن سیاره میگویند و آن عرس تاریخ قمری کنند و این بحساب
شمسی می نمایند و آن سلسله پیران خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
شروع کنند و این از مرشد خود چنانچه بگویند فلان بخشید و فلان تا حضرت عالم پیر سانند
و آن خانچه خود را لنگر یا مدد نامند و این چنده را میگویند علی هذا القیاس همه افعال آنها
مخالف می باشند

امر آن بیست و هشتم در ذکر فرقه رافضیه و مذمت آن

دولت پابوسی بر حاصل شد نظام الدین گجراتی و جماعت عزیز درویش حاضر بودند سخن در مذهب
شیعه افتاده بنده عرضداشت که در شهر لاهور اکثر مردمان اهل کشمیر شیعه مذهب شده اند خواجه
شمس العارفین فرمود سنیان بلخ در مذهب خود چنان ازاله کنند که در فرقه خارجیان
داخل شوند و همچنین شیعه کشمیر در مذهب خود چنان پخته شوند که رفته رفته بگرداب
کفر و ضلالت بیفتند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** در جهان
این دو کس بی پیر شد سنی بلخ شیعه کشمیر [illegible] محل دعاگو عرضداشت که
بعض مردمان میگویند که مذهب شیعه نهایت پاکتر است زیرا که بنام امامان آل
جان را قربان کنند خواجه شمس العارفین فرمود عمل اهل ضلالت نزد خدا تعالی مقبول
نیست زیرا که اساس اعمال بر اسلام است بنده عرضداشت که مذهب رفض کدام زمان
پیدا شده است فرمود بعد وفات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم روزی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود ای علی بعد از من فرقه پیدا شود که در حق شما و صحابه دیگر افراط و تفریط کنند
باید که از ایشان بجنبی بعد از آن مسمات باز کرد یکی از مریدان آنحضرت مستعرض شد که

زنی فلان لحم خرگوش نمے خورد فرمود اگر بطریق تقوی نمی خورد بہتر ست والا
از فرقہ روافض شمرده شود آنگاه ہم برین معنی حکایت فرمود بزرگے بود که لحم
خرگوش نمی خوردی شخصی او را گفت چرا نمی خوردی گفت چیزی که در حق او احدی از
بزرگان دین متین حرام گفته باشد از وی پرہیز باید کرد و در باب حرمت خرگوش حضرت
امام جعفر صادق فتوی داده است بنا بران این احتراز نمایم بنده عرضداشت که
بعضی قوم سادات در حق حضرت امیر معاویہ اعتقاد درست نمی دارند و بزمره
عداوتیان حضرت علی کرم الله وجهه می شمارند خواجه شمس العارفین فرمود تا آنکه در حق
جمیع اصحابان اعتقاد درست ندارد ایمان او کامل نباشد خدا تعالے میفرماید کہ اہل
جنت بر تختہای مرصع تکیه زده مقابل نشسته باشند قوله تعالی ونزعنا ما فی
صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین مفسران نوشته است که
حضرت علی کرم الله وجهه میفرمایند که طلحه و زبیر همراه من بر تختهای بہشت مقابل
نشسته باشند پس ازین جهت معلوم شود که فیما بین حضرات مذکوره ہیچ وجه عداوتی
نیست زیرا که اگر مخالف بودی باین مرتبه شریک خود نساختی بعد از آن فرمود
چون غزا فیما بین ہر دو فرقه اہل اسلام شروع گشت طلحه و زبیر بطرف ثانی
مقابل حضرت علی بودند شخصی از لشکریان او سر مبارک حضرت زبیر بریده پیش حضرت
علی حاضر کرد آنحضرت فرمود صد افسوس که چه بد کردی من این را دشمن نمی دانستم
بعد از آن فرمود شخصی از امام محمد باقر پرسیدند که در حق حضرت ابا بکر صدیق و
حضرت عمر رضی الله تعالی عنہما چه گوئید گفت من ایشان را دوست می دارم و
خلیفه وقت میدانستم گفتند این قول بسبب تقیه میگوئید فرمود اگر بتقیه گفتمی سلطان
وقت را که مخالف دین ست نیک گفتمی بعد از آن سخن در ذکر احمد خان بلوچ
سکنه دوربته مصر سمان افتاد فرمود ابتدای حال در مذہب قصر بے نظیر بود و از حالات

خواجہ توسوی سنگر بود روزی بخدمت آنحضرت آمد بحر وصحبت آن حضرت اعتقاد
باطل از باطن او بیرون رفت و بہ یقین خالص وارادت صادق بحضور حضرت
خواجہ توسوی عرضداشت کہ مرا بہ بیعت خود مشرف کنند حضرت صاحب خاموش
ماند باز روز دوم عرض کرد خواجہ صاحب بر زبان مبارک راند قلت باز روز سوم بحجز
کمال عرض حال بیان کرد چون دانستند کہ از عقیدہ فاسد باز آمدہ است بہ بیعت خود
مشرف گردانیدہ و اوراد و اذکار موافق حال او ارشاد فرمودند بعد ازان در مسجد
خواجہ توسوی بخدمت مولوی صاحب مکھڈوی آمد و مولوی صاحب احوال او پرسید گفت
پیش ازین در مذہب شیعہ بودم و با مردی ہم مذہب نیز بیعت کردہ بودم الحال بتوجہ
حضرت صاحب از مذہب باطل توبہ کردہ با ایشان بیعت کردم مولوی صاحب فرمودانی
مرد ہوشیار باش و اوراد و اشغال کہ از و تعلیم یافتہ بگذار و باوراد مولانا مشغول
باش این سخن در دل او گران آمد و بخدمت حضرت صاحب عرض داشت کہ چند سورۃ
قرآن مجید و اوراد دیگر از بزرگی ارشاد یافتہ ام اگر فرمان باشد بخوانم فرمود بخوان گفت
مولوی صاحب مکھڈوی میگویند کہ اوراد پیشگی را بگذار و بفرمان شیخ خود ثابت قدم
باش خواجہ صاحب فرمود حق میگویند کہ نزد مشایخان طریقت ہمین حکم است پس
حسب الارشاد اوراد سابقہ گذاشتہ بوظائف آنحضرت استقامت نمود و بعد
ازان خواجہ شمس العارفین فرمود دران ایام من نیز در توسہ شریف مقیم بودم از
ہمان مذکور احوال مذہب رفض پرسیدیم و گفتم عجب حیرانم کہ قوم افغان بمذہب
رفض داخل شوند گفت قول ایشان حق است مگر صورت اینست کہ جد بزرگوار
من از قوم افغان بود و بازنی از قوم بلوچ نکاح کرد و او شیعہ مذہب بود بعلت
صحبت او ہم مذہب او شد چون بود اسطہ مایان بمذہب شیعہ بگذشت لہذا این شدہ
مذہب آبا و اجداد و صراط مستقیم دانستہ بود الحمد للہ کہ بوسیلہ خواجہ صاحب نور ایمان حاصل شد

ف احوال اهل روافض ۱۲

بعد ازان فرمود فرقه روافض و غیر مقلد افعال و اقوال خود را مطابق نص و
حدیث شمارند اما قول آنها باطل است زیرا که این هر دو فرقه منکر اجماع و مذهب اند
بعد ازان فرمود که اهل رفض میگویند که حضرت علی کرم الله وجهه خیال خلافت
در دل پوشیده میداشتند اما بسبب عداوت دشمنان ظاهر نمی کردند پس موجب
گمان ایشان در شجاعت حضرت علی نقصان لازم می آید و دیگر آنکه میگویند مقاتله
جهاد که فیما بین حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه واقع بود محض برای طلب خلافت بود
سبحان الله آن کور چشمان نمیدانند که اولیاء الله که خاکبوسان ایشانند دنیا را چون
مردار دانسته اند و پرهیز کنند و ایشان با وجود آنکه مقتدای دین و پیشوای اهل یقین بودند
چگونه در طلب این مردار جنگ جدال و خون ریزی اختیار کنند بعد ازان
فرمود عجب حیرانیست از فرقه شیعه که در حق چنین شیر مرد بهادر لفظ اهانت میگویند
که خلافت حق علی کرم الله وجهه بود یاران دیگر بزور خود گرفت خواجه شمس العارفین فرمود
لعنت با بر پدر دروغ گویان سید الله بخش تبسم کرده گفت که بر پدر دروغ گویان
چرا لعنت میگوئید فرمود پدر دروغ گویان هم دروغ گو باشد دعا گو عرض داشت که
این قاعده بمیان حضرت نوح علیه السلام و پسر او یافته نمی شود فرمود این مردم است
النادر کالمعدوم این قاعده کلیه است که اولاد بمذهب الدین خود باشد بعد ازان این
بیت بزبان مبارک راندند بیت زنازو نیاید جز زناکار ۱۲

ف ذکر نواب شیعه مذهب ۱۲

بعد ازان فرمود در شهر لکهنو نواب شیعه مذهب بود روزی شخصی بحضور او عرض
داشت که در خواب دیدم که لشکری عظیم الشان می آید از شخصی حال ایشان دریافت
نمودم گفت این لشکر حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه است و پس آن لشکر
فیلی می آید گفتم آن لشکر کدام است گفت حضرت علی کرم الله وجهه است و پس آن شخصی
با چنین بها شتر می آید گفتم این کدام کس است گفت این حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وسلم ست و بعد از ان شخصی خسته حال دیدم بسی لاغر و بی‌رنگ و در دست گرفته
می آید گفتم این کدام شخص ست گفت این حق سبحانه و تعالی ست چون تو این صاحب
کیفیت خواب او بشنید غضبناک شد و گفت ای نادان پروردگار عالمیان از چنین
و حبس منزه ست گفت این تا دانی و حقارت در اعتقاد ایشان ست نه در عقاید من که
در میان رسول علیه السلام و خلفای اربعه و غیره صحابه افراط و تفریط میکنید پس تواب
صاحب مسار شد بعد از ان فرمود آنچه در میان حضرت علی و امیر معاویه نزاع
و خصومت واقع بود از روی اجتهاد بود نه از روی عناد و اگرچه از جانب امیر معاویه
خطا بود لیکن در کتب اصول و فقه نوشته ست که فعل مجتهد اگر بر خطا افتد تاهم
از یک ثواب خالی نباشد بعد از ان سخن در لعنت یزید افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود لعنت بر یزید نزد ائمه دین اختلاف ست امام شافعی رحمه الله میفرماید هر که
رسول علیه السلام را و آل ورا ایذا رساند و بی تعظیمی کند ملعون ست و امام اعظم رحمه
الله میفرماید اگرچه افعال و اقوال یزید در شان حضرت امامین از حد بیرون رفته
مگر این همه از باب کبیره اند و مرتکب کبیره ملعون نمی گردد و دیگر اگر شخصی
کافر باشد آنرا هم لعنت جایز نیست چراکه احتمال ست که شاید خاتمه او با ایمان باشد ۱۲

هر آینه بیست و نهم در ذکر علم جفر و مذمت منجمان و عاملان با نقص و حصه

روز دوشنبه سعادت صحبت حاصل شد سید جلال رشوی و سید فضل شاه
یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر نجوم افتاد خواجه شمس العارفین فرمود بر عمل نجوم
اعتماد نباید کرد بعد از ان هم درین معنی حکایت فرمودند که چون حضرت امیر المؤمنین
عمر بن خطاب بسمت شام مع کاروان روان شدند منجمی گفت که در میان منازل
ایشان را مصائب راجع شوند چون چند منازل طی نمودند همان مصائب گم نا
شدند چون با بخانه آمدند منجمان بطعن گفت اگر منجمی نزد خود مقرر نمودی چرا چندین

حضرت شنیدی امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت اگر حضرت پناه صلی الله
علیه وسلم منجم مقرر نمودی من نیز داشتمی بعد ازان این حدیث بر زبان مبارک
راند لو کان لمحمد منجم لکان لنا منجم بعد ازان
هم برین معنی حکایت فرمودند که چون شاه هند جهت فتح طوران عزیمت کرد منجمان
گفت از علم نجوم معلوم شود که بادشاه هند در ملک طوران خواهد مرد و شاهزاده ام
صاحب ال... شود پس در اندک مدت شاهزاده او بمرد و شاه هند ملک طوران فتح
کرده در دار السلطنت خود آمد بعد ازان فرمود در فال بد تاویل نیک باید
کرد هم برین معنی فرمود که نواب سعد الله خان رامپوری در خواب دید که با فرنگی
کشتی کردم و زیر او افتادم چون از خواب بیدار شد وزیران خود را فرمود که خوابی
دیده ام و خود تعبیر او کردم و آن اینست چون زیر آن فرنگی افتادم گویا مالک زمین
شدم یقین است که فتح بنام من خواهد شد بعد ازان لشکر خود را آراسته کرده با فرنگی
جنگ نمود خدا تعالی حسب اعتقاد او بدان فیروزی داد بعد ازان لختی سخن
در ذکر علم جفر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود کیفیت نقش صد در صد اینست که
بادشاهی بود ضحاک نام و وجه تسمیه ضحاک آن بود که دندان او دراز بودند و در
اندک مدت باحکام شاهی قادر شد و بر تخت شاهی جلوس نمود و دو مار دهشت
ناک بر دوش او پیدا شدند و همیشه او را در رنج و الم میداشتند و غذای آنها
یک نفر روز مره مقرر بود حتی که بسیار مردمان جهت غذای او کشته شدند و اکثر مردمان
از ملک او بیرون رفتند مردی کاوه نام قوم حداد در علم جفر نهایت کمال بود چند
نفر همراه خود کرده در غار نشست شاه فریدون را گفت اگر بر جنگ
ضحاک مهیا باشی مدد بدهم الغرض فریدون تیاری جنگ نمود و چون فیما بین
مقابله شد کاوه اعداد نقش[٤] برکمان برای محافظت بر زانو خود انداخته نوشته

فائده

٤ صد در صد بر پوست غنم که بوقت برانگیختن شراره آتش ١٢

بر نشان جنگی ایستاده کرد چنانکه ضحاک قوت و شهت جنگ نمود مگر بران غالب
نشد و شاهزاده به برکت آن نقش فتح یافت بعد از شاهزاده آن نشان پشت
به پشت بسلطان سکندر رسید و همچنین از سکندر بنوشیروان رسیده
دست بدست بجز آمد و هر یک آنرا بزر زرین گردانیدند تا آنکه گران قیمت شد و در وقت
جنگ حضرت عمر رضی الله عنه آن نشان پیش ایستاده جنگ شروع کردند و حضرت
علی کرم الله وجهه نیز دران جنگ آمده بودند و چون فیما بین مقابله شروع گشت
حضرت علی نقش صد در صد را یک خانه ایزاد نمود و بر نشان خود بسته مقابله کردند
به برکت آن بران فتح یافتند و آن نشان را غارت کردند بعد ازین محل صحیح
دعاگو عرضه داشت که جمیع اسما سلسله چشتیه نظامیه و حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم تا اسم مبارک ایشان مع اسم ذات که الله است بحساب ابجد جمع نموده
بنقش مخمس پر نمودم خواجه شمس العارفین فرمودند که ای جعفر سیدانی گفتیم نوشتن
نقش مربع و مسدس تا صد در صد از والد بزرگوار تعلیم یافته ام پس آن نقش را
مطالعه کرده بعض اشخاص را بنوشتن آن اجازت دادند و آن نقش مخمس اینست

برای جمیع حاجات نوشته استعمال کنند مجرب است

۲۴۷۰	۲۴۶۳	۲۴۵۶	۲۴۷۹	۲۴۷۲
۲۴۷۱	۲۴۶۹	۲۴۶۲	۲۴۶۰	۲۴۷۸
۲۴۷۷	۲۴۷۵	۲۴۶۸	۲۴۶۱	۲۴۵۹
۲۴۵۸	۲۴۷۶	۲۴۷۴	۲۴۶۷	۲۴۶۵
۲۴۶۴	۲۴۵۷	۲۴۸۰	۲۴۷۳	۲۴۶۶

بعد ازان بهمین محل دعاگو عرضه داشت که اکثر مردمان برای حاجات خود تعویذ

طلب کنند چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در باب نوشتن تعویذات
دو چیز شرط است اکل حلال و صدق مقال چون ازین هر دو صفت عامل باشے
هر چه خواهی بنویس بعد ازان کتاب مرقعه و کشکول عنایت فرموده اجازت داده.
بعد ازان برین معنی حکایت فرمود که روزی حضرت خواجه گنج شکر جانب
هندوستان سیر فتند شب در خانه مردی دهقانی آمد آن شخصے عرض داشت که اهلیه
من پدر دزده لاچار ست چیزی ارشاد فرمایند خواجه گنج شکر این بیت نوشته داد
بیت [illegible] سرا جا شد خرم را نیز جا شد .:. زن دهقان [illegible] اید یا نزاید به بجبر در آید لفظ
زاید زن او خلاص شد باز فرمود مردی شیر شاه نام حوالی ملتان سکونت شد است
اگر کسی حاجت مند آمدی این عبارت نوشته دادی کان پهلری سیا و ن آئی
مقصود او بر آمدی بعد ازان فرمود عالمی بخدمت آنحضرت عرض داشت که برای
رفع حاجت چیزی فرمایند فرمود یاحی یاقیوم بخوان آن عالمی صحیح کرده یا حیٌ
یاقیومُ بخواند بعد از چند مدت پیش آن بزرگ شکایت کرد که کار من سر بیرون نیامد
فرمودند شما صحیح میخوانید یا غلط میخوانیم اگر بهمان طریق بخوانی کار تو خواهد شد چون
باز حسب الامر آن بخواند مقصود او حاصل شد بعد ازان فرمود تاثیر در زبان است
نه در کاغذ تعویذ فقط بالله کافیست بسر کاری که خواهی بنویس بعد ازان
لختی سخن در ذکر عملیات افتاد خواجه شمس العارفین فرمود خلفای حضرت خواجه
معاصری بسیار اوراد ظاهری مثل حزب البحر و حزب یمانی میخواندند اما حضرت ما
بجز درود مستغاث و دلائل الخیرات و منزل قرآن شریف دیگر اوراد ظاهری کم
میخواندند و اکثر اوقات بمراقبه میگذاشتند آنگاه فرمود اگر عاملے بحضور آنحضرت
آمدی پریشان استان گفتے که این شیطان را بیرون کنید تا از شامت او
محفوظ باشیم بعد ازان فرمود عاملی سوره یس شریف بخدمت حضرت مولانا آمده

گفت به برکت عمل سوره یس وزر و ورد میگیرم دران ایام شخصی را مال وزر دیده بود
نیست آن عامل عرضداشت پس آن عامل حسب قاعده خود استعمال کرد هیچ اثر آن ظاهر
نشد وقتی در قریه بکهنه‌ط شریف با آن عامل ملاقی شدیم وگفتم ثمره عمل خود بنما گفت از
آن روز به برکت خواجه توسوی هیچ اثر عمل من باقی نماند و توبه کردم بعد از آن با
فرمود وقتی خواجه توسوی ذکر حضرت شاه محمد غوث گوالیری میکردند و او را بلفظ تحسین یاد
فرمودی ازین تحسین تعجب ماندم که مثل این عاملان را بهتر ازین نسبتی امروز در دنیا باشد که
عاملان آفرین میگویند این راز در دل میداشتم روزی کتاب جواهر خمسه تصنیف شاه محمد
غوث مطالعه میکردم که عملی جهت عدو نوشته دیدم و طریقه زکوة او بیان کرد که چندین
حجره وفلان وقت فلان بخور باشد و علی هذا القیاس آنچنان شرائط بیان کرده
بود که منفرد و رهبر کس نبود که بران عامل باشد هرگاه که برای حصول این چنین امر حقیر این قدر
مشقت ضرورست پس برای حصول قرب رب الارباب چه قدر محنت و مشقت باید کرد
پس دانستم که شاید این سخن شاه محمد غوث پسند خاطر خواجه صاحب آمده باشد بعد از آن
حکایت شاه محمد غوث بر زبان مبارک راندند روزی سلطان وقت با وزیر خود گفت
از شاه محمد غوث میترسم چنان تدبیر شود که ازو ایمن باشیم گفت مصلحت آنست که
آنرا بگوییم تا ازین جا برود اگر فقیرست برود و اگر عامل باشد نرود پس آنرا حکم دادند
که ازینجا برود پس بمجرد شنیدن حکم مع وابستگان کوچ نمودند چون با مال و اسباب متعلقان
او را دیدند گفت هنوز ازو اندیشه ناک ام که شاید با من مخالف شده ضرر رسانند دران
حال حکم داد که با و مقابله کنید چند افواج برای جنگ در پی او رفتند تا آنکه فیما بین مقابله
شروع گشت و چون هر شخصی از جانب شاه محمد غوث قتل شدی خادم گفتی که فلان ابن
و فلان برادرزاده و فلان خواهرزاده و فلان درویش و خادم ایشان کشته شد هیچ
نگفتی حتی که غلبه افواج بادشاهی شد و در پی مستورات ایشان شدند و در گوشه رانده

دختر ایشان که با هر قیمتی منسلک بود شخصی لشکری حمله کرده هر دو گوش برید و آن دختر
را پیش شاه صاحب انداخت بمجرد دیدن حال در چهره آنحضرت آثار غضب ظاهر شده
چیزی خوانده دعوت صریح کردند و جانب لشکر شاهی روی آورده از زبان مبارک ارشاد فرمود
اقتلوا یا مریخ همه لشکریان یک دفع قتل شدند بعدازان بعوض این گناه در غار
دوازده سال باستغفار مشغول شدند بعدازان فرمود جام آن حضرت راجه
گوالیری چندین جاگیر انعام کرده بود وقتی راجه مذکور غلافی بیش قیمت بر قبر وی
انداخت شخصی از مجاوران آن غلاف را بزنی فاحشه برای ازار ساختن او داد
چون این خبر راجه شنید خشمناک شد و آن جاگیر را ضبط کرد بعدازان فرمود
بسبب کثرت مردمان وقت شغل حاصل نمیشود و اکثر آدمیان طالب عملیات
میباشند همدرین محل مولوی معظم دین عرضداشت که بسیار مردم از امور شرعی
اعراض نموده در گرداب دنیا غرق شوند و این بیت شیخ عطار بر زبان جاری راندند

بیت ای زدنی در کشیده وبازار آمده ۔ خلقی باین طلسم گرفتار آمده

و باز گفت مولوی جامی این بیت را شرح نموده است بعدازان خواجه شمس العارفین
بر زبان مبارک راندند که شیخ بهاء الدین ولد در شهر بلخ سکونت می داشت وقتی
روانه شده به نیشاپور رسیدند و پسر خود جلال الدین را بخدمت شیخ فریدالدین عطار
حاضر کردند و آنحضرت در حق او دعا کرد و اسرارنامه تصنیف خود نیز دادند چون به بغداد
رسیدند شیخ بهاء الدین نقش بند را خبر رسید ایشان را در خانه خود بردند و پای
مبارک بهاء الدین ولد را تا شو یانیدند بعدازان فرمود مولانا روم نیز در وصف
شیخ عطار فرموده **بیت** عقل هر عطار کاگه شد از و ۔ طبله ها را ریخت اندر آب جو
بعدازان دعاگو عرضداشت که حالی قصیده غوثیه مرا ارشاد نمود چگونه کنم خواجه
شمس العارفین فرمود حضرت مولانا خواجه توسوی بخواندن عملیات منع فرمودی اگر

بطریق شوق قصید بجا آند باک نیست بعد ازان فرمود سالک را باید که در عملیات اوقات خود را ضائع نکند که مانع وصول حق اند مقصود اصلی آنست که از یاد خدا تعالی هیچ وقتی خالی نباشد که سعادت دارین درین مندرج ست چنانچه بزرگی فرموده بیت پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی + که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی + بعد ازان فرمود روزی عامل عبد الحکیم نام بخدمت خواجه تو سوی آمده عرض داشت که اگر فرمائید چیزی از عملیات خود بنمائیم فرمود هر چه دانی بکن پس آن عامل نقشی نوشته زیر انگشت پای خود نهاد فی الحال شخصی جامه لنگی بدوش نهاده حاضر شد و گفت اگر ایشان را حاجت نان وغیره باشد تیار کنم گفت برو مرا حاجت نیست هنوز بخانه نرسیده باشد که باز همان نقش زیر انگشت نهاد فوراً حاضر شد و گفت اگر حاجتی مناسب این بنده باشد فرمایند گفت هیچ حاجت نیست پس آن شخص سوی خانه رفت باز سوم بار نقش مذکور زیر پای نهاد باز حاضر شد و روی ترش کرده لنگی خود پیش آن بینداخت و رفت پس عامل مذکور بخدمت آنحضرت عرض داشت که این تاثیر عمل من ست فرمود ای عامل اگر کتاب عملیات میداری بنما عامل بسیار خوشنود شده کتاب خود بخدمت آنحضرت نهاد خواجه صاحب بدست گرفته اول و آخر او در یافت نموده پاره پاره کرده درویشی را داد و فرمود که این را در دریا بینداز تا نشان او باقی نماند باز بسوی عامل متوجه شده فرمود ای عبد الحکیم ازین عملیات توبه کن و در عبادت حق سبحانه وتعالی مشغول باش این زندگی چند روز را در پی وهمیات فاسد و عملیات باطله ضائع مکن پس حسب الارشاد آنحضرت توبه کرد و به بیعت ایشان مشرف شده بیاد حق مشغول گشت بعد ازان لختی سخن در ذکر مذمت حقه افتاد شخصی عرض داشت که نوشیدن حقه چه حکم دارد خواجه شمس العارفین فرمود بعض علما در باب او کراهیت نوشته و بعض مباح و اکثر صلحا متقدمین و متاخرین نیز ازین

احتراز کرده اند بعد ازان فرمود اندرون حقه کش سیاه میگردد واین بیت بر
زبان مبارک راندند بیت حقه بین الیا اند سیاه * کوئی نه منتی تان گستهٔ گواه
باز فرمود مصلی را از حقه کشیدن بسیار احتراز باید کرد زیرا که بسبب عفونت لذت
عبادت او زائل شود و ملائکان نیز ازو بیزار شوند چنانچه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم اصحاب کرام را میفرمودی سیر و پیاز خورده در مسجد من نیائید زیرا که
مرا با جبرائیل علیه السلام گاهی گاهی معامله شود پس ای درویش بوی حقه از بوی
سیر و پیاز کمتر نیست بلکه زیاده تر ست بعد ازان فرمود کشیدن حقه بعض اهل
علم به بدعت منسوب کنند و بعض به مکروه تحریمه اما در گمان من اصل همه بدیهاست زیرا که
آنقدر که کسی حقه نوشد همان از یاد حق باز ماند و هم در دهن او بوی قرار گیرد لذا
اوراد او از کار منغص شود بنابران مردان اتقیا هم ازان نفرت کنند و دیگر آنکه پاره
های جامه بر گرد هر دو نی بسته بر دهن حقه بهنند و باب آن تر شوند چون حقه کشان
با نهار روز هر مره دست مالیده بدامن خود بزنند و بهمان جامه نماز بگذارند کی درست
گردد همچنین جایی که حقه باشد اکثر مردمان جهال جمع شوند و بسیار اقوال غیر مشروع
میگویند بعد ازان فرمود مولوی غلام رسول گروتی جایی که حقه دیدندی
بسیار بار آنرا اسلام داندی و گفتی ای خبیث برای خدا از من دور شو روزی
با دوستان ملاقی شدم و گفتم باعث چیست که ازو بسیار پرهیز کنید گفتند اما همه
گناهانست هر جایی که حقه باشد احتمال ست که پوست هم باشد و چون هر دو جمع
شوند احتمال بنج و افیون هم باشد و چون هر سه جمع آیند گمان شراب و کباب هم
باشد علی هذا القیاس در گرداب گناهان گرفتار کنند و دل حقه کش سیاه گردد
و سیاهی گناهان بر دل غلبه کند و نور ایمان ازو بر طرف شود چنانچه بزرگی فرموده
بیت هر گناه زنگیست بر مرآت دل * دل شود زین زنگها خوار و خجل

بعد ازان فرمود مردی عالم در شهر چنیوٹ سکونت میداشت و آن هم حقه میکشید و با کثر اهل علم در باب حقه بحث میکردی و غالب آمدی اتفاقاً در موضع شیخ جلیل آمده بمکان شیخ محمد غوث اقامت نمود آن مردی صاحب کرامت بود و حقه کشی را مکروه میداشت آن عالم غلام خود را گفت حقه تازه کرده بیا حسب الحکم تیار کرده پیش قاضی نهاد و چون دم درکشید آواز نیامد گفت این را باز درست کن باز بخوبی از اندرون نی صفا کرده بیاورد تاهم آواز او بیرون نیامد گفت برای بحث حلالیت حقه آمده بودم اما چه کنم که ایشان بکرامت آواز او بند کرد اگر از راه علم سخن گفتی بحث کردمی چون خانچه طعام پیش قاضی صاحب نهادند برای دست شوئیدن آب طلبیدند آنحضرت فرمود همین آب حقه کافیست قاضی صاحب ازین امر شرمسار شدند و توبه کردند و گفتند که خداوندا باز گرد حقه نخواهم رفت بعد ازان فرمود که در شهر جهنگ و نواحی آن همه مردمان چه سیال و چه سید شیعه مذهب هستند و قاضی آنها سیال اهل سنت جماعت بود عجب کارخانه الهی ست که قاضی بمذهب دیگر و رعیت بمذهب دیگر بعد ازان این چند ابیات بر زبان مبارک راندند ابیات

ڈوہی سائیں مرشد کولوں طالب کہندے منگ	وہون آن یہوڑی فنڈا اودی ہکہ مرکیے پہنگ
چوڑ چوک تکا کوہکڑا مجلس نال ملنگ	ڈگی کنجری لولی گشتی زن فاحش دی ننگ
صاف تراشی قی سر داڑہی اگدا داغ نسنگ	بیٹھہ مراگی ہتھ گلابہ ہک لوہی دی ونگ
مونشاقی چٹکی سر کی اکھئین لعلے رنگ	نا پیون تا ہنگن ناہین جان پیون ہنگ

باقی ابیات بسبب طوالت کتاب گذاشته شد

مرآت سیب اهم در ذکر مذمت صحبت اغیار و ملازمت و شامت اعمال بد جنس آن

شب یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلطان محمود نارووی و سید [illegible]
ٹہیلومی و صاحبزاده شجاع الدین صاحب و احمد دین درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند

ع۱ یعنی نشستگاه ملنگان ۱۲ ع۲ یعنی قضا حاجت ۱۲

سخن در باب مخالفان شریعت افتاد شخصی عرضداشت که مردی شهود هندو مرا
گفت اگر در حلقهٔ ما نشینی عرفان خدا تعالی بتو مکشوف گردد الحال هرچه فرمایند
بجا آرم خواجه شمس العارفین فرمودند این چنین شخصی هرگز نباید رفت بلکه مسلمانرا
اگر در نوشیدن بنج و پوست و غیر مشروعات مشغول بیناد آنها نیز احتراز باید
کرد بعد ازان شخصی عرضداشت مردی که بمحفل اهل دنیا بنشیند بزمرهٔ دانشمندان
شمرده شود و دیگر فوائد نیز بیابد خواجه شمس العارفین در جوابش فرمود خواجه تو سوی هم
میفرمود شخصی که بمحفل اهل دنیا می نشیند از یاد حق تعالی غافل می باشد و در روز
قیامت نیز همراه او حشر کنند چنانچه در حدیث آمده یحشر المرء علی دین خلیله
بعد ازان سخن در نسبت مخالف مذهب فنا و سماعت بانو حاضر بود عرضداشت
که سید جیند شاه جلال پوری نسبت پسر خود بفلان طرف میخواهند و حالانکه آن مردی
لائق نسبت نیست خواجه شمس العارفین فرمود اگر مناسبت چرا نسبت کنند باید که ازو
پرهیز کنند که پیوندی با مخالفان دین زیان میدارد بعد ازان این مقوله بر زبان
مبارک راند مقوله جیهی ہان تجھے ناسی .. کہندا ری تے جاسی بعد ازان
فرمود ملازمت مردان غیر اسلام نقصان دین میدارد بلکه از ملازمت اهل اسلام
نیز پرهیز باید کرد زیرا که این هم مستوجب نقصان دارد که اختیار خود در قبضهٔ دیگر باشد
پس ازین باعث در طاعت حق تعالی ثابت قدم نتواند شد بعد ازان
بدین معنی حکایت فرمود حاکم ڈیرہ اسمعیلخان عادل و اهل انصاف بود و عالمی غلام قادر
نام را پیشکار خود حاکم کرد و فرمود که جمیع احکام حکومت مطابق شریعت باید کرد و
خراج زمین حسب شریعت باید گرفت چون که عالمی تند خو و سخت مزاج بود بر رعیت
آیین ظلم نهاد چون امیر مذکور ازین امر واقف شد او را معزول کرده شخصی دیگر نیکخو و صاحب
دین مقرر نمود بعد ازان شخصی نیک فرجام را وقت مرگ نزدیک رسید گفت تا هم من

وفتر ملازمت او قطع کنید آنگاه فرمود با وجود حاکم عادل و اہل اسلام از ملازمت او
توبہ کردو نام خود از دفتر آن موقوف کرانید بعد ازان فرمود اکثر مردمان پیشہ
نوکری برای حظ نفس نمے گذارند و گویند اگر نوکری بکنیم از کجا خوریم و بر حق تعالے
کہ رزاق جمیع مخلوقات است توکل و اعتماد نمے دارند بعد ازان فرمود مردے
سر رشتہ دار بزیارت حرمین شریفین مشرف گشت و چون مراجعت کرد باز بملازمت
سابق بحال شد روزی بما ملاقی شد گفتم عجب کاریست کہ بزیارت حرمین شریفین
فائز شدہ باز نوکری کفار میکنی گفت اگر نکنم چہ خورم گفتم مردان دیگر از کجا میخورند
بعد ازان حکایت نواب مظفر خان ملتانی بر زبان مبارک راندکہ چون فیما بین سردار
کھڑک سنگہ و نواب صاحب معرکہ در ملتان بپا شد و اکثر مردان جانبین کشتہ شدند صرف
چہل تن غازی ہمراہ نواب صاحب باقی ماندند بعض امیران بحضور نواب صاحب عرض
نمود کہ سردار کھڑک سنگہ بر دروازہ بابی شہر استادہ است اگر ایشان استقبال
کنند تا امان در امن باشیم نواب صاحب ریش خود در دہن گرفتہ فرمود فسوس بر ناقص
فہم ایشان کہ باین ریش روضہ مبارک سرور عالم صلے اللہ علیہ وسلم جاروب کشی کردہ
ام اگر پیش کافر بدرجام سرنگون کنم بروز قیامت بحضور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چہ جواب
گویم بعد ازان فرمود آن حافظ قرآن و حاجی الحرمین شریفین بود و در دل ارادہ
شہادت نیز میداشت آن ہم حاصل شد بعد ازان قاضی فیض احمد جیابھی
عرضداشت کہ این فقیر را کسے بملازمت میدارد بارہا منع کردم اما باز نمی آید خواجہ
شمس العارفین فرمود مرد مسلمان را باید کہ از ملازمت پرہیز نماید و اگر حاجت باشد ملازمت
اہل اسلام کند بعد ازان بندہ عرضداشت کہ نصیحتی فرمائید تا بکار آید فرمود سالک را باید کہ صحبت
صالحین حاصل نماید و از صحبت بد پرہیز دچرا کہ صحبت نیک ترا نیک کند و صحبت بد ترا بد سازد
چنانچہ مولانا رومؒ فرمودہ بیت صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند

حکایت نواب مظفر خان

فائده

صحبت عاشق ترا عاشق کند ٭ صحبت فاسق ترا فاسق کند ٭ **همچنین** در حدیث مسلم آمده
ست الصُّحبَتُ تُؤَثِّرُ ٭ اگر صحبت صالحین میسر نشود در مطالع کتب سلوک و توحید
مثل احیاء العلوم وکیمیا سعادت و مثنوی معنوی مشغول باشند ورنه تنهائے
اختیار کند و از صحبت جاهل نهایت احتراز کند که زهر قاتل ست چنانچه مولانا روم فرمود
بیت دوستی جاهل شیرین سخن ٭ کم شنو کان هست چون سم کهن بعد ازان
یعنی سخن دیگر شامت گناه استاد خواجه شمس العارفین فرمود و بال عیب گناهگاران بر
نیکوکاران هم واقع شود همبرین معنی حکایت فرمودند که پادشاهی بود و زوجه او برای
حج بیت الله اجازت خواست بادشاه بخدمت شیخ نجم الدین کبری عرضداشت که اهلیه من
اراده حج میدارد اگر درویشی معتبر خود را همراه آن روانه کنند بهتر ست پس شیخ مریدی
صادق الاعتقاد را همراه آن روانه کرد چون شاهزادی بسوی او نگاه کرد و صحبت او
در دل شاهزادی اثر کرد و بی اختیار گردید چون این خبر به بادشاهی رسید درویش را
قتل کرد بعد ازان شاه موصوف یک شمشیر و طشت از دنانیر پر نموده پیش شیخ نجم الدین
نهاد و گفت که از کرم خود خون آن درویش معاف فرمایند ٭ اگرنه این طشت دنانیر بعوض
خون او قبول کنند ٭ باین شمشیر سر نیاز منند بعوض قصاص آن گرفته آنحضرت فرمود که
بعوض خون آن درویش چندکس از مردان کامل شهید خواهند شد بعد ازان بادشاه
هلاکو از ترکستان مع لشکر بسیار رسید و چند مردان از دستان خدا و چند بادشاه
از دست او بقتل رسیدند بعد ازان هلاکو در شهر نیشاپور رسید و شیخ فریدالدین عطار
را گفت اگر امن خواهی از شهر بیرون شو شیخ گفت این مردی نیست که وابستگان
خود را بگذارم و جان خود را بسلامت ببرم پس جنگ شروع گشت و شیخ عطار در ان
شهر شهید شدند بعد ازان بسوی هندوستان روان گشت و مردی کامل در جای
سکونت سیاه بخت چون آمدن بادشاه باستماع یافت زمین را گفت اگر مرا جامی دهی

از قتل آن ور امن باشم زمین بشگافت و آن مرد در آن نشست چون لشکر بیاید در نجا از
رسیدند در دل آن مرد خیال آمد که آیا ببینم که از اهل باطن کدام کس متولی این لشکرست
چون آن بزرگ روی او بیرون کرده دید که خواجه خضر علیه السلام علم بر دوش کرده پیش
لشکر می آیند عرض داشت که سالار لشکر ایشانند خواجه خضر فرمود ایشانند که از تقدیر الهی گریخته
از زمین پناه جویند چون این سخن بشنید از زمین بیرون آمده و لشکریان او را شهید کردند بعد
ازان فرمود سلطان روم از اولاد شاه هلاکوست پیش از گرفتن شهر استنبول مذهب رفض
نداشت چون بران شهر در سنه تسع مائه فتح یافت عبادت خانه آنها را مسجد جامع ساخته
احکام اسلام جاری کردند و باقی قصه شاه هلاکو در کتب تواریخ مسطورست بعد ازین
سخن در تنگی باریدن باران افتاد مولوی معظم دین صاحب عرضداشت که دعا خیر فرمایند
تا خدا تعالی باران رحمت عنایت فرماید فرمود شب و روز بجناب حق تعالی دعا میخواهیم
اما بسبب شومی گناهان جمیع مخلوق بتنگی گرفتار اند آنگاه این بیت بر
زبان مبارک راندند بعد ازان مولوی معظم دین صاحب فرمود محمد بخش که یکی از
اقربا ماست خویشاوند را موشی مثل او طلبید و ی را قطع خویشاوندی نموده این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت توانگر خود آن لقمه چون میخورد ٭ چو بیند که درویش خون میخورد ٭
بعد ازان فرمود تنگی و فراخی جهان موجب اعمال بندگانست که چون در وقت
فراخی طعام را حقیر و بی قدر دانند بسبب آن قحط و وبا نازل شود و چون بیاد حق تعالی
مشغول شده تضرع و زاری کنند خدا تعالی دعا آنها قبول فرماید و فراخی کند
بعد ازان همین معنی فرمود خاصه بعضی بافندگان آنست که چون فراخ دست
شوند و بسیار لفظ حقارت در باب غله می گویند چنانچه شخصی بافنده از کسی بابت
اجرت غله گندم آورد چون زن او غله را بدید یک دانه جو در دست گرفته گفت دزد گرفته ام
شوهر او گفت این را سزا باید کرد تار ریسمان بسته او بخشند و مشهور کردند که دزد را سزا داده

ایم چون این خبر بحاکم گهڑک سنگه رسید آنرا طلبید وگفت با وجود حکومت من دزد را
بسجیه قانون سزا داده آخر الامر لاجواب شد و چند مبلغات از انها بابت جرمانه گرفته رها کرد

مرآت بیست و نهم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن

روز سه‌شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوٹی و مولوی نور الله چنیوٹی
یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت دنیا افتاد شخصی هندو سعد بخدمت خواجه شمس العارفین
سوال کرد حضرت صاحب چیزی عطا نمود بعد ازان بر زبان مبارک راند که شخصی زنبور نام
بخدمت خواجه تونسوی عرضداشت کرد مبلغ صد روپیه برای سرانجامی چاه عنایت فرمایند
خواجه صاحب مبلغ صد روپیه را عطا کرد همدرین وقت قاضی آنحضرت عرضداشت کرد که هزارها
غلامان و صوفیان مفلس و متقیان عاجز بحضور ایشان حاضر اند اگر ایشان را این مبلغات
عطا فرمودی چه بهتر بودی فرمود این مال دنیا اگر تو و من عزیز بودی عزیزان را دادمی
بعد ازان بر نفی حکایت فرمود روزی شیخ شبلی علیه الرحمت چهار هزار دینار در
دریا انداخت شخصی گفت اگر این دینار نیز کسی محتاج را دادی بهتر بودی آنحضرت فرمود
من آن دشمن نیم که زحمت خود دیگران را بدهم بعد ازان سخن در حقارت اهل دنیا
افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه تونسوی فرمودی که دنیا مبغوض خدا تعالی
و انبیا علیهم السلام و اولیاء کرام است و فرمود که مولانا رومی در حق ایشان خوب گفته است ابیات
اهل دنیا چون سگ دیوانه اند ٭ دور شو زیشان که بس بیگانه اند ٭ اهل دنیا چه کهین و چه مهین
لعنة الله علیهم اجمعین ٭ چیست دنیا سر بسر شد رنج ٭ درپی آن گلخن چون خر شد اسیر
دیهم خواجه تونسوی فرمودی اگر خدا تعالی ما را قوت علم بیشتر دادی در حق اهل دنیا
زیاده تر ازین گفتمی همدرین محل دعاگو عرضداشت که اهل دنیا کدام کسان اند فرمود آن
کسانند که محبت دنیا در دل آنها غالب باشد و همه اوقات خود را در پی جمع کردن آن
صرف کنند چنانچه مولانا روم میفرماید ٭ بیت ٭ چیست دنیا از خدا غافل شدن

فی قماش و نقره و فرزند و زن همچنین خدای تعالی میفرمود قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
لا تلهکم اموالکم و اولادکم عن ذکر الله بعد ازان فرمود وقتی
حضرت گنج شکر خواجه نظام الدین را فرمود شبی که تو در باب ترقی دنیا بجناب رب
الارباب مناجات کرده ام خواجه نظام الدین ازین امر متفکر شده عرضداشت که ازین دنیا
مردان مردان خداپناه خواسته اند و من از شر او بچه طور رهائی یابم فرمود دنیا با تو
هیچ نخواهد کرد اما ازار بند خود را محکم داری گفت خبر فرمان ایشان بر جان هستی هم
نخواهم کشاد بعد ازان فرمود دنیا فی نفسها لائق مزبون نیست بلکه بحکم حدیث مزرعه
آخرت است اما تصرفات او مختلف اند اگر آنرا موافق خواهش نفسانی صرف کند مار
گردد و اگر موافق فرمان خدا و رسول او خرج کند سعادت دارین یابد بعد ازان فرمود
بعد از دعای گنج شکر ترقی اموال چنان شد که از حساب بیرون رفت و آن مال و فتوحات
در خرچ صلحا و فضلا صرف شدی و مقیمان حضور آنحضرت تخمیناً چهار هزار علما و ملا
و پانصد قوال و دیگر سقیمان آستان نیز افزون تر بودند بعد ازان فرمود حضرت امیر خسرو
و علاء الدین را بعد از هر هفته جانب درویشان آستان ارسال نمودی و گفتی درویشی که
لائق اجازت باشد نزد من بیارید و حسب الفرمان جستجو میکردند و هر درویشی که در قیاس خود
لائق دانستندی نام او نوشته بحضور آنحضرت حاضر کردندی و حضرت بعض را مسلم داشتی
و بعض را گذاشته درویشی دیگر بجای او قبول فرمودی تا انجام عمر برین منوال بگذشت
بعد ازان سخن در ذکر فرید الدین عطار افتاد خواجه شمس العارفین فرمود شیخ فرید الدین
عطار در ابتدای عمر دکان عطاری میکردند روزی مردی خرقه پوش آمد و گفت برای
خرقه عطر در کار است شیخ فرید الدین بخندید و گفت عطر برای لباس پاک و صاف باشد
نه برای خرقه کهنه خرقه پوش گفت با وجود چندین علائق و حرص دنیا مردن تو چگونه باشد
شیخ عطار گفت مردن تو محال مینماید آن بزرگ گفت که مردن من نه چنان است

ذکر شیخ فرید الدین عطار رح

وبسیار گفتگو فیما بین بشارت آمیز کردند آخر آن بزرگ خرقه بر خود کشیده پیش دکان
آنحضرت غلطید چون شیخ عطار خرقه بر داشته دید که جان بحق تسلیم کرد فی الحال در
دل شیخ حسرت آمد و شیشه های عطر در آب جو انداخته بحق متوجه شدند بعد ازان این
بیت بر زبان مبارک راندند بیت عقل هر عطار کاگه شد ازو ؛ طبله ها را ریخت اندر آب جو
بعد ازان سخن در ذکر سلطان ابراهیم افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت
ابراهیم بر تخت نشسته بودند از بالای سقف آواز آمد سلطان ابراهیم بالای سقف
رفت شخصی را دید گفت تو کیستی و اینجا چه کار داری گفت شتری گم شده را جستجو
میکنم گفت عجب است که بر بام شاهی شتر می طلبی گفت این هم محال است که با وجود تعلق
سلطنت مرتبهٔ فقر حاصل کنی بعد ازان روزی شخصی از رجال الغیب بحضور شاه
ابراهیم آمد و محفل سلطانی آراسته بود بی تحاشا او بی دربانان و نقیبان آستان گذر
نموده پیش تخت سلطانی باستاد و گفت ای سلطان مرا بر تخت خود جای بده تا بنشینم شاه
گفت در سرای سلطانی بود اینجا همه اسباب مهیا اند گفت تخت کدام کس است شاه گفت
ملکی و موروثی من است باز گفت قبل ازین در ملکیت کدام کس بود شاه گفت در ملک ال
من همین طور تا چند کرسی پشت بپشت نمود گفت این هم مثل سرای است چنانکه مهمانان در
سرای شب گذاشته کوچ کنند و باز دیگران بیایند و این هم هر کس نوبت خود گذاشته
بدیگری سپرد کنند چنانچه شیخ سعدی فرمود بیت هر که آمد عمارت نو ساخت ؛ بیت
رفت منزل بدیگری پرداخت پس آن مرد غایب شد و سخنان او در دل ابراهیم
تاثیر کرد فی الحال تخت شاهی گذاشته بر کناره دریا گوشه ورزیدند بعد ازان خواجه
شمس العارفین فرمود وقتی که بسوی بیت الله شریف روانه شدند و در هر قدم دوگانه
نفل میکردند تا آنکه بمدت چهارده سال به بیت الله رسیدند و چون از مناسک حج
فارغ شده در کوفه بخدمت امام اعظم رحمة الله آمدند امام صاحب پرسید که از علوم ظاهری

فائده
ذکر سلطان ابراهیم ادهم

چیزی میدانی گفت هیچ ندانم مگر یک حدیث که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود حب الدنیا راس کل خطیئة وترک الدنیا راس کل عبادت امام صاحب فرمود همین حدیث کافیست وچند مدت بخدمت امام صاحب سکونت کرده علم ضروریات خوانده بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود که شاگردان امام صاحب بسیار بودند مگر دو شاگرد در علم باطنی حضرت ابراهیم ادهم و داؤد طائی کامل بودند و در علم ظاهر امام محمد و امام ابو یوسف بعد ازان فرمود وقتی خلیفه منصور حضرت امام صاحب را طلبیده گفت منصب قضا را اختیار کن امام صاحب گفت ای امیر من مرد عجمی ام و عربی و سادات عرب بقضا من راضی نخواهند شد خلیفه گفت قضا به نسب تعلق ندارد این را علم باید باز امام صاحب گفت من آن کار را نشایم و درین که گفتم که نشایم اگر راست گویم خود نشایم واگر دروغ میگویم دروغ گو قاضی مسلمانان را نشاید و تو خلیفه خدای روا مدار که دروغ گو را خلیفه خود کنی این بگفت و نجات یافت پس بعد وفات امام صاحب یوسف علیه الرحمت قضا را اختیار کرد وقتی که میان صاحبین در کدام مسئله اختلاف واقع شد و بخدمت حضرت داؤد طائی رفتند و اختلاف خود را بیان کردندی اگر قول ابو یوسف راست بودی فرمودی که این مسئله صحیح ست و اگر قول امام محمد صحیح شدی فرمودندی که قول محمد صحیح ست یعنی بسبب کراهیت قضا نام ابو یوسف بر زبان نیاوردندی بعد ازان فرمود طریقه حضرت ابراهیم آن بود که در بادیه رفته هیزم کشی میکردی و در بازار مکه معظمه فروختندی و نصف قیمت آن در تصرف خود آوردی و نصف دیگر درویشان را دادندی روزی در تیاری طعام درنگ شد و درویشان نهایت مضطرب شدند چون طعام تیار شد آن همه ایشان را دادند و عذر نمودند بعد ازان فرمود خواجه حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه تارک دنیا بحد کمال بودند چنانچه در خانه آنحضرت بجز یک رداء جامه دیگر

ذکر امام اعظم

ذکر خواجه حمید الدین ناگوری

نبود چون وقت نماز شدی جانب مسجد میرفتندی و اهل خانه ایشان در غله دان نشستندی
و ایشان آن جا در بر بدن پیچیده میرفتند و بعد از جماعت انتظار دعا هم نکردند چون
آنحضرت از نماز فارغ شده بخانه آمدی باز اهل خانه ایشان بهمان جا در نماز ادا نمودی و
حضرت صاحب در آن غله دان نشستندی روزی سلطان شمس الدین غوری حال آن
حضرت از مردمان پرسید که این بزرگی متاع دنیا و جامه پوشیدنی و طعام خوردنی نمی
دارند چگونه کنند مردمان کیفیت حال بیان کردند سلطان عرضداشت اگر مرضی مبارک
ایشان باشد چیزی روزینه از بیت المال مقرر نمایم و اگر از بیت المال قبول نکنند
از دکان بقال موافق حاجت خود گرفته خواجه صاحب بخانه آمده از اهلیه خود مصلحت
پرسیدند زوجه ایشان گفت در خانه ببینم اگر چیزی موجود نباشد آنچه مرضی
مبارک ایشان باشد بکنند چون جستجو کرد قدری ریسمان یافت و گفت این را فروخته
میخوریم بعد از آن هر چه باشد باشد باز زوجه ایشان گفت اگر روزینه سلطان
اختیار خواهید کرد نام ایشان از دفتر متوکلین محو کنند پس این سخن در دل آنحضرت پسند
آمد و انعام سلطان قبول نفرمودند الحق کاملان حق چنین اند که با وجود امکان ترک کردند
بعد از آن سخن در ذکر دیانت سلطان شمس الدین افتاد و خواجه شمس العارفین فرمودند
خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی رحمة الله علیه بوقت نزاع وصیت کرده بودند که غسل آنکس
دهد که سنت عصر فوت نکرده باشد چون این خبر بسلطان رسید گفت الحمد لله که خدای
تعالی این مسکین را باین سعادت مشرف ساخت که گاهی سنت عصر فوت نکردم بعد
از آن سخن در ذکر شیخ شهاب الدین افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند چون شیخ شهاب الدین
تولد شدند والد بزرگوار ایشان بخدمت حضرت محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی
آورد حضرت غوث الاعظم بر ران خود منشاندند و بروی نظر شفقت کرده فرمود انت
آخر المشهورین فی العراق حسب الفرمان آن حضرت بدرجه کمال رسیدند و در زمان

ذکر شیخ شهاب الدین

فتوحات بر شیخ شهاب الدین چنان مفتوح شد که هشتاد هزار مهر زر از صبح تا شام
جمع شدی و همین قدر تصرف کردی تا وقت مغرب هیچ درهم باقی نماندی بعد
ازان فرمود اکثر اهل دنیا تا نصف عمر خود در حصول دنیا بسیار کوشش کنند و چون
آخر عمر ازان مایوس بمانند باز اولاد خود را بآن شغل امر کنند یعنی بهر صورت مقصود
آنها ماسوی الله باشد و مردان خدا از هر دو جهان وگردانیده بیاد حق تعالی مشغول
باشند و محبت زن و فرزند از دل خود دور کنند بودن و نابودن اولاد یکسان و دانند
اگر باشد آنرا نیز راه مستقیم امر کنند بعد ازان فرمود طالب صادق را باید که در ترک
دنیا بسیار کوشش کنند زیرا که اصل همه بدیهاست رباعی ای طالب دنیا تو بسے
مغروری بی وی با اهل عقبے تو یکی مزدوری بی وی آنکه زمیل هر دو عالم دوری بی وی تو
طالب نوری بلکه عین النوری بعد ازان سخن در ذکر شیخ بهاء الدین ملتانی افتاد خواجه
شمس العارفین بر زبان مبارک راند که روزی خواجه حمید الدین ناگوری بخدمت خواجه
بهاء الدین عریضه نوشت که سبب چیست که بعض اهل سلوک با وجود مال دنیا صاحب
تصرف مے شوند خواجه بهاء الدین جواب آن ننوشت بعد از چند مدت خواجه حمید الدین گفت
جواب سوال من بوسیله الهام اظهار گردید که ای حمید الدین زهد و تقوی چیزی دیگر است و
عشق چیزی دیگر یعنی نظر عاشق بجز دیدار دوست نمی افتد هر جا نور ظهور او ببیند
اگرچه مال دنیا نزد آنحضرت بیشتر بود اما محبت او در دل ایشان هیچ نبود بعد ازان
فرمود خواجه بهاء الدین را هفت پسر و یک دختر بود چون وقت نزع آنحضرت نزدیک
رسید پسران خود را وصیت فرمود که تقسیم ترکه بموجب شریعت دو حصه برای ولد و یک
حصه برای بنت مقرر است مگر شما را وصیت میکنم که حصه همشیره خود را برابر حصه خود خواهید
داد پس بعد از وفات آنحضرت مال نقود وغیره هشت حصه برابر تقسیم کردند هشتاد و هفت لاکھ
هزار مهر بر یک احاصل شد خواجه صدر الدین که پسر کلان بودند همه مال و خزانه خدا

ذکر شیخ بهاء الدین ملتانی

ایشار کردند و دیگر صاحب زادگان در قبضه خود نگاه داشت و چون این خبر بادشاه
وقت رسید جمیع آن مال ازان صاحبان غصب کرده زیر تصرف خود آورد
بعد ازان فرمود چون خواجه توسوی این قصه را شنید بر زبان مبارک راند که این
غصبیدن مال بمرضی آن حضرت گردید که بیشان را بنور باطن معلوم بود که این مال دنیا
چون بهیت و ملتزآن نزد آنها نیست پس نزد آنها نباید بعد ازان هم
درین محل سید الله بخش غزل شیخ بهاء الدین برخواند غزل

عقبای شکارگاه سگان ما	دنیا چراگاه کمینه خران ما
جمله بشر کواکب افلاک انجمن	جبرئیل با ملائک از چاکران ما
عرش کرسی زیر زمین قدم نهان	اسلام و کفر سوزم این امتهان ما
ما خود خودی شدیم خودی در جدا	بیزار بد خدا که بی ما خدای ما
بشنو تو از بهای سخنهای ای زبد	والله مکان حدت در شان شان ما

بعد ازان فرمودند شاه رکن عالم پسر مخدوم صدر الدین در مراتب فقر نهایت
کمال بودند چون از دار دنیا رحلت فرمود بسوی پای مبارک خواجه بهاء الدین
دفن کردند روزی خواجه بهاء الدین مریدی را بخواب فرمود که شاه رکن عالم را از طرف
پای من بیرون کنید یا مرا مکان دیگر دفن کنید زیرا چه ترک ادب است روز دیگر شاه
رکن عالم شخصی را در خواب فرمود که قصد بیرون کردن من هرگز مکنند خود بخود از اینجا
نقل خواهم کرد شاه رکن عالم ازان جا نقل کرده در روضه شاه تغلق که برای خود بنا کرده
بود قرار نمودند جهت تصدیق این امر دست خود را میان ته از زیر زمین بیرون کرد
که بعض مردمان آن را معاینه کردند تا هنوز زیارت گاه آدمیان ست بعد ازان
سخن در بابت کیمیا افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی از زبان مبارک
خواجه توسوی شنیدم که کیمیا ساختن نزد اهل تصوف جائز نیست بهر آنکه

زبان مبارک اند بیت دل ما کتا پاک ملے بن پاکی پاک نہ بلہ ٭ تری من نهوتیان کچه نهودے
کی پاکیا ذرہ پس دلدا ٭ هرگز هجه نه آسپاسولی برخ چٹیان سکهنی سلدا ۔ بیان
تال گهر بهر پر فاضل ریکپا کهگلیلہ بعد ازان فرمود سالک را باید که در تزکیه نفس
سعی بلیغ نماید و خود را از هر کس کمتر داند و حب ما سوی الله از دل بیرون ساخته در اذکار
و عبادت حق سبحانه و تعالی مشغول باشد تا از لوث هستی موهوم مصفا گردد و جمال
حقیقی و انوار سبحانی در روی جلوه نماید بعده بین محل حافظ امیر عرض داشت که سید
جلال قریشی التماس میدارد که این بنده را یکی از سگان خود دانسته گاهی گاهی یاد فرموده
باشند چونکه افعال و اقوال او نزد حضرت صاحب موافق نبودند در جوابش فرمود سالک را
باید که خود را بسگ تشبیه ندهد بلکه دران سعی کند که انسانیت حاصل شود بعد ازان
سخن در ذکر خیالات فاسده افتاد خواجه شمس العارفین فرمود خواهش نفس بر سه قسم است
اگر آرزو لذیذ خوردن و نرم پوشیدن و حسین دیدن و جماع کردن بما آید این همه
آرزوهای نفس است و چون آرزو کبر و خود پرستی و حسد و بغض و مثل آن پیدا شود
این همه آرزو شیطانیست و چون رغبت عبادت و ریاضت و ترقی اعمال حسنه و
مانند این آرزوهای شود این خطره ملکیست پس سالک را باید که از خواهش نفسانی و
شیطانی پرهیز نموده باوصاف حمیده موصوف شود بعد ازان حاضرین مجلس عرض
داشت که الحمد لله زهی طالع ماست که بخدمت ایشان مشرف شده باوصاف حمیده
و اذکار طیبه مشغول شده ایم خواجه شمس العارفین فرمود این همه اوصاف که بنده بینه محض
عطای و بخشش خواجه توسویست ورنه در من هیچ نیست سبحان الله که با وجود چنین کمالات
کسر نفسی بکار بردند و فرمودند هر که راه یافت از کسر نفسی یافت چنانچه شیخ عطار میفرماید
بعد ازان مولوی فخر الدین لاهوری عرض داشت که بباعث خیالات فاسده در نماز
و اذکار حضور و لذت نمی آید خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که درود و قبول دوام

نبندیشد اگرچه کار سلوک بجذبه موقوف ست اما باید بهر وجهی که باشد ترک وظیفه نکند
زیراکه عاشق را در راه معشوق جان نثار کردن ست بعد ازان این ابیات بر زبان
مبارک راندند ابیات اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش * کار کن تو موقوف
آن جذبه مباش ** زانکه ترک کار چون نازی بود * نازکی درخور جان بازی بود
با قبول و رد میندیش ای غلام * امر را و نهی را بین والسلام بعد ازان حاجی
غلام سرور ملتانی عرضداشت که اکثر اوقات خیالات فاسده بوقت وظیفه خواندن
می آیند چگونه کنم خواجه شمس العارفین فرمود اگر خیالات فاسده نیایندی هر یکی صاحب
ولایت بودی چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت اگر ژاله هر قطره در شدی
چو خرمهره بازار ازو پر شدی، بعد ازان فرمود سالک را باید که بعد از خواندن
وظائف خصوصاً مسبعات عشر بجناب مجیب الدعوات دست بر داشته بگوید که ای
خداوند کریم بکرم خویش از خیالات فاسده محفوظ گردان آمین ثم آمین بعد ازان
شاه خدابخش سنجری عرض داشت چنانچه از علائق ظاهری خلاص کرده اید همچنان
باطن من نیز از خطرات نفسانی و وساوس شیطانی نگهدارید خواجه شمس العارفین بنده
فرمود مگر همت باید بست و برای دفع خطرات اسم یا فعال نفعا و بار بار باید خواند و استغفار
هم درین باب اثر عظیم دارد و هم تصور کند که خدا تعالی بینا و داناست هر فعل که ازین
صادر شود حق تعالی او را بیند و واقف است بر مطالع خود را از افعال ناشایسته و خطرات
فاسده شرمسار گرداند و دوام الحضور باشد علی هذا القیاس هر فعل خواه نیک باشد خواه
بد تصور ذات کند تا از خطرات محفوظ باشد بعد ازان مولوی معظم دین باره ملی
پنج شش نان پیش حضرت صاحب نهاد و خواجه شمس العارفین فرمود این چیست گفت چه
بکنم هر چند محافظت ملازمان کشت کاری بکنم اما از دزد دیدن باز نمی آیند این باره
نان شخصی فلان دزدیده اند فرمود این پاره ها آنرا بدهید و چند کنید تا ازین مرا [illegible]

در بیان حفظ از خطرات

انگاه فرمود عجب حیرانی ست که با وجود این قدر فراخی طعام و پوشاک از دزدی
باز نمانند بعد ازان بهمین فرمود اکثر مردمان بشامت نفس در ضلالت و
گمراهی می فتادند چنانچه ملی بلعم باعور و شیخ صنعان بر صیصا بعده رین محل
غلام محمد سیال عرضداشت که خاتمه شیخ صنعان چگونه شده است فرمود با دعاء
خاتمه آنحضرت بایمان گردید بعد ازان فرمود در مجلس وعظ بلعم باعور هفتاد
موجود دیگر وده کاتب بر هر یک دوات از زبان وی حقایق و معارف الهی
می نوشتند با وجود این عرفان بشامت نفس گمراه شد انگاه فرمود این همه
مردمان بباحث الماحت زنان بزمره گمرهان منسوب شدند حق سبحانه و تعالی از
شر ایشان محفوظ گرداند بعد ازان سخن در ذکر خواطر اربعه افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود بر زانوی چپ مکان خطره شیطانی ست و بر زانوی راست مقر خطره نفسانی
است و بر کتف راست جای خطره ملکیت و بر فضای دل خطره رحمانی ست سالک را
باید که هر سه اول را نفی کند و بر خطره رحمانی اثبات ذات کند و داند که چون خیال
غضب و فریب در دل آید این خطره شیطانی ست این را با نفی کند و چون خواهش
و حرص و شهوت خوردن و پوشیدن و مانند آن آید داند که این خطره نفسانی ست
این را هم نفی کند و چون طالب حسنات و خیرات باشد داند که این خطره ملکیست این
را هم نفی کند و خطره رحمانی که زیر پستان چپ محل وست این را اثبات کند تا خدای
تعالی ازین شرها محفوظ گرداند بعد ازان فرمود رسیدن بحضور محبوب حقیقی بسیار
مشکل است تا آنکه از حرص و بخل خلاصی نیابی بمحبوب نرسی چنانچه بزرگی فرموده بیت
بکن توحید رو بنه بینی که در دو خار شرک و حسد و کبر و ریا و کین ست بعده رین محل
بنده عرض داشت که میان روح و نفس فرق چیست فرمود حقیقت نفس و روح یکیست
اما باعتبار اوصاف حمیده آنرا روح گویند و باعتبار امور ناشایسته آنرا نفس گویند و

فی الحقیقت این همه یکیست چنانچه بزرگی فرموده مصراع نفس و روح و عقل و دل
جمله یکیست ۞ بر همه بزرگی فرموده بیت روح و دل اور جسم تینو ایکسا چیز ہے
فعل کی نسبت سے ہوا ہے تمیز بعد ازان فرمود عقل ظاهری حجابست پیش ذات
حق تعالی چون عقل ظاهری زائل شود عقل باطنی مکشوف گردد چنانچه مجذوبان را
عقل ظاهری نباشد مگر باطن آنها روشن باشد بعد ازان فرمود نفس و روح فی
الحقیقت یک ذات اند اما گاهی آنرا نفس اماره و نفس لوامه و نفس مطمئنه میگویند و گاهی
روح و دل عیان شد و این اختلاف اسما باعتبار اختلاف اوصاف وست هر صفتی که بر او
غالب باشد بآن موصوف گردد آنگاه فرمود دل این شکل صنوبری را نمی گویند بلکه
آن چیزی دیگر است که مردان خدا آنرا بخوبی میدانند چنانچه بزرگی فرموده بیت آدمی
آنست که دیدنی در وست ۞ محوگان کرده یقین در وست ۞ گر بود این بشکل
آدمی ۞ ز در و دیوار ندارد کمی بعد ازان طبیب عالم علی قریشی عرضداشت
کرد کیفیت مرگ انسان چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود روح انسانی را مرگ نیست
بلکه آن از عالم امرست چنانچه خداتعالی فرموده قل الروح من امر ربی و چون از
فانی بحکم کل نفس ذائقة الموت نقل کند آنرا مرده میگویند و حالانکه از داری بدار
دیگر نقل میکند چنانچه در حدیث آمده ان اولیاء الله لا یموتون بل ینتقلون
من دار الی دار بعد ازان فرمود بعض اهل الله بجناب حق سبحانه دعا خواستند
که خداوندا بوقت نقل روح من بیہوشی بخشی تا از شر شیطان ایمن باشم زیرا که خودمند
افعال و اقوال مشروط بعقل است و هرچه در حالت بیہوشی صادر شود بران
نیست بعد ازان سخن در ذکر عقائد هنود فتاد خواجه شمس العارفین بزبان
مبارک راندند عقائد هنود آنست که چون کسی بمیرد باز بقالب دیگر ظهور کند و این
را دلیل خود رسانند بیت سه صد و شصت و سه قالب دیده ام هم چو سبزه بارها روئیده ام

بعد از ان فرمود از ابیات مولانا روم معلوم میشود که مرگ و زمان ظاهری یکبار است و صوفیان چند هزار بار بعد از ان باین ابیات اشارت فرمود ابیات

آن گروهی کز فقیری بی بر اند — صد جهت زان مردگان فانی تر اند

صوفیان از صد جهت فانی شدند — مرده از یکجهت ستند و فانی درگذرند

مرگ یکی قتل است و این سیصد هزار — هر یکی را خونبهائی بی شمار

گرچه کشت این قوم را حق بارها — ریخت بهرشان خونبها آن بارها

همچو جرجیس اند هر یک در سرا — کشته گشته زنده گشته شصت بار

کشته از ذوق سنان دادگر — می بسوزد که بزن زخم دگر

واللہ از شوق وجود جان بهست — کشته بر قتیل دوم عاشق ترست

بعد از ان فرمود مولوی جامی نیز در بیان سیر باین بیت از خار خار عشق تو در سینه دارم خارها ٭ یکبار میرد هر کسی بیچاره جامی بارها بعد از ان فرمود اکثر مردمان بر موت جامی رحمة الله علیه اعتراض میکردند و طعن میزدند و شیخ عبد الغفور که شاگرد ایشان بود در مسجد بطریق درویشی سکونت میداشت روزی بوقت سحر بر وی حالتی پدید آمد که اعضای ایشان جدا جدا در صحن مسجد افتاده بودند چون علی الصباح نمازیان بمسجد در آمدند احوال شیخ عبد الغفور دیده متعجب شدند پس ان زمان اعضای آن جمع شده بصورت اصلی عود نمودند پس اعتراض مردمان بر موت جامی دفع شد بعد از ان سخن در حیاتی و مماتی اهل الله افتاد خواجه شمس العارفین فرمود نقل اولیاء الله همچون نقل شخصی باشد که از داری بدار دیگر نقل کند لهذا هر کس که با ایشان عداوت کند حسب نیت خود در رنج و بلا گرفتار شود و هر کس که معتقد آنها باشد سعادت دارین بیابد پس همچون زندگان فیض ایشان باقی است همدرین محل طیب علیه علما غلام علی قریشی عرضداشت که چون روح اولیاء الله نقل کند وجود در اطاقت و قدرت باقی ماند فرمود

ذکر مرگ ارادی و اقسام و خواص

ذکر نقل روح اولیاء الله

چون کہ نقل ایشان مثل نقل عام نیست پس لهذا همه کار ایشان باشد زنده گان باشند

مرآت سی و سوم در ذکر زیارت قبور و امداد خواستن از اهل آن

شب دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی سلطان محمود ناظر و میرکی غلام محمد گجراتی توسوی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر فیوض اهل قبور افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که اگر برای حصول حاجات دینی و دنیوی بر قبور اهل الله برود جائز است که بسیار مردمان از قبور اولیاء الله فیض می یابند چنانچه اکثر مردمان خاص و عام بجوار قبر فیض اثر خواجه معین الدین و حضرت غوث الاعظم بنشسته فیض یاب شوند بعد ازان فرمود رفتن بر قبور بروز خمیس و جمعه و دوشنبه سنت است و چون فاتحه خواند پشت جانب قبله کرده بنشیند و بگوید السلام علیکم یا اهل القبور تا آخره بعد آن فاتحه بطریق مسنون بخواند و اگر حاجت دنیاوی بخواهد جانب پای آن بنشیند و بگوید ای خداوند کریم بطفیل این بزرگ کار من آسان بگردان بعد ازان فرمود شهیدان بمیان دیگر بزرگان اهل قبور فاضل تر اند اگر شخصی بحضور ایشان مدد بطلبد بزودی قبول شد بعد ازان فرمود چون صاحبزاده گل محمد نبیره حضرت خواجه توسوی فوت شدند بهاول خان برای تیاری روضه صاحبزاده صاحب پانصد نفر مزدور و چهل نفر معمار بخدمت خواجه توسوی فرستاد پس آن مردمان بخدمت حضرت عرض داشت کردند که نواب بهاولخان جهت تعمیر روضه صاحبزاده فرستاده است فرمودند حاجت روضه نیست زیرا که بعد از چند مدت این روضها مسمار شوند و هیچ نام و نشان آن بهاقی نماند بجز اعمال او پس آن معماران جانب بهاولخان عریضه نوشت که ساختن روضه حضرت صاحب قبول نمی فرمایند هر چه حکم باشد بکنیم بهاولخان نوشت اگر ساختن روضه منظور نیست بنا مسجد شروع کنید پس حسب الحکم در چند مدت بنای مسجد تمام کردند بعد ازان فرمود سالک را باید که در اعمال صالح سعی کند بهر وجهی که باشد تا آنگاه این مصرع

مرآة سی و سیوم در ذکر زیارت قبور و امداد خواستن از اهل آن

ذکر بنا ساختن روضه پخته

بر زبان مبارک راند مصرعه ستیان تال گھر بہر یو فاضل زیب کیا گھگل و بعد
ازان مولوی معظم دین صاحب عرض داشت باعث چیست که بعد از انتقال مردان
خدا فیوض آنها بدرجه کمال میباشد خواجه شمس العارفین فرمود چون اولیا الله از دار دنیا
نقل کنند از اوصاف بشری مجرد و منزه باشند و بحق سبحانه واصل شوند لهذا حرکات
و سکنات ایشان بدرجه کمال بظهور می آیند آنگاه فرمود اثر فیض اولیا تا مدت دراز
باقی ماند و بعض مجاهدان و عاملان تا حین حیات ایشان باشد که تسخیر مردمان حصول
مرادات آنها تا وقت حیات ایشان تمام گردد بعد ازان فرمود رندی گل نام در
موضع اوچه سکونت می داشت و بسیار مردمان از لاهور و پشاور و ملتان به تسخیر
حاضر کرده بود و چون فوت شد شیخ اثر تسخیر او باقی نماند آنگاه فرمود تاریخ وفات
او بلفظ فیض کوچ نمود مشهور ست بعد ازان سخن در فیض رسانی
اهل قبور افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین خواجه احمد
تونسوی برای زیارت روضه مبارک خواجه معین الدین تشریف ارزانی فرمود شخصی
را دیدند که رسن در گلو انداخته میگوید ای خواجه خواجگان یکصد و بیست و یک بکر
دوازده ساله میخواهم ورنه بمیرم بعد از چند روز شخصی درویش صورت آمده مبلغ
یکصد و بیست او را داده رفت باز زنی هنود بیامد و گفت ای مرد با من نکاح کن گفت
عمر تو چند سال ست گفت هژده سال گفت ترا نمی خواهم که سوال من دوازده سال
است باز بعد از چند روز زنی دیگر حاضر آمد و گفت با من نکاح کن گفت عمر تو چند
گفت سیزده سال گفت ما را با تو چکار سوال من دوازده ساله است الغرض حضرت
سجاده نشین صاحب مراجعت نمود و همراه ایشان روانه شد آنحضرت فرمود عجب
عشق میداری که با ما روانه شدی گفت نروم اما کاری در پیش ست اگر تمام
کرده باز خواهم آمد همان که من خواهم و بخت آنگاه فرمود سبحان الله مردان خدا

شخصی

فیض رسانی کمال میباشند هرکس که بحضور ایشان برود خالی نماند بعد ازان
فرمود مرگ بر دو قسم ست اختیاری و اضطراری اختیاری آنست که باختیار خود از
بشریت بگذرد و این بجز صحبت شیخ کامل میسر نشود و مرگ اضطراری شهوریست
بعد ازان جمع آدمیان خورد و کلان باشندگان موضع سیال شریف بحضور خواجه
شمس العارفین حاضر شده عرض کردند که بسبب تنگی معاش نهایت لاچار شدیم دعا
خیر فرمایند تا ازین مفلسی رهائی یابیم خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند فرمودند
ست که مردمان اطراف درینجا آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن
اوراد مشغول شوند اما بمیان شمایان تا هنوز هیچ اثر ظاهر نشد که گاهی جانب [illegible]
متوجه باشید و در ادای صلوة پنجگانه و روزه و غیره عبادات ثابت قدم باشید اگرچه
خداتعالی بسبب گناهان روزی کشاده نمی کند اما بسبب شامت اعمال ذلت و قلت
بران نازل کند شمارا باید که خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلوة پنجگانه قائم باشید و از
حق غیر اگرچه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق خالق و مخلوق چست و چالاک
باشید یقین ست که به برکت حسنات از جمیع بلیات رهائی یابید بعد ازان
بسوی محمد نعیم کهڈوی متوجه شده احوال باشندگان کهڈ شریف پرسید
گفت از هم صحبت شمایان هیچ کس زنده نماند دم سرد براورد و این مصرع بزبان
مبارک راندند مصراع پهر پهر پور لنگاے لوکان ملک الموت مهانی بعد ازان
فرمود سه عالم همیشه در سفر باشند اول عالم ارواح که در کرنا حضرت اسرافیل علیه
السلام سکونت کرده اند و ازان هزار در هزار بسوی رحم هاے زنان سفر
کنند و دوم اهل رحم که ازانجا بعالم شهادت نقل کنند و سوم اهل این جهان بسوی عالم برزخ [illegible]

مرآت بیست و چهارم در ذکر معیت و فضیلت آن و خواستن فیض از بزرگان

سلسله دیگر باره جمعه صحبت آنحضرت حاصل شد سید فضل شاه و مولوی احمد یار و

مرگ بر دو قسم

[illegible]

یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر بیعت افتاد مولوی احمد یار عرضداشت که بیعت بر چند قسم ست خواجه شمس العارفین فرمود بیعت بر دو نوع ست بیعت جهاد و بیعت توبه بیعت جهاد آنست که چون حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عزم جهاد مکه کرد مسلمانان زیر درخت مغیل بیعت کردند و آنها عهد بستند که با قوم قریش حرب بکنیم و تا وقت مرگ باشیم و هم این بیعت کنندگان را خدا تعالی تعریف ارشاد فرمود قوله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ و این را بیعت رضوان نیز گویند و بیعت توبه آن ست که جمیع اصحاب با بیعت کردند و بر استقامت امر و نهی آنها عهد گرفتند چنانچه در حدیث آمده که روزی رسول علیه السلام جلوس فرموده بودند چند از اصحابان کبار گرداگرد سید مختار نشسته بودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انها را فرمود بَايِعُوْنِيْ عَلٰى اَنْ لَا تُشْرِكُوْا بِاللّٰهِ شَيْئًا تا آخر و همچنین در قرآن مجید می آید قوله تعالی يٰاَيُّهَا النَّبِيُّ اِذَا جَآءَكَ الْمُؤْمِنٰتُ يُبَايِعْنَكَ عَلٰى اَنْ لَّا يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ شَيْئًا الآخر

فا — بیعت (حاشیه)

هم درین محل بنده عرضداشت که مفسد بیعت چیست خواجه شمس العارفین فرمود حکم بیعت مثل نکاح ست یعنی چنانچه نکاح باز نکاح با کبائر فاسد نشود مگر بکفر و طلاق بیعت هم با ارتکاب کبائر فاسد نگردد الا بکفر و فسخ اعتقاد مرید بعد ازان سخن در فضیلت بیعت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که بیعت کردن با پیران طریقت و مشایخان حقیقت باعث حصول حسنات و وسیله نجات ست چنانچه خدا تعالی در حق آنها فرموده قوله تعالی وَمَنْ اَوْفٰى بِمَا عٰهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا هم درین محل حکایت خواجه معین الدین بر زبان مبارک راند که در فوائد الفواد می نویسد که حضرت معین الدین را عادت بود که بر هر جنازه همسایه رسیدی و اکثر اوقات تا قبرستان نیز رفتی و بعد از رفتن مردمان ساعتی بران قبر

بمراقبه نشستی روزی شخصے از مریدان حضرت خواجه عثمان هرونی فوت شد خواجه
معین الدین رح بعد ادای جنازه تا قبر او رفتند بعادت معهود دران مراقبه نشستند
و حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی نیز همراه ایشان بودند ناگاه خواجه معین الدین
از جای خود دهشت خورده برخاست و گونه مبارک ایشان متغیر شد و بعد از ساعتی
چهره مبارکش بحال خود آمد و گفت که بیعت عجب چیزیست حضرت قطب الدین عرض
داشت که عجب حال مشاهده کردم که اول بار رنگ مبارک ایشان تغیر گرفته بعد از
زمانی بحال خود آمد موجب این معلوم نگردید آنحضرت فرمودای قطب الدین چون
مردمان این میت را دفن کرده باز گردیدند دو فرشته برای عذاب این میت آمدند
خواستند که او را عذاب کنند ناگاه صورت حضرت خواجه عثمان هرونی عصا در دست
گرفته آمدند و گفتند ای فرشتگان این یکی از مریدان ماست عذاب نکنید گفتند
این مرید خلاف راه ایشان بوده فرمود اگرچه خلاف راه ما بود لیکن دست خود در دامن
این فقیر زده است حکم آمد ای فرشتگان این را بگذارید بطفیل پیر او گناهان آن بخشیدیم
پس ای عزیز بیعت طریقت چنین بکار آید اغلب کار شناخت ربوبیت از و حاصل
شود بعد ازان صاحبزاده محمد دین صاحب عرضداشت شخصی که از پیر خود منور
نباشد بان بیعت کردن جائزست یانی فرمود جائز نیست اما اگر مردی زاهد و عاشق
باشد اگر فیض او جاری گردد تعجب نیست چنانچه حضرت احمد جام در ابتدای عمر باده
فروشی میکردی و آخر الامر ازان پیشه توبه کرده بحق مشغول شدند تا آنکه شش از
اولیا نامدار بتوجه ایشان شدند و همین جا گفته اند بیت احمد تو عاشقی بمشیخت ترا
چکار دیوانه باش سلسله شد شد نشد نشد همدرین محل شخصی ضعیف العمر عرض
داشت که بسبب مفلسی نهایت لاچار شدم مرا در بیعت خود داخل کنید تا از نجالت رسته
باشم خواجه شمس العارفین فرمود بیعت عهد بستن است بحضرت اتعالی در امر و نهی برای حصول

دنیا بعد ازان سخن در ذکر بیعت منصور رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود که حضرت منصور اول بحضرت جنید بغدادی رحمة الله بیعت کرده بود بعد ازان
به بزرگی دیگر بیعت کردند و شیخ علی هجویری گنج بخش رحمة الله علیه در کتاب کشف المحجوب
مینویسند که شیخ منصور عاق پیر خود ست دعاگو عرضداشت که شیخ منصور مرد عارف
بودند اما گناه عاق شدن پیر آنحضرت لاحق شد فرمودند مردان اهل الله مانند دریا
بی کنار انتها ندارند پس این قدر پلیدی گناه در دریا عمیق هیچ قدر ندارد چنانچه شیخ
سعدی می فرمود مصرع دریای فراوان نشود تیره بسنگی بعد ازان فرمود که مرد
بی اعتقاد را باید که بکدام بزرگی بیعت نکند و اگر یکبار باز باغوای نفس و شیطان منکر او گردد
پس چنین شخصی را ترک بهترست اگرچه ازین طریق بی بهره ماند اما از شامت انکار بزرگان
محفوظ باشد چنانچه بزرگی فرموده بیت گر نداری صدق خالص و یقین در ره مردان
مرو جامی نشین بعد ازان سخن در ذکر بیعت شدن خواجه تونسوی افتاد بنده بخشش
عرضداشت که اکثر مدت طریقه خواجه مهاروی رحمة الله علیه آن بود که گاه گاهی بسوی
قریه حاجی پور آمد و رفت میداشتی خواجه شمس العارفین فرمود درین امر حکمتی بود که وقتی
حضرت خواجه نور محمد مهاروی بخواب آرام کرده بودند چه بینند که از جانب کوهستان
شاهبازی پروازکنان در دام من گرفتار آمد الهام شد که باعث آن عزت و حرمت تو
زیاده گردد پس آنحضرت بامید حصول آن شاهباز بسوی کوٹ مٹھن آمد و رفت میداشتی
و جستجوی آن شهباز سعی می نمودی تا آنکه روزی در قریه اوچه سید جلال حضرت خواجه مهاروی
آمده بودند و حضرت خواجه تونسوی بخدمت قاضی محمد عاقل طالب علمی میکردند همراه استاد
صاحب بحضور حضرت خواجه مهاروی مشرف شدند چون آنحضرت بسوی خواجه تونسوی
نظر کردند دانست که آن شهباز که در خواب دیدم همین ست پس آنرا دست گرفته در روضه
حضرت جلال بخاری نشسته بیعت کردند باز بسوی حاجی پور رفتند بعد ازان

بیعت شدن خواجه تونسوی

برین معنی حکایت فرمود که روزی مالک در خواب دید که آفتاب از چاه کنعان طلوع نموده
بصندوق من داخل شد و آبی مروارید از جانب مغرب بیرون آمده بازدیدن گرفت چون بیدار
شد از معبر تعبیر پرسید گفت تعبیر خواب تو بسیار خوبست اما بدون اجرت نگویم مالک شش
دینار پیش آن نهاده عرض مطلب خود خواست و گفت غلامی بی مثل و بیش قیمت بدست تو
آید و بطفیل او بسیار مال یابی و تعبیر ابر مروارید آنست که زنی از جانب مغرب آمده غلام
را از تو بعوض مروارید هم وزن آن غلام بخرد پس مالک برای حصول آن پیشه سوداگری
اختیار کرده بسیار سفر کشید روزی بر چاه کنعان کاروانان می آمدند و حضرت یوسف
علیه السلام را بدست مالک سوداگر فروختند پس بعد ازان پیشه سوداگری بگذاشت و مال
بسیار بعوض آن یافت بعد ازان فرمود روزی مردی دهقان بخدمت مولانا
فخرالدین آمد و گفت بشما بیعت کنم باین شرائط که نماز نمی خوانم و روزه نمی دارم و شراب
می نوشم و زنا میکنم اگر قبول فرمایند بیعت کنم مولانا فرمود باین همه قبول کردم
مگر یککار را تو هم قبول کن که همیشه با وضو باشی گفت قبول کردم بعد ازان آن ازا بیعت
کرد چون چند روز بگذشت نزد شرابخانه میرفت اهل شرابخانه گفتند خوش آمدید شراب
سرخ و مصفا برای شما تیارست خان صاحب گفت اگر شراب نوشم وضو فاسد شود بعد ازان
نزد لولیان رفت ایشان نیز تعظیم کردند و گفتند بیائید برین چارپائی بنشینید چون عادت
دانست اگر درینجا بنشینم آب مذی خواهد آمد و وضو فاسد شود پس ازانجا نزد مسجد آمد و جماعت
می شد در دلش آمد اگر بجماعت نماز بگذارم سعادت نماز بے تکلف حاصل شود پس همان وقت
نماز با جماعت بگذاشت و از افعال مذموم باز ماند و سعادت دارین بباعث بیعت آن
حضرت حاصل کرد بعد ازان فرمود خواجه قطب الدین اوشی میفرمایند که مرا بارها ناتف
خبر داده است که جمیع مریدان حضرت گنج شکر تا قیامت داخل بهشت شوند و راقم آثار
دعاگو عرض داشت که در سیر الاولیا نوشته دیدم که روزی شخصی بخدمت خواجه گنج شکر

آمد گفت که روزی شیخ بهاء الدین منادی کرد هر آنکس که روی من به بیند بهشتی خواهد شد چون این سخن خواجه فرید الدین بشنید فوراً در حالت شد زند و گفتند هر آنکس که باین روش بیعت کرد با اولاد و مریدان من دست ارادت داد او بهشتی باشد بعد ازان بنده عرض داشت که با اهل قبور بیعت جائز ست یا نی خواجه شمس العارفین فرمود با اهل قبور بیعت جائز نیست اگر با اهل قبور بیعت جائز بودی با قبر فیض از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بهتر ست که سردار همه مخلوق اند بعد ازان فرمود اگر برای حصول مرادات دینی و دنیوی بر قبور اهل الله برود جائز ست زیرا که بسیار حاجات از طفیل آن حاصل شوند بعد ازان غلام احمد جوهر کانی عرض داشت که بیعت کردن با چند بزرگان جائز ست یا نی خواجه شمس العارفین فرمود جا بجا بیعت کردن نزد اهل فقر نحس نا جائز ست مگر خلیفه گرفتن و فیض حاصل کردن مستحسن و بهتر ست بعد ازان دعا گو عرض داشت که رفتن بخدمت بزرگی سلسله دیگر چگونه ست فرمود طالب صادق را باید که تصور شیخ خود کرده برود و نسبت او را نسبت پیر خود داند و آنچه از و حاصل شود ذات کرده برکت و عظمت پیر من ست و اگر چیزی حاصل نشود در حق او هم بدگمان نشود بهر آنکه اکثر مردمان بحضور بزرگان می آیند و فیض حاصل کنند و بعض محروم می مانند چنانچه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بحضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مشرف شده صدق آورده و بمرتبه اعلی رسیده و ابوجهل با وجود مشاهده معجزات تکذیب آورد و از سعادت ایمان محروم مانده بجهنم رسید بعد ازان سید گلاب شاه اورنگ آبادی عرض داشت که ترتیب بیعت با مرید چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود مرید را پیش خود بنشانده حال او دریافت کند و دست خود بر دست راست او نهاده سوره فاتحه و پنج آیت اول از سوره بقره و آیت شهد الله تا حکیم و آیت مبایعت تا عظیما و درود شریف یکبار خواند بر دست او دم کند تا بروی و سینه خود بمالد بعد ازان وظیفه موافق حال

فائده بیعت با اهل قبور

فائده رفتن بخدمت بزرگان سلسله دیگر

فائده ترتیب بیعت کردن

او ارشاد فرمودند در بیعت خاصه بعد از دست گرفتن بگوید که بیعت کردی تو با این عاجز و شیخ این عاجز و بحضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم که وجود خود را بر شریعت مصطفوی و روح خود را بمحبت الٰهی مستقیم داری

مرآت سی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت طاعت و آداب و تصور آن

روز دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید احمد پوٹھوہاری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در تعریف پیر افتاد بنده عرض داشت که اکثر مردمان میگویند پیر کامل آن است که مرید خود را بمال دنیا مستغنی کند و هیچ حاجت او باقی نماند خواجه شمس العارفین فرمودند آنست که مرید خود را غنا قلبی بخشد و از حب دنیا باز داشته بمحبت الٰهی مشغول گرداند نه آنکه بمال دنیا مستغنی کند زیرا که تعجب می آید که دنیا را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جیفه فرموده و دوستان خدا نیز از وی احتراز نموده پس این رای اهل دنیا مخالف رای اهل اللہ است بعد ازان فرمود پیر در لغت آن را گویند که موی او سفید باشد و در اصطلاح صوفیه پیر آن است که قلب او از اوصاف مذمومه پاک شده باوصاف حمیده معمور باشد بعد ازان سخن در ذکر طاعت پیر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که در متابعت پیر خود بهر حال ثابت قدم باشد چه در رفتن و نشستن چه در خوردن و آشامیدن بعد ازان شش نفر از مجاوران روضه خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی آمدند و سر گرده ایشان پنج یا شش خرما پیش آنحضرت نهادند و دستاری نیز بر سر حضرت صاحب پیچیده بر کرسی نشست غلام محمد درویش گفت عالمان و سیدان بهت رعایت آداب حضرت صاحب بر زمین می نشستند و ایشان بالا نشسته اند ازین سخن خشمناک شده میگفت که این همه خواجگان از خانه بابان فیض یافته اند مارا چه ترک ادب بعد ازان فرمود سیدان هر چند متواضع شوند اما هری که بزرگ نشان اصل نمی شود و همین طور عالمان تا علم خود را ظاهر نکنند قدر نگیرند بعد ازان فرمود مرید را باید که متابعت شیخ خود نماید

مرآت سی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و طاعت و آداب و تصور آن

متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانند چنانچه در حدیث آمده الشیخ فی قومه کالنبی
فی امته. بعد ازان سخن در تاکید گرفتن پیر افتاد فرمود بغیر پیر بمنزل مقصود نمی رسد
که در مثنوی معنوی آورده شخصی که بی پیر براه سلوک رود مانند آن شخصی ست که آهن سرد را
بکوبد و هیچ حاصل نشود تا آنکه از داؤد علیه السلام نیاموزد چنانچه در مثنوی می آرد بیت
پیر را بگزین که بی پیر این سفر ٭ هست بس پر آفت و خوف و خطر ٭ و دیگر جا آورده
پیر باشند نردبان آسمان ٭ تیر پران از که گردد از کمان. بعد ازان ذکر ترقی حسنات
مشایخ و استادان افتاد فرمود ثواب اوراد و اشغال که مریدان می یابند همان قدر در نامه
اعمال شیخ او می نویسند و همان قدر که مرید را حاصل ست بنام شیخ بالا رقام
نمایند و همین طور تا رسول علیه السلام درجه بدرجه زیاده میگردد مثلاً مرید را اگر یک نیکی
نویسند بنام شیخ او دو نیکی نوشته شود و پیر سوم را چهار نیکی و شیخ چهارم را هشت و
پیر پنجم را شانزده و پیر ششم را سی و دو نیکی نوشته شود علی هذا القیاس حسنات مشایخ
بیشتر شوند. بعد ازان سخن در ذکر صلاح صفات باطن و پوشیدن کلاه افتاد همدرین
محل میان احمد خوشنابی کلاه چهار ترکی بر سر نهاده بخدمت آنحضرت حاضر شد خواجه شمس
العارفین فرمود سالکان را باید که در اوصاف باطن سعی نمایند ظاهر چه باشند باشند زیرا که
درویشی بر لباس ظاهر موقوف نیست آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
حاجت بکلاه چهار برگی داشتنت نیست ٭ درویش صفت باش کلاه تتری دار
بعد ازان ذکر کلاه چهار برگی افتاد فرمود بعض مردمان می گویند که حضرت غوث الاعظم
رضی الله تعالی عنه وقت وصال کلاه خود بمریدان خویش داده وصیت فرمود که چون شخصی
باین علامات درین جا بیاید این کلاه من او را بدهید پس بعد از چند مدت خواجه
فریدالدین گنج شکر قدس سره در بغداد رسیدند درویشان آن علامات در ایشان
معاینه کردند مگر کلاه حواله شان نکردند چون آنحضرت از شهر بیرون رفتند کلاه موصوف

بیان ثواب حسنات مشایخ

بیان پوشیدن کلاه

شمس العارفین فرمود بهتر ست لیکن چه باید اینها [illegible] اوراد و اشغال [illegible] ۱۲

خود بخود بهوا پریده بر سر ایشان آمد بعد ازان فرمود که این ذکر موجب کتاب فوائد الفواد
درست نیست زیرا که دران می نویسد که روزی خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه
در مطالعه کتابی مشغول بودند و دران وقت کلاه چهار ترکی بر سر آنحضرت داشته بود
پس ازین واقعه معلوم میشود که شاید حضرت غوث الاعظم بوقت ملاقات خواجه معین الدین
را عطا کرده باشد بعد ازان فرمود وقتی که خواجه نظام الدین بداونی رضی الله تعالی عنه
بر کناره حوض نماز میخواند شخصی آمد و گفت که شاید این یکی از مریدان بهاء الدین باشد بعد از
نماز فرمودند من از فریدیان ام تو بکدام علامت مرا از بهاء الدینی می شناسی گفت مریدان
بهاء الدین همین طور دستار می بندند پس همان ساعت خواجه محبوب الهی دستار خود را
فرو کرده بطریق خواجه فرید الدین گنج شکر بر گرداگرد سر گردانیده بندند که آن از اقبل گوشه
میگویند درین اثنا مولوی معظم دین عرض داشت که در ملفوظ خواجه حسن محمد نوشته
دیدم که بروز جمعه حضرت نظام الدین از غسل فارغ شده لباس پوشید خادمی کلاه
طاسنجاف بخدمت آنحضرت حاضر کرد خواجه صاحب آن را دیده واپس کرد و گفت که این
کلاه مخالف کلاه پیر من ست زیرا که کلاه پیر من ست زیرا که کلاه پیر من مغربی دار بود
آنگاه فرمودند عجب متابعت ست که بقدر موی از اتباع شیخ تجاوز نمی کردند بعد
ازان سید خدابخش و نیاز درویش بوسیله مولوی معظم دین صاحب عرض داشت
که حال ما این بسیار خراب ست تا اگر رضامندی ایشان نشود ما را هیچ حال نیست خواجه
شمس العارفین فرمود راضی خواهم شد مولوی صاحب باز عرض داشت که چون بصیغه
مستقبل رضامندی را اقرار دادند ازین معلوم شد که در رضامندی ایشان دیر ست
فرمودند اگر ایشان بر گفته من عمل کنند ما هم راضی باشیم بعد ازان صاحب زاده
محمد دین صاحب عرض داشت که حضرت جد بزرگوار من بوقت وصال درود شریف باین
طریق میخواند اللهم صل علی محمد و علی شیخنا محمد سلیمان خواجه شمس العارفین فرمود حضرت

مولانا و استاذنا مولوی محمد علی مکهدوی رحمة الله علیه نیز بجا لفظ و علی آله و علی شیخنا
میخوانند روزی عرض داشتم که علی شیخنا گفتن چه حاجت است زیرا که در حدیث کل
تقی و نقی فهو آلی همه متقیان داخل اند حضرت استاذنا فرمود اگرچه حاجت نیست مگر تخصیص بعد
از تعمیم بهتر است بعد ازان درین اثنا بنده عرض داشت که فنا فی الشیخ چیست خواجه
شمس العارفین فرمود در صورت پیر خود چنان محو شود که هیچ حرکات و سکنات
خود ندانند بلکه صورت پیر و مرید یکی گردد بعد ازان مناسب این حکایت فرمود که
چون شیخ بهاء الدین بخدمت شیخ شهاب الدین مشرف شدند و در ریاضت و عبادت
از همه مریدان آن شیخ سبقت بردند که روزی شیخ شهاب الدین و بهاء الدین در یکجا
نشسته بودند شخصی آمد و گفت معلوم نمی شود که شهاب الدین کدام ست و بهاء الدین
کدام ست سبحان الله که درجه اتحاد پیر و مرید چنان بکمال رسید که صورت هر دو یکی گردید
بعد ازان فرمود روزی شیخ شهاب الدین چند مرید را جهت بریدن کاه داده ساخت و
هر یک کاه سبز برید اما شیخ بهاء الدین گیاه خشک بریده پیش شیخ حاضر کرد شیخ فرمود باعث
چیست که تو خشک بریدی و دیگران سبز گفت که از کاه سبز آواز ذکر حق می شنیدم و نه بریدم آن
دیگران رسیدند که شما هم شنیدید گفتند نه بعد ازان همدرین محل پیر عرب شاه عرض
داشت که چون مرید را حاجت در پیش آید بخدمت پیر خود ظاهر کند یا نی فرمود مرید صادق را
اظهار کردن حاجت نیست خود بخود پیر بهر حال مرید را شامل باشد چنانچه در مثنوی
معنوی مینویسد بیت دست پیر از غائبان کوتاه نیست ٭ دست او جز قبضهٔ الله نیست
بعد ازان سخن در ذکر محبت پیر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود مرید را باید که محبت
پیر خود بر غیر مقدم دارد آنگاه برنعتی حکایت فرمود بحضور حضرت خواجه تونسوی محبوب
و جمیل تن از درویشان صاحب شغل سکونت میداشتند و یکی از مریدان خاص مولوی
فادر بخش ازان حضرت حضرت یافته برای حصول علم جانب هندوستان برفت در

شخصے آمد مردی توانگر حال و پرسید بخانه خود برد و دختر خوب شکل زیور زر پوشیده
برتخت مرصع قرآن مجید میخواند گفت این دختر را قبول فرمایند و مبلغ بیست و پنج هزار
روپیه جاگیر میدارم آن هم بالک ایشان ست مولوی قادر بخش گفت الحال در طلب علم هستم
بعد از تحصیل علوم هرچه مرضی ایشان باشد بجا آرم وچون بعد از تحصیل علوم مراجعت
نمود و بخدمت حضرت تونسوی آمد مجرد صحبت آنحضرت محبت آن زن در دلش نماند
و باقی عمر بعشق پیر بگذرانید بعد ازان روی سخن بحاجی غلام سرور ملتانی آورده فرمود
که هی سعادت که بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شدی ما باید که در اذکار و اشغال
سعی بلیغ نمائی تا حب حرمین شریفین و اهل آنها فوت گیرد که ثمره همه عبادت ها حب الله
وحب رسول الله است انگاه فرمود محبت والمحبت پیر عین محبت رسول الله
صلی الله علیه وسلم ست و هم مرید را باید که در فوات پیر هستی خود را محو کرده ظهور ذات
حق و رسول علیه السلام را بیند چنانچه بزرگے فرموده رباعی چونکه ذات پیر را کردی قبول
هم خدا در ذاتش آمد هم رسول گر جدا بینی ز حق تو خواجه را گم کنی هم متن و هم دیباچه را
بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود پیر پرستی نزد ارباب ظواهر بت پرستی ست و
نزد مردان حقیقت عین حق پرستی ست غلام حسین قریشی عرض داشت که پیر پرستے
چیست فرمود آن مرتبه فنافی الشیخ ست و فنا آنست که جمیع اخلاق و اوصاف مرید
باوصاف شیخ خود مبدل شوند بلکه کمال فنا آن ست که صورت و سیرت او عین صورت و سیرت
پیر گردد بعد ازان سخن در ذکر تصور شیخ افتاد خواجه شمس العارفین فرمود طالب صادق
را باید که تصور صورت شیخ کند تا صورت حقیقی ازان جلوه نماید چنانچه بی بی زلیخا در عشق
یوسف علیه السلام بیقرار شد و در خواب سوم الهام شد مصراع عزیز مصرم و مصرم مقام ست
پس بے بی صاحبه تسکین خاطر حاصل شد لهذا عزیز مصر را عزیز حقیقی دانسته اختیار
کرد آخر الامر حسب گمان آن صاحبه محبوب حقیقی که یوسف علیه السلام بود و اصل گردید

رباعی در اطاعت پیر

ذکر تصور شیخ

همین مثال برای سالکان راه خدا کافیست بعد ازان صاحبزاده محمد دین صاحب
عرض داشت که شخصی جانب تونسه شریف قصد سفر میکرد اگر خط خیریت حال خود نوشتن باشد
بنویسند خواجه شمس العارفین فرمود محض برای رضامندی صاحبزاده الله بخش سجاده نشین
نوشتن امر ضروریست ورنه حاجت نیست و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
ما بوی پیرهن را در جان فرو خیره داریم ÷ شاید ز مصر نامه امروز کاروانی ÷ یعنی تصور
صورت خواجه تونسوی در دل من قرار گرفته است بجز محبت او چیزی در دلم نمی گنجد
چنانچه بزرگی فرموده بیت دلم خانهٔ مهر یار است و بس ÷ ازان می نگنجد درو کین کس
پس ای درویش اگر طالب خدا باشی عاشق صورت پیر خود باش تا ذات حق ترا جلوه
نماید چنانچه بزرگی فرموده بیت گر بجوئی ذات حق را صورت مرشد ببین ÷ عاشق
شو ذات حق را اندران وثن ببین ÷ بعد ازان مولوی محمد احسن صاحب ساکن
میکی ڈهوک و مولوی عالم دین از تونسه مقدسه مراجعت نموده سعادت صحبت خواجه شمس
العارفین حاصل کردند حضرت صاحب کیفیت منازل سفر ازانها پرسید گفتند این قدر
مسافت محض بتوجه ایشان بمدت شش روز رسیدیم خواجه شمس العارفین فرمود آفرین
باد که با وجود ضعف پیری چنین منازل سخت قطع نمودید همدرین محل مولوی غلام محمد
ساکن گدهی این بیت خواند بیت دست پیر از غایبان کوتاه نیست ÷ دست او
جز قبضهٔ الله نیست ÷ بعد ازان حضرت صاحب این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
چون منم و پیر مراگشت بار ÷ نیست مرا حاجت آمرزگار ÷ انگاه فرمود شخصی بخدمت
حضرت خواجه تونسوی عرض داشت و برین بیت اعتراض نمود که بجای لفظ آمرزگار
آموزگار باید خواند تا در توحید خلل واقع نشود خواجه موصوف در جوابش فرمود ای بیخبر
چون نشان کامل ذات خود را در ذات حق فنا کند عین مطلق گردد پس میان آمرزگار و
آموزگار هیچ فرقی نماند در همه جا ظهور خدا تعالی بیند چنانچه خواجه معین الدین فرموده بیت

صفات و ذات چو از هم جدا نمی بینم ٭ بهر چه می نگرم بجز خدا نمی بینم **بعد ازان**
دعا گو عرض داشت که تصور شیخ چگونه کرده شود خواجه شمس العارفین فرمودند باید که صورت شیخ
پیش خود دارد یا در دل تصور کند و یا برخ ... مانند برقعه پوشد الغرض بهر طوریکه میسر شود صورت
شیخ را نگهدارد و در حالت خوردن و خفتن و رفتن و نشستن هیچ وقتی از تصور پیر خالی نباشد
بعد ازان دعا گو عرض داشت که چون تصور نفی ماسوای الله کرد پس اثبات ذات
حق تعالی کند یا ذات شیخ خواجه شمس العارفین فرمودند همه مخلوق را نفی کند و شیخ را مظهر ذات
دانسته اثبات کند همدرین محل فرمودند جهت رفع خطرات تصور شیخ نیز نهایت نافع است
بعد ازان مولوی محمد عظیم ساکنه گنگال عرض داشت که تصور شیخ اگر در نماز پیش آید
حکم چیست فرمودند جائز است که پیش امام تصور نموده سجده کند **بعد ازان** بنده عرض
داشت که تصور شیخ بوقت وظیفه ضرور است یا در همه اوقات خواجه شمس العارفین
فرمودند تصور در همه حال باید کرد تا از خطرات نفسانی و وسواس شیطانی رهائی یابد بعد
ازان فرمودند تصور نعمتی ست عظمی و سپریست از گناه یعنی چون صوفی را تصور پیر کامل
حاصل شود بر هیچ گناهی قادر نشود **بعد ازان** فرمودند مردی بر زنی عاشق او زن
نیز بسوی او التفات کرد تا آنکه آهسته آهسته با گفتگو شد و بعد از چند مدت با و ملاقی شد چه
بیند که شیخ او میان ایشان استاده است چون صورت پیر را دید خود را از زنا نگذاشت و گریخت
درین اثنا بنده عرض داشت که دو چیز در فکر من فاضل تر اند یکی ذکر حق دوم تصور پیر خواجه
شمس العارفین فرمودند آنچه فهمیدی حق است چون برین دو امر کسی استقامت کند زود
بمقصود برسد **بعد ازان** صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت در ان سالی که من همراه
شما در تونسه شریف رفتم چون ایشان به آستان خواجه تونسوی رسیدند شخصی نیز رفتار
بقرار بر شما نظر بسته بیامد چون ایشان از آستان گذر کردند از کسی پرسید که ایشان کدام
کس اند گفتند حضرت صاحب سیال شریف اند گفت من صورت حضرت خواجه تونسوی

دانسته پی ایشان دیده‌ام وجمیع اعضای ایشان بمشابه آنحضرت دیدم همدرین محل
فرمود آن ذات بیمثل بود مورچه باسلیمان چه نسبت دارد **بیت** هرگدای مرد سلطان
کی شود ٭ پشه آخر سلیمان کی شود همدرین محل مردی امیر کبیر مرید خواجه توسوی
بخدمت خواجه شمس العارفین آمد چون نظر بر وجود مبارک آنحضرت کرد زار زار بگریست خواجه
شمس العارفین فرمود ای برادر گریه مکن گفت ای غریب نواز صورت شما بمشابه صورت خواجه
توسوی می بینم لهذا بی اختیار گریه میکنم پس ای عزیز از بسیار مردمان تصدیق نمود
که میان صورت خواجه سیالوی وخواجه توسوی فرق نمانده بود بعد ازان فرمود زنی
از قریه سیال بخدمت خواجه توسوی رفت وآنحضرت بر مصلی غلطیده بودند چون نظر کرد
وجه می بیند که گویا توده زر بر مصلی افتاده است صاحبزاده موصوف عرضداشت که
بزرگان بعض اوقات بصورت دیگر ظاهر می شوند خواجه شمس العارفین فرمود بلی وقتی
خواجه توسوی در قریه اجودهن بر عرس حضرت گنج شکر رفته بودند محل وسیع مجلس سماع
آراسته کردند وحضرت خواجه توسوی بسوی روضه متبرکه متوجه شده نشستند ومولوی
علی محمد پیش امام ومن جانب جنوب نشسته بودیم وباعث کثرت آدمیان صورت آنحضرت
نظر نمی آمد چون محفل سماع روشن گشت صاحبزاده نور احمد مهاروی را جذبه شد وخدا را
لانگری مبلغات برداشته بخدمت آنحضرت حاضر بود وحضرت صاحب از چند مبلغ
گرفته دست بالا کرده بقوالان میدادند چون بسوی دست مبارک آنحضرت نظر کردم گونه
مبارک آن بشکل نورانی دیدم چنانچه انوار تجلیات ازو شعله میزدند چون این معنی بپیش
امام اظهار کردم گفت این چه می بینی بیشتر ازین تجلیات نورانی از ایشان روشن بودند
بعد ازان فرمود مردی بت پرست در ولایت خراسان رفت وشخصی از قوم افغان
با او مقابله کرد وتیغ کشیده بسینه او بزد وچنان آواز برآمد که گویا بر سنگ سخت زده است
چون سینه او بشگافتند بتی سنگین بیرون آمد آنگاه فرمود تصور بت در دل هم چنان

بست که صورت معبود در سینهٔ او پیدا گشت آنگاه فرمود خیال را چنان تاثیر ست
که معبود خود در سینهٔ او پدید آید بعد ازان فرمود اگر مرید صادق تصور شیخ چنان میکند
که ظاهر و باطن صورت شیخ جلوه نماید و مطالع ذات در صورت پیر کند بمقصود حقیقی
خواهد رسید آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت زلیخا از زلیخائی رمیده
ازان صورت بمعنی آرمیده بعد ازان سخن در آداب پیر افتاد عاصی عرضداشت

آداب پیر

که آداب شیخ بیان فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در کتب سلوک آداب شیخ بسیار
نوشته اند اما معلم آداب عشق است هر چند که عشق بیشتر باشد آداب محبوب خود بخود معلوم
شوند همدرین محل عرضداشتم که جانب شیخ پشت کردن حکم چیست فرمود این هم
ترک ادب است آنگاه فرمود مردی مرید خواجه تونسوی بفاصله شش کروه از تونسه شریف
سکونت میداشت و همیشه صلوٰة جمعه در تونسه مقدسه میگذارد و شنبه [illegible]
باز تا موضع خود پس پا می رفت باز عرضداشتم که آداب پیر در حاضر و غایب چگونه اند
فرمود آداب شیخ در حالت حضور و غیبت حیاتی و مماتی یکسان اند چنانچه مولوی جامی فرمود

غزل

غزل یار رفت از چشم لیکن روز و شب در خاطر است گر بصورت غایب است اما بمعنی ظاهر است
عشق اندر ظاهر و باطن نه بیند غیر دوست پیش اهل باطن این معنی که گفتم ظاهر است
در حضور دوست هر جانب نظر کردن خطاست یکزمان حاضر نشین ای دل که جانان حاضر است
بعد ازان بنده عرض کرد که چون سعادت صحبت ایشان حاصل شود حالات بسیار
و شوق بسیار ترقی در نفس خود می یابم و چون از حضور فیض گنجور مهجور شوم آنحالت نسبت
حضور کمتر گردد باعث چیست فرمودند تعجب نیست که حضور و غیبت یکسان نباشد که
ما را نیز همچنین بودی که چون از حضرت مولانا خواجه تونسوی رخصت شده اینجا نزد خود آمدی
بنسبت حال سابق لذت و لطائف کم می شد آنگاه فرمود چون شوق تنزل واقع شود
در صحبت نیکان باید نشست و مطالع کتب سلوک و توحید باید کرد تا به برکت ایشان شوق تیزتر گردد

بعد ازان سخن در قدم بوسی افتاد سید محمد شاہ نام بخدمت خواجہ شمس العارفین رح آمدہ قدم بوسی کرد مولوی محمد جان بسوی آن سید گفت فرمود چنین قدم بوسی در شرع شریعت جائز نیست زیراکہ مشابہ سجدہ شود و سجدہ مر آن ذات حقیقی را شایان ست بعدازان مخلص بندہ عرض داشت کرد درین مسئلہ چہ حکم ست خواجہ شمس العارفین فرمود چون حق سبحانہ وتعالی جمیع ملائکان را حکم داد کہ آدم علیہ السلام را سجدہ کنید آنکسان کہ سجدہ کردند مقبول شدند و کسی کہ انکار کرد مردود شد زیراکہ آن سجدہ مر آن حق ابو البشر بود همچنین اولیاکرام صوفیہ عظام قائم مقام انبیا علیہ السلام اند چنانچہ در حدیث آمدہ است الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ اگر شخصی پیر خود را مظہر ذات حق دانستہ قدم بوسی کند جائز ست بزرگی فرمودہ

چونکہ ذات پیر را کردی قبول ٭ ہم خدا در ذاتش آمد ہم رسول ٭ گرجدا بینی ز حق تو خواجہ را گم کنی ہم متن و ہم دیباچہ را بعد ازان فرمود مردی بخدمت خواجہ نظام الدین آمدہ سر بر زمین نہادہ قدم بوسی کرد عالمی گفت این امر مخالف شریعت ست آن شخص خاموش ماند باز آن عالم تکرار کرد خواجہ نظام الدین فرمود کہ پیش ازین امم سابقہ این اجازت داشتہ اند بلکہ ثواب ست چنانچہ در تفسیر رؤفی آوردہ کہ بزمان سعادت نشان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از مردمان بتقبیل دست و پای مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوقوع آمدہ در حضرت رسول علیہ السلام ایشان ازین امر ممانعت نفرمود چنانچہ در صحیح ترمذی مذکور ست

حدثنا ابو کریب حدثنا عبد اللہ بن ادریس و ابو اسامۃ عن شعبۃ عن عمرو بن مرۃ عن عبد اللہ بن سلمۃ عن صفوان بن عسال قال قال یہودی لصاحبہ اذہب بنا الی ہذا النبی فقال لہ صاحبہ لا تقل نبی انہ لو سمعک لکان لہ اربع اعین فاتیا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسالاہ عن تسع آیات بینات فقال لہم لا تشرکوا باللہ شیئا الحدیث پس بعد بیان تسع آیات آن ہر دو شخص دست و پای مبارک آنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم را بوسیدند کہ راوی گفت قال

فقبلا یدیه ورجلیه وقالا نشهد انک نبی النبی ودر تنبیه الغافلین مسطورست که قال اعرابی
اذن لی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اقبل راسک ورجلیک فاذن له فقبل
راسه ورجلیه الحدیث ودر صحیح بخاری وشفا قاضی مذکورست ورای ابن عمر ابن
اسامة بن زید فقیل له هو محمد بن اسامة فطاطاء ابن عمر راسه ونقر بیدیه
الارض وقال لو راه رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحبه الحدیث بدان ای
عزیز درینباب احادیث دیگر نیز آمده اند بسبب طوالت کلام ننوشته بعد ازان فرمود
سالک را باید که در امور شریعت سعی بلیغ نماید زیرا که شریعت زبان طریقت وحقیقت است
هر کس که بمقصود رسید ازین راه رسید بعد ازان مولوی سراج الدین سکنه کهر طیه عرض داشت
که چند مدت ملازمت شخصی فلان اختیار کردم چون تعظیم او برمن گران آمد پیشه ملازمی ان
بگذاشتم خواجه شمس العارفین فرمود میان تعظیم فقیر وامیر فرق ست اهل دنیا محض برای
حصول دنیا میکنند این تعظیم ثلث ایمان را ضائع کند وصوفیان محض برای خشنودی
آنها کنند این عین ثواب است بعد ازان فرمود پیر را باید که موافق استعداد مرید ورد و
اشغال فرماید ومرید را باید که از صحبت غیر جنس حذر کند وبا صلحا وعلما صحبت دارد ودر اتباع
شیخ ثابت قدم باشد تا بمنزل مقصود برسد بعد ازان سخن در ذکر عامل وصوفی افتاد
خواجه شمس العارفین فرمود میان عامل وصوفی فرق ست اگر عامل را از کسی آزاری یا رنجی
برسد در عوض آن عمل خود را جهت هلاکت او میخوانند وصوفی بضد ایشان عمل کند یعنی هر
رنجی وبلای که برسد از خدا تعالی میدانند وعوض آن نمی طلبند بلکه در حق او احسان کنند چنانچه شیخ
سعدی فرموده مصرع اگر مردی احسن الی من اسا بعد ازان فرمود علمای
ظاهر سلاح علم را تیز کنند وبر نشانه مقصود که وصال دوست است نزنند وهمه عمر خود را در آموختن علم
بگذرانند وبعمل آن نمی کوشند وصوفیان در عمل میکوشند وتیر با وحق گرفته بر هدف میزنند
ودر حق واصل میشوند بعد ازان غلام حسین قریشی عرض داشت که معنی الصوفی لا مذهب له

چیست فرمود صوفی با باعث کمال محبت در متابعت محبوب مستغرق میماند و از رعایت
مذاهب فارغ باشد و دیگر آنکه صوفی مقید مذاهب نباشد و همه مذاهب را مثلا هراو داند و
دیگر آنکه مذهب صوفی لا است یعنی لا موجود فی الکونین الا هو و دیگر آنکه چون صوفیه
کرام مرتبه فنا و فناء الفنا برسند از قید مذاهب بگذرند بعد ازین محل این بیت بر زبان
مبارک راندند **بیت** مذهبا ندی دروازے اوچے عاشق واره موری ؛ عشق هوران
بدشور مچایا پھن وڑے جا زورین بعد ازان فرمود چون شخصی علتی چیزی
اختیار کند علت گردد اگرچه سنت باشد و همچنین مردی کامل هر چیزی که عمل کند
خواه کفر باشد ملت گردد و این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** هر چه گیرد علتی علت
شود ؛ کفر گیرد کاملی ملت شود ؛ بعد ازین محل قریشی مذکور عرض داشت که فعل کامل
را کفر چرا نسبت کردند فرمود کفر اتفاقی نیست بلکه کفر نسبتی ست که نزد بعضی کفر باشد
و نزد بعضی عین ایمان بعد ازان سخن در فضیلت فقر افتاد خواجه شمس العارفین
حکایت سلطان محمود غزنوی بر زبان مبارک راندند که چون محمود غزنوی قصد سفر
هندوستان کرد طفلی خورد سال همراه خود برد و پرورش او بخوبی کرد چون بلوغت رسید
بر تخت شاهی بنشاند روزی بر تخت نشسته گریه میکرد سلطان باعث گریه پرسید گفت
در خورد سالی چون مادر من با من بخ شی گفتی که خدایتعالی ترا بحواله سلطان محمود بکند
و والد از روی شفقت مادر مرا گفتی که چنین دعا در حق پسر نباید کرد و اکنون بحال خود
می بینم آن سخن مادر مشفقه یاد آرم و بگویم اگر مادر من و پدر زنده بودی دانستی که خدایتعالی خلاف
رای هر دو مراد دولت شاهی عنایت فرمود بعد ازان فرمود که مراد از مادر طبیعت ست که
هر وقت انسان را از فقر باز دارد و بگوید که در معامله فقر بسیار آفتهای ست و عقل مثل
پدر ست این هم از ان فقر باز داشته با مور دنیا فانی مشغول میسازد و محمود مراد
مرتبه فقر ست که چون مرید صادق در سلوک فقر قدم زند بتخت سلطانی که وصل حق ست برسد

مرآت سی و ششم در ذکر سماع و جذبه و استغراق اهل الله

شب پنجشنبه دولت پای بوس حاصل شد مولوی نور الله هزاروی و سید فضل شاه پشاوری
و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر سماع افتاد خواجه شمس العارفین به زبان مبارک راندکه
وقتی در کابل بخدمت مولوی محمد غوث صاحب حاضر بودم از مشکوة شریف باب سماع
بکشادند مرا نزد خود طلبیده گفتند که ببین چون شرح شیخ عبد الحق را براوردند دران جا نوشته
بود که امام غزالی رحمة الله علیه سماع را حلال گفته و تفصیلش در کتب سلوک موجود است
بعد ازان سه کس مطربان آمدند و خواستند که سرود با ساز کنیم خواجه شمس العارفین فرمودند
ساز بربط خود را بپوشانید اگر سخنی گفتنی بی ساز بگوئید پس آنها همچنان کردند بعد ازان
فرمود در مدارج النبوة نوشته دیدم که هفت کس از صحابه کرام مانند جعفر طیار و امیر معاویه
و مقداد و طاوس وغیره آواز بربط شنیده اند مولوی نور الله پشاوری عرض داشت که بعض
مردمان آیت لهو الحدیث در حق سماع دلیل آرند آیت سماع نیست بلکه سبب نزولش آنست که
یهودی مدینه منوره بجانب ملک عجم آمدند و قصائص رستم و اسفندیار یاد کرده باز به مدینه
آمدند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وعظ قرآن مجید بیان فرمودی آن
یهودان علیحده حلقه زده قصائص رستم و اسفندیار میکردند پس در حق آن یهودان خدا
تعالی آیت لهو الحدیث نزول فرمود بعد ازان مولوی نور الله صاحب التماس کرد
که حرمت سماع علی الاطلاق از حدیث شریف ثابت نیست چنانچه در مشکوة شریف
مسطور است جاریتان فی بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخر و هم در سنن ابن ماجه
آمده بروایت ربیع بنت معوذ دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و عندی
جاریتان تغنیان الحدیث خواجه شمس العارفین فرمود امام غزالی در احیاء العلوم نوشته
است که روزی حبشیان در مسجد سرود میکردند و حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها
ذقن خود بر دوش رسول الله صلی الله علیه وسلم نهاده می شنیدند بعد ازان دعا گفته

عرض داشت که حضرت خواجه توسوی سماع با ساز می شنیدند یا بی ساز خواجه شمس العارفین
فرمود از سازها و آلات سماع نهایت احتراز میکردند و چون قوالان مجلس سماع آراسته
می کردند آنحضرت در حجره مبارک نشسته می شنیدند و در اوجوهین عرس حضرت گنج شکر در
روضه مبارک آنحضرت بمحراب مسجد نظامی جلوس فرمودندی چون وقت ختم نزدیک شدی
قدری ساعت بالکل بنشستندی و باز فی الحال به برج نظامی آمدی اگر کسی قوال با ساز نزد ایشان
سماع میکرد آنرا بیرون کردی و گفتی که در اینجا عالمان بیایند و نزا بزنند بعد ازان
مولوی معظم دین عرض داشت که چون منازل و مقامات خواجه نصیر الدین می شنویم عجب حیران
میباشیم خواجه شمس العارفین فرمود آنحضرت بر شریعت چنان ثابت قدم بودند که گاهی
بسوی سماع متوجه نشدی و حالانکه حضرت سلطان المشایخ پیر ایشان می شنودند سید الله بخش
عرض داشت که چرا از سماع احتراز کردند فرمود برای اتباع سنت رسول علیه السلام باز
عرض کرد که اتباع شیخ خود چرا نکردند خواجه شمس العارفین فرمود احتراز از سماع منافی اتباع
نیست زیرا که اتباع امر شیخ ضرورست و ایشان بشنیدن سماع مامور نبودند و این کمال
حوصله آنحضرت است که با وجود امکان از شنیدن سماع باز ماندند بعد ازان فرمود
شخصی بخدمت خواجه نظام الدین عرض داشت که حضرت نصیر الدین بمجلس سماع شما حاضر
نمی شوند چونکه آنحضرت بحال ایشان واقف بودند هیچ نگفتند باز سید الله بخش عرض
داشت که محفل سماع حضرت نظام الدین با ساز بود یا نی فرمود ساز و مزامیر در مجلس ایشان
هرگز نبودند بلکه دستک زدن را نیز منع فرمودی بعد ازان سخن در فضیلت سماع
افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود ای درویش راهی که زاهد بمدت کثیر طی کند صوفی بساعت
سماع بیک آن قطع کند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت جامی
زاهدان بهزار اربعین رسند مست شراب عشق بیک دم رسند و هم فرمودند برای
دفع خطرات نیز نافع ترست و کثرت سماع باعث قساوت دل ست و پریشانی خاطر

پس سالک را باید که گاهی گاهی بشنود تا ذوق در دل تازه گردد بعد ازان فرمود شنونده
سماع را فکر درست باید تا شنیدن وحلال باشد چنانچه سالکی و عالمی بایکدیگر گفتند که ساز ها
بوقت زدن چه گویند. عالم گفت طبله گوید قدیم را بهرتوا او آواز دیگر در پهٹ پهٹ و کنیسیان
میگویند لعنت لعنت و ربط میگوید نی تون کینون آهنی این نی تون کینون آهنی و انرا
دلولیان که بدست خود اشارت کنند گویند که اهنون اهنون اهنون و سالک گفت بگمان من
اینست طبله گوید تو هین تون هین و آواز دیگر بر حق بر حق و کنیسیان میگویند یا رب یا رب
یا رب و ربط میگوید تو هین تون اهین تو هین تون این و لولیان بدست اشاره کنند
اسوچه اسوچه بعد ازان سخن در جذبه افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود جذبه بر دو قسم است
یکی آنکه باهوش می باشد واختیار ماند که خود را باز دارد از جنبش وحرکت و دویم آنکه اختیار
ماند ونه هوش از همه امور بی خبر باشد پس ضو بصورت اولی نمی شکند و در صورت ثانی
بشکند بعد ازان بنده عرض داشت که در خاندان نوشاهی مردمان جاهل و لاکجور منسلک
شده حالت وجذبه میکنند. و بعد آن بحال سابق و عقیده فاسد بمانند آنرا حکم چیست
خواجه شمس العارفین فرمود اصل حالت وجذبه در مرتبه فنا باشد و آن مردمان که باین مرتبه
نرسیده باشند حالت ایشان مجازیست بعد ازان فرمود در پاک پٹن شریف بسیار
هنودان در محفل صوفیان آمده حالت وجذبه میکردند پس بعد از حالت بمذهب کفر
می ماندند چنین حالت نزد صوفیه کرام هیچ فائده ندارد بعد ازان فرمود سماع موصل
الی الحق است مر اهل طریقت را و نقصان است اهل شریعت را بعد ازان سخن
در ذکر استغراق افتاد و مهر محمد بخش عرض کرد که میان حسین قوم کنجال و غلام حسین قوم
چانڈیا ساکنان بلده لیه باراده زیارت حضرت خواجه نوشوی میرفتند و در راه حسین
کنجال از رفیق پرسید که شما را حضرت صاحب می شناسند و نام تو میدانند غلام حسین گفت
ما را یقین هست که حضرت صاحب از ولدیت و قومیت و اسمیت و سکونت من واقف باشند

ذکر تعریف شنونده سماع

ذکر جذبه و دو اقسام آن

ذکر استغراق خواجه نوشوی

حسین گفت ما را بخوبی می شناسند الغرض چون بر دروازه حجره مبارک آنحضرت رسیدند
اوّل حسین کنجال اندرون رفته قدم بوس شد پرسیدند که تو کیستی گفت که من حسینم فرمودند
کدام حسین گفت حسین کنجال ام فرمودند حسین کنجر باز عرض کرد که حسین کنجال ام فرمود
خیر بنشین بعد ازان غلام حسین قدم بوس شد فرمودند ای غلام حسین خوش آمدی بخاطر
شما خیریست بعد ازان فرمود که روزی بی بی عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بحجره
رسول علیه السلام رفت آنحضرت پرسید کدام ست گفت عائشه ام فرمودند کدام عائشه
گفت دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند کدام ابوبکر گفت یار شما پس رسول علیه السلام
خاموش شدند بعد ازان فرمود که این وقت استغراق بر همه اولیا می آید بعد ازان
سخن در ذکر استغراق شیخ عبد الحق ردولوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی بزیر
سایه درختی نشسته بودند مرغی به آواز خوش بران درخت تسبیح میخواند و لذت آواز او در
دل ایشان غلبه کرد همه عمر در ذوق او مستغرق ماند بعد ازان فرمود وقتی در تونسه
شریف مجلس سماع آراسته بود صاحبزاده عبد الغفور پسر غلام نبی مهاروی را حالتی پیدا شد
و بچادر خود بر روضه مبارک خواجه تونسوی جاروب کشی میکرد بحالت استغراق مستغرق میبود
و بسبب غلبه جذبه جانب محفل نشینان هرگز التفات نفرمودی دران حال نزد آنحضرت
رفته این شعر هندی گفتم هندی عشق تیرے نے ہم مهین سرایان کوئی مهنڈی چانا ناهی
سوی ہم دیده باز باستغراق مشغول شدند بعد ازان فرمود که از مولوی احمد دین خلیفه
خواجه تونسوی شنیدم که روزی حضرت محکم دین سیرانی رحمة الله علیه در راه میرفتند دیدند که
دو شخص چیزی بر دوش نهاده می آیند محکم الدین صاحب برفیق خود گفت که قاتلان نفس می آیند
چون نزدیک آمدند و آن دو کس قوالان بودند و بر دوش شان سازها بودند همانجا نشسته
سرود شروع کردند بمجرد شنیدن آواز تن مبارک آنحضرت همه خون شد چون قوالان این
حال معاینه کردند بگریختند و رفیق آن حضرت حیران نشست که اکنون چکنم پس چادر آنحضرت

ذکر استغراق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

ذکر استغراق شیخ عبد الحق ردولوی

ذکر استغراق صاحبزاده عبد الغفور مهاروی

ذکر استغراق حضرت [illegible]

یاران چون انداخته بنشست آهسته آهسته زیر آن چادر وجود مبارک آن حضرت بدستور
سابق درست شد و روانه شدند آنگاه فرمود که استغراق آنحضرت چنان بود که اکثر
اوقات بنیت نماز استادی تا بجای که وقت نماز فوت می شدی نیت نماز هنوز
تمام نشدی و بعض اوقات اگر بوقت نیت نماز کسی سرود کردی همان وقت نیت
ایشان کامل شدی آنگاه فرمود که در حق ایشان سرود نهایت مفید بود و در حق بعض
بندهاین زهر قاتل است بعد ازان مردی عرض کرد که شخصی در ملک چهچه خود را
بشیخت مشهور ساخت و اکثر مردمان دهات نواحی آن بیعت کنند و در حق چشتیان هم
طعن کند خواجه شمس العارفین فرمود چه طعن کند گفت گوید که خواجگان چشت سرود می شنوند
و این حرام است خواجه صاحب فرمود این عجب مسلمانیست که بعناد و تعصب در حق مسلمانان
حلال دانند و سرود حرام که اکثر مردمان بوسیلهٔ سماع بحق واصل شدند

مرآت بیست و هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستی دوستان او و ذکر تبرکات سرور کائنات و اولیای نامدار

شب در پنجشنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد و عزیزان دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر
محبت خدا تعالی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود اصل بر همه عبادت محبت الهی است
هر چند محبت زیاده باشد همان قدر در عبادت او تیزتر گردد هم درین محل بنده عرض
داشت که ترقی محبت الهی بچه طور حاصل شود فرمود باعث حصول محبت الهی بسیار اند
اما برای ترقی محبت وسیله ذکر بهتر است چندانکه در ذکر مداومت کند محبت او بیشتر باشد
چنانچه در حدیث آمده من احب شیئا اکثر ذکره باز گفتم ذکر جهر باشد یا خفی
فرمود بهر طوری که باشد کافی است زیرا که مراد ذکر یاد دوست است بهر وجهی که باشد بهتر است
بعد ازان سخن در محبت خواجه قطب الدین افتاد خواجه شمس العارفین فرمود یک پسر
خورد سال میداشتند اتفاقاً سه روز ایشان را فاقه آمد پسر ایشان تنگ شده پیش کس [illegible]

فـ: اصل بر همه عبادات محبت الهی است

ظاهر کرد مردمان بحضرتش آمده بودند و خواستند که از مایان غفلت شده که احوال ایشان
نپرسیدیم چون خواجه صاحب باین امر واقف شدند از زبان مبارک گفتند که امیر خوانند
هر آنکس که سر فاتحه من ظاهر کرد آنرا امیران بهر جهت این قول پس آن حضرت همراه طفلان
بازی میکرد عمره گردن او بشکست و جان شیرین بحق تسلیم کرد سبحان الله دوستی حق
درون آنحضرت چنان غالبتر بود که محبت پسر خود چیزی باقی نماند بعد از آن درین
سخن حکایت بزبان مبارک راند که چون حضرت ابراهیم رحمة الله علیه از بلخ جانب مکه
برفت پسری خود نزد مادر او بگذاشتند چون بزرگ شد گفت پدر من کجاست مادرش
گفت الحال در مکه نشان میدهند گفت من نیز بمکه روم و پدر خود را زیارت کنم و در
خدمتش باشم پس از مادر رخصت یافته و در بلخ منادی کرد هر کس که آرزوی حج میدارد بیاید زاد
و راحله او بذمه خود کنم بمجرد این خبر چهار هزار مرد بیامدند همه را زاد و راحله داده بمکه آورد
باامید آنکه بزیارت پدر خود مشرف شوم چون بمکه رسیدند در مسجد حرم جماعتی مرقعه پوشان
را دیدند پرسیدند که ابراهیم ادهم را شناسید گفتند شیخ ماست بطلب هیزم بصحرای رفته است
تا بیارد و بفروشد و نان خورد پسر بصحرای رفت پیری را دید پشته هیزم بر سر نهاده
می آید گریه بر پسر افتاد اما خود را نگهداشت و آهسته در پی او میرفت تا ببازار بفروخت
و نان پیش اصحاب خود آورد و بنماز مشغول شد و بعد از نماز با اصحاب خود گفت که خود را از
دیدن طفلان امرد نگهدارید خاصه امروز که زنان و کودکان درینجا بسیار آمده اند همه
قبول کردند چون حاجیان بطواف مشغول شدند ابراهیم نیز درو نظر کرد یاران از دیدن
او تعجب کردند چون از طواف فارغ شدند گفتند ما را فرمودید که بهیچ امرد و زن نظر
مکنید و شما مبتلای صاحب جمال نگریست چه حکمت بود گفت پسری شیرخواره در بلخ بگذاشتم
چنین دانم که شاید او آن پسر هست روزی دیگر از یاران ابراهیم بقافله بلخیان برفت
و آن پسر در خیمه بر کرسی قرآن میخواند و میگریست گفتند من که ترا دیدم در دلش گفت بیا تا

شما را پیش او بردم چون نزدیک رسیدند ابراهیم نشسته بودند از دور نگاه کرده فریاد بر آورد
گفت پدر من اینست جمله یاران بگریستند و پسر بیهوش بیفتاد و چون بهوش آمد برید پدر سلام
کرد ابراهیم جواب داد و در کنار گرفته احوالش پرسید پس ابراهیم خواست که برود پسرش
نمیگذاشت ابراهیم روی بآسمان کرد و گفت الهی از محبت پسر مرا محفوظ دار پس پسر در کنار
او جان بحق تسلیم کرد یاران گفتند یا ابراهیم این چه بود گفت چون اورا در کنار گرفتم محبت
او در دلم بجنبید ندا آمد که ای ابراهیم تدعی محبتنا و تحب معنا غیرنا و دعوی
دوستی ما کنی و با دیگری دوست داری و بدیگری مشغول شوی چون این شنیدم دعا
کردم که ای خداوند مرا فریاد رس اگر محبت او مرا از محبت تو باز گرداند یا جان او برگیر
و یا جان من دعا در حق او قبول افتاد و اگر ازین حال کسی را تعجب آید گوییم از ابراهیم پیغمبر که
پسر خود را قربان کرد تعجب نیست بعد از ان فرمود عالمی بمقام حضرت خواجه توسوی
سکونت کرده بود روزی در خواب بزیارت جناب سرور کائنات صلی الله علیه وسلم مشرف
شد و بخدمت حضرت خواجه توسوی عرض کرد که امشب حضرت رسالت مآب صلی الله
علیه وسلم را بخواب دیدم خواجه صاحب فرمود خیر چه تعجب است آن عالم خاطر غمگین گردید چون
دیگر مردمان از حضور آنحضرت بیرون رفتند خواجه صاحب آن عالم را فرمود که این زیارت
خیال تو است باید که عینیت رسول علیه الصلاة والسلام حاصل کنی زیرا که ابو جهل بارها
بزیارت حضرت رسول علیه السلام مشرف شد و ایمان نیاورد بعد از ان فرمود
دوستی دوستان خدای و صحبت با آنها هم وسیله نجات است آنگاه فرمود در نفحات الانس
نوشته دیدم که شخصی را در قبر سوال کنند که خدای تو کیست و پیغمبر تو کدام و دین تو چه اگر مرد
نیکوکار باشد گوید خدای من الله است و رسول من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم و دین من اسلام است و همچنین اگر شخصی فاجر باشد و در جوابش گوید کسی را نمی‌شناسم
پس آن فرشتگان او را در دوزخ بنهند و باز گویند که دیگر کسی را هم می‌شناسی گوید فلان بزرگ را میدیدم

وبخدمت فلان بزرگ رفته بودم وفلان بزرگی را دوست میدارم خدا تعالی بحکم خود
گرامی فرشتگان من این را بگذارید بطفیل دوست خود همه گناهان او بیامرزیدم بعد
ازان فرمود شخصی را پرسند که خدا و رسول و دین تو چیست بگوید فلان یعنی نام او کسی از
دوستان خدا باشد پس حق سبحانه تعالی فرماید بحرمت نام دوست خود همه گناهان
او بخشیدیم پس ازین امر معلوم شد که حب دوستان خدا تعالی خبر ایمان است سبب
بخشش بعد ازان فرمود درویش را باید که از فرمانبرداری خدا و رسول علیه السلام
غافل نباشد بحکم اطیعوا الله واطیعوا الرسول کمر همت به بندد تا سعادت دارین یابد
بعد ازان فرمود اکثر مردمان درین زمان لی زهد و ریاضت خود را بپارسائی مشهور
کنند و بیش مردمان دعوی محبت خدا و رسول علیه السلام میکنند و نمی دانند که دولت دارین
در اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم است چنانچه خدا تعالی امر فرمود قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بعد درین مجلس حضرت محمد بخش سکنه لیه کتاب
مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز بخدمت فیض درجت بگذرانید وگفت کتابی که برای
نویسانیدن در تونسه شریف داده بودید باجرت چهارده روپیه هشت آنه تیار شده است
چونکه بموجب اوراق آن اجرت بیشتر بود گفتم اجرت این کتاب بحساب اوراق بسیار است
خواجه شمس العارفین فرمود بزرگی کتاب بقیمت گران خرید شخصی گفت بسیار قیمت دادی
گفت هیچ قیمت نیست که قصه خریدن بی بی زلیخا یوسف علیه السلام را یاد نمی داری گفت
بیت جان دادم جان خریدم بنام ایزد عجب ارزان خریدم بعد ازان
سید صالح شاه سلطان پوری عرض داشت که سه چیز در زمره صوفیه کرام بهتر اند
محبت و مذهب پیر خود و عبادت اما کدام چیز فضیلت میدارد فرمود نزد صوفیه دو
چیز فاضل تر اند یکی سلوک و دیگر جذبه به محبت خدا تعالی و اوراد و اذکار و اشغال برای
ترقی محبت هستند اکثر سالکان ازین راه بقرب حق پیوستند بعد ازان جذبه را

پیشی غیلوی عرضداشت دعا فرمایند تا خدا تعالی محبت خود عنایت فرماید وازهستی
موهوم رها کند خواجه شمس العارفین فرمود این عطاء الٰهیست هر را خواهد بدهد باز عرض
داشت که شما از ابنای محبوب سبحانی میدانم مرا جام وصال او بنوشانید این بیت در جواب
خواند بیت کملے لوک میتهون ماهی دمی پهیدی جهوک میتان آپ ماهے نون
ڈهونڈیان بعد ازان سید عرشاہ عرضداشت که سلسله قادریه از سلاسل دیگر
چه فوقیت دارد بجز آنکه حضرت غوث الاعظم بمقام محبوبیت رسیده اند خواجه شمس العارفین
فرمود اگرچه ورزش همه سلاسل علحده هست اما مقصود و حسب است و آن عرفان حق است
آنگاه فرمود جمیع مشایخ حسب استعداد خود مقام محبوبیت یافته اند و این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت الگوگاندر جهان یک بایزید بود ولیکن هر که واصل شد بجانان بایزید دیگر است
بعد ازان فرمود مدار مقام محبوبیت بر توحید است و مدار توحید بر فنا و مدار فنا
بتجرید و تفرید حاصل میشود پس این امر در همه سلاسل موجود است چه قادری چه چشتی
بعد ازان فرمود غوث الاعظم رضی الله عنه چهار روز در مقام محبوبیت مانده بود
حضرت خواجه نظام الدین بداونی هفده روز بعد ازان فرمود ای برادر بسیار
شب رفته است اکنون بحجره ها خود آرام کنید بنده عرض داشت که چنین شب
وصل شما با کسے بدست آید غنیمت است که بصحبت ایشان بگذرد آنگاه این مصراع
بر زبان مبارک مصراع شب قدر آئی شب برات پہلی پر وصل دی رات الوکھڑی تھی بعد
ازان بنده عرض داشت که دیوان حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه چگونه
است فرمود عجب کتابیست عالی مضمون که بفهم هر کس نیاید باز فرمود هم نمی تواند
خواجه قطب صاحب از حضرت گنج شکر ظاهر اند که چون کمال مرد این قدر باشد بس
حال پیر از وعالی تر خواهد بود بعد ازان پیر غلام محمد سیال عرضداشت که در تمام
حضرت گنج شکر رحمة الله علیه قرص جوینه داشته است بعض مردمان گمان میکنند که

ذکر مدار مقام محبوبیت بر توحید است

ذکر وصل

آنحضرت بوقت گرسنگی از انگه کسی آیا این است یا نه خواجه شمس العارفین فرمود این
کاسه چوبین برای تعلیم نفس خود داشته بود و چیزیکه خوردنی در آن انداخته در رکوی
و هر دو لب آن کاسه به سنگ فرسوده تا آنکه اینقدر باقی ماند آنرا نان تصور کرده برای
زیارت مردان داشته اند بعد ازان فرمود حضرت گنج شکر اکثر مدت در بادیه گذرانیده
میکردند و غذای خود از برگهای اراک وغیره ساخته میبودند خواجه نظام الدین علیه
الرحمت میفرمودند وقتیکه موسم گل و برگ درختان نو بیرون آمدی و از و غذا ساختی
بار عید بودی بعد ازان چند و دانشمند عرضداشت کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود اَلْفَقْرُ فَخْرِیْ وَالْفَقْرُ مِنِّیْ مراد این فقر چیست فرمود معنی این نزد صوفیه
کرام فاقه است و این گرسنگی روشنی دل است بعد ازان دعاگو عرضداشت که
چیزی برای تبرک عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود تبرکات بر دو قسم اند
صوری و معنوی صوری مثل جامه و پیراهن و کلاه و نعلین وغیره و معنوی مانند
لطائف و ذکر و فکر که مریدان ارشاد کنند پس مرید را باید که بر تبرکات معنوی بدایت
نماید زیرا که داشتن تبرکات ظاهری مرتبه مجاز است پس مجاز بمقابل حقیقت کی باشد
بعد ازان سخن در ذکر تبرکات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم افتاد خواجه شمس
العارفین فرمود جبه مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم و تحفه سلام و علامات مستحق آن
تحفه است حضرت خواجه معین الدین اجمیری پشت به پشت رسیده بودند که چون این
شخصی بزبان تو ظاهر شود تبرکات مذکور را بدهی و دعای خیر در حق اهل سلسله بخواهی
الغرض تا آخر عمر خواجه معین الدین شخصی موصوف بظهور نیامد و وقت وصال خواجه
قطب الدین را وصیت کردند که تبرکات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم مردی که با این
اوصاف موصوف باشد بدهی و دعای خیر بطلبی تا آنکه بزمان خواجه قطب صاحب هم پیدا نشد
و ایشان نیز بطریق مذکور خواجه فرید الدین گنج شکر را وصیت کرد و ایشان حضرت

خواجه نظام الدین را سپرد و نمود و چون خواجه نصیر الدین سعادت قدم بوسی ایشان حاصل
کرد و شرف بیعت یافت خواجه نظام الدین دانست که مستحق آن تبرکات این ست
در پی آن شدند که حسب موصیه امانت حواله ایشان نموده دعا طلبی کنم روز عید مردمان
خاص و عام برای شستن جامه و غسل بر کناره حوض شمسی رفته بودند اتفاقاً حضرت خواجه
نظام الدین بران حوض رفتند و دیدند که خواجه نصیر الدین بر کناره حوض پای در آب کرده
بمراقبه نشسته بودند خواجه نظام الدین از کناره دیگر غوطه زده نزد خواجه نصیر الدین رسیده
بوسه بر پای او دادند چون خواجه نصیر الدین پای خود را بیرون کرد زار زار بگریست
و گفت تعجب ام که ایشان بر پای من بوسه داده اند فرمود تعجب نیست بلکه حسب ارشاد پیران
کبار بر قدم تو بوسه دادم بعد ازان تحفه سلام و جبه رسول علیه السلام با ایشان دادند
خواجه نصیر الدین وضو ساخته جبه مبارک پوشیده دوگانه شکرانه بگذاشت و دست
دعا بجناب مجیب الدعوات بر داشته مناجات کرد که الهی بار خدایا جمیع اهل سلسله را
از جهل و فقر و تکبر محفوظ دار و خاتمه هر یک با ایمان گردان آمین یا رب العالمین
بعد ازان فرمود اجابت دعا اول و دوم ظاهر ست که خلفای چشتیه نظامیه
بهر دو دعا بهره یافته اند و یقین ست که خاتمه ایشان بر ایمان باشد انشاء الله تعالی

مرآة سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن

روز سه شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوٹی و مولوی نور احمد
چنیوٹی و سید الهی بخش لالگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در باب عشق افتاد خواجه
شمس العارفین فرمود اتفاقاً در پاک پٹن بخدمت حضرت محمد علی شاه صاحب جهان آبادی
مشرف شدم پرسیدند که وطن شما کدام ست گفتم در علاقه ملک جهنگ نزد قصبه سیال
موضع سیال سکونت دارم فرمودند اگر چیزی از احوال مهر پانچل معلوم باشد بگو
گفتم [illegible] که صحبت بسیار خواندن علم رفته بودم ازین جهت اتفاق

مرآت سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن

اقامت در وطن کم افتاد مگر از شخصی ضعیف العمر احوال هیر رنجها پرسیدم آن شخصی گفت
که مردی سفید الریش از پدر خود نقل میکرد که من با در من بباعث افلاس نزد چوچک
سیال پدر هیر سکونت کردیم و در کار گذاری چوچک گذران میکردیم روزی والده
با هیر نان خشک و دوغ ترش مرا داد و گفت که رنجها نام خدمتگار مال مویشی با در چراگاه
بفلان مکان باشد ویرا بدهی چون آنجا رسیدم دیدم که سر نگون کرده بر نی خود پیشانی نهاد
اشک خون میگرید و زیر چشمان او نقش پا رگاو میش پر خون شده چون نان و دوغ پیش او
کردم گفت دوغ بنوش و نان زیر درخت فلان بنه چون واپس آمدم این حال پیش
والده هیر بیان نمودم خشمناک شده دوکی از چرخه هیر کشیده در پیشانی او بزد و چیزی
بیرون نیامد پس گفت حال این بخت سوخته اینست که قطره خون در بدن او نمانده و
آن قدر پر خون که تشهیر نو شد از این باعث خون میگرید بعد از آن فرمود حضرت
سید علی شاه ده هی سوی من آورده قصه حضرت شیخ عبد القدوس بیان فرمود که زیر
مسجد شیخ موصوف تالاب بود که اکثر هنود آنجا غسل میکردند اتفاقا خادمی حضرت
شیخ عبد القدوس آنجا رفت و بر دختر سا هوکاری عاشق شد از این جهت آنجا آمد و رفت
می داشت روزی آن وز ولیش تا تالاب رفت و گا فری را معلوم هم بود که این و لیش بر
دختر ساهوکار عاشق است گفت معشوقه تو درین تالاب غرق شد پس بمجرد شنیدن
احوال معشوقه در تالاب غوطه زده بمرد بعد از آن آن دختر ساهوکار بیاده گا ذ گفته
که عاشق تو در تالاب غرق شده است گفت کدام جا گفت فلا نجا فی الحال همان جا خود را
بینداخت و غرق شد چون این کیفیت ساهوکار شنید چند غواصان به آن تالاب
برد و چون آن هر دو را بیرون کردند هر دو چسپیده بودند هر چند در جدا کردن آن
کوشش کردند هرگز جدا نشدند و اهل اسلام گفتند که ما این هر دو را دفن کنیم و هنود
گفتند که می سوزیم و یا بشمشیر جدا کرده علحده علحده سرانجام او بکنیم چون این خبر

شیخ عبدالقدوس شنید نزد آن درویش رفته فرمود ای درویش در عشق مجازی کامل شده
اگر مجاز جای تجاوز است بعد بفرمان شیخ صاحب پشت هر دو جدا شدند پس آن دو را
در حجره دفن کردند بعد از چند مدت شیخ عبدالقدوس جهت نماز تهجد بمسجد آمد خادمی حاضر
نبود که ابریق پر نموده پیش شیخ بیارد در همین فکر ایستاده بودند که همان درویش از قبر
خود بیرون آمده کوزهٔ آب در دست گرفته حاضر شد شیخ فرمود ای درویش از کجا آمدی
گفت اگر تشریف ارزانی فرمایند مقام خود شما را بنمایم خواجه همراه آن در حجره رفته دیدند که
تخت مرصع در میان آن قبر نهاده است و آن دختر ساهو کار بر تخت نشسته بتلاوت قرآن
مشغول است شیخ صاحب فرمود این منصب عالی بچه یافتی گفت به برکت ایشان بعد از آن
سید امیر شاه جهاجهی دیوان معین پیش حضرت صاحب نهاده گفت که این دیوان از خاص
کتب خانه خواجه معین الدین صاحب حاصل کردم خواجه شمس العارفین مطالعه فرموده این
بیت بر زبان مبارک راندند بیت جایکه زاهدان بهزار اربعین رسند مستی شراب
عشق بیک آه میرسند بعد از آن این غزل بر زبان مبارک راندند غزل مراد در
دل بغیر از دوست چیزی در نمی گنجد بخلوت خانهٔ سلطان کسی دیگر نمی گنجد تا آخر
و دیگر این غزل نیز خواندند غزل من بلبل عشقم کنون سوی گلستان میروم بوی گل
از آن گل یافتم اندر پی آن میروم تا آخر بعد از آن فرمود حضرت خواجه توسوی
سیفر سودی ای سالک طریقهٔ عشق بیاموز و محبت حق تعالی حاصل کن که اصل همه نیکی
هاست بعد از آن فرمود خواجه توسوی بباعث کمال استغراق در عشق درویشان
خود را سبق عشق می آموختند گاهی نشستن اربعین متوجه نشدی و بروزه نفلی نیز راغب
نبودی و این هر دو امر مریدان هم نفرمودندی بعد از آن فرمود غرض از روزه و اربعین
خلاف نفس است پس خواجه صاحب گونا گون خلاف نفس بر خود اختیار کرده بودند و از اربعین
وغیره ریاضات ریا و عجب هم واقع شود و بخلاف عشق بعد از آن بجا گو غرض شد

کر مستی محبت شتاب از عشق نه وی گرچه مجازیست ۰۰ کز آن بهر حقیقت کارسازیست
بیت خواجه شمس العارفین فرمودند مراد از عشق مجازی با احکام شرعیه و متابعت طریقت
است چون مرید صادق درین امور ثابت قدم باشد یقین است که بمرتبه عشق حقیقی خواهد
رسید بعد ازان که چند زنان کهاڑوی بدون اجازت شوهران خود باشتیاق کمال جانب
تونسه مقدسه بسواری کشتی روانه شدند چنانچه زنان از کشش عشق پیش از کشتی مردان
در تونسه شریف رسیدند بخدمت خواجه تونسوی عرض داشتند که زیر دامن ایشان از زجر
و تنبیه شوهران خود پناه جوییم و در سایه عطوفت شما سکونت نماییم آنگاه فرمودیا وجود
چنین تکلیفات سعادت صحبت حاصل کردن آنحضرت بجز وسیله عشق حاصل نمیشود
همدرین محل چند مردان و زنان مع وابستگان ساکنان موضع پل بهیکماری باراده
زیارت حرمین شریفین درین فقیر خانه آمدند و کیفیت زیارت حرمین اظهار ساختند و جهت
خوردنی اوشان شانزده چه بینه آرد دادیم و دانستیم که برداشت این تکلیفات از عشق است
بهر طرف که خواهد ببرد و همدرین محل مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که امروز
جمیع خاکبوسان آستان بغلبه عشق و محبت حالت کرده اند چنانچه مولوی فتح محمد سکنه
سلیپانه بغلبه محبت افتاده حالت میکردی و از مستی عشق ناله و زاری مینمودی خواجه
شمس العارفین فرمود عشق بمنزله جنون است و جنون بر چند اقسام است لهذا حالت
صوفیان بچند وجوه بظهور می آید بعد ازان این قول بر زبان مبارک آوردند که
العشق جنون و الجنون فنون بعد ازان این شعر بر زبان مبارک راندند شعر
کیسا کار دو دل پیاری تمہارا ناز کیا سمجھے ۰۰ جو گذری ہے صدیکے اوپر وہی شہباز کیا سمجھے
بعد ازان فرمودند روزی خواجه تونسوی بر کناره دریا سهند رسیدند و کشتی موجود
نبود فرمودند ای دوستان هشیار باشید و عشق خود را از عشق زنان کمتر مشمارید
قصه سوهنی مهینوال یاد کردند فرمودند که عشق ما از عشق زنها کمتر نیست پس آنحضرت کر بسته و

دریا قدم میزدند اگرچه آب دریا غرقاب بود اما بهر یکی تا زانو و ناف رسید و همه درویشان
پس از آنحضرت نیز بخیریت گذشتند بعد از آن حکایت یوسف بن حسین بر زبان مبارک
میرانند که یوسف بن حسین جانب حرمین شریفین رفت منزل بمنزل راه ورا قطع نموده
به بیت الله شریف رسیدند روزی در بازار رفتند ناگاه نظر دختر امیر بر ایشان افتاد
بمجرد دیدن روی ماه وش آنحضرت از دل و جان بیقرار شده عاشق گشت شبی بمراقبه
نشسته بودند ناگاه آن دختر مذکور از غلبهٔ محبت خود را در کنار ایشان فگند چون آن
حضرت ازین واقع اطلاع یافت او را از کنار خود انداخته بسوی ویرانه رفتند و گریه
کنان بجناب حق تعالی مناجات کرد که ای خداوند کریم من برای چه آمدم و بچه بلا گرفتار
شدم بحالت گریه ایشان را خواب آمد چه بیند که خیمه زده هست و بزرگی خوب روی بر
تخت نشسته است و بگرد آن لشکریان خیمه ها زده اند پرسیدند که صاحب این خیمه و
این لشکر کیست گفتند یوسف علیه السلام است که درین جای تشریف آورده اند اینهمه خیمه و
لشکر اوشان است گفت اگر اجازت باشد بزیارت ایشان مشرف شوم گفتند برو چون
اندرون خیمه رفت زمین خدمت بوسید گفت باعث تشریف آوری ایشان اینجا
چه بود گفتند خداتعالی مرا چنین فرموده که ای یوسف بر تو دختر امیر عاشق شده بود
ترا محفوظ نداشتیم در ورطهٔ گمراهی گرفتار میشد ببین که دوست من یوسف بن حسین بچنین
معامله گرفتار شده اما چون اطلاع یافت فوراً از خود دور انداخت پس ازین باعث
برای زیارت تو آمدم یوسف بن حسین گفت چیزی ارشاد فرمایند گفتند نزد حضرت
ذو النون مصری برو حسب الامر بخدمت آنحضرت آمد ذو النون گفت از کجا می آئی
گفت از شهر ری همین قدر پرسید سال تمام شد گاهی با و التفات نفرمود بعد از سال
پرسید که نام تو چیست گفت یوسف بن حسین باز بعد از سال پرسید مطلب تو چیست
گفت اسم اعظم ارشاد فرمایند ظرفی پوشیده سربند داد و گفت بر لب دریا بزرگی [illegible]

بسیار داد این امانت من بده چون ظرف گرفته رفت از اندرون او آواز شنید
متعجب شد که چه چیزست چون سرپوش آن برداشت موش از وگنبد زده بیرون رفت حیران
بماند که اکنون چکنم چه جواب دهم آخر متفکر شده جانب آن بزرگی رفت و کیفیت حال
بیان کرد آنحضرت فرمود غم مخور آن ازمایش تو بود پس رخصت شده باز بخدمت
حضرت ذوالنون آمد و حقیقت بیان کرد ذوالنون فرمود چون طاقت نگهداشتن یک
حیوان حقیر نه توانی اسم اعظم کے نگهداری بعد ازان فرمود مشایخان متقدمین
چنین بوده اند که بعد از ۳ سال پرسید که مطلب تو چیست بعد ازان فرمود در روزے
مردمان بخدمت حضرت ذوالنون مصری عرض کردند که دعا فرمایند تا خدایتعالی
باران رحمت عنایت فرماید پس آن حضرت علی الصبح بسمت مدین سفر کردند بعد
ازان خدایتعالی باران رحمت نازل فرمود بعد از چند مدت باز آنحضرت آمدند مردمان
پرسیدند که باعث رفتن ایشان چه بود فرمودند بشامت اعمال مردمان امساک باران
میشود دیدم که از همه بدکردارتر منم لهذا سفر کردم انگاه این بیت خواندند بیت
شنیدم که بر مرغ و مور و ددان بشود تنگ روزی ز فعل بدان بعد ازان فرمود
حضرت خواجه تونسوی مهار شریف بر عرس حضرت قبله عالم مهاروی میرفتند و
چون بر کناره دریا که درانجا پنج دریا جمع شوند رسیدند ملاحان گفت مبلغ بیست روپیه
کرایه کشتی بدهید تا سوار کنم خواجه صاحب فرمود اگر صد روپیه میخواستید هم میدادم
پس آنحضرت را مع درویشان بر کشتی سوار کرده روانه کردند چون درمیان دریا رسید
بلرزید و آب دران بیفتاد و همه کس از جان خود دست شسته و نواب صاحب عرض
داشت که جمیع اهل کشتی از خوف غرق شدن هراسان پریشان اند دعا فرمایند
تا کشتی بخیریت بر کناره برسد فرمود در خورد سالی نهایت مفلس بودم چنانچه
جهت ملبوس بدون خرقه پشمین چیزی دیگر نداشتم الحال از فضل ایزد متعال

همه اسباب مهیاست چون آن ذات کریم بقدر میسر بانیها فرموده است الحال اگر این حضره
بر ما بذا از عنایت او روز چیست والا از ما عاشق او امر هر چه خواهد بکند بعد ازان حکم فرمود
آب از کشتی بیرون کنید و خود نیز بدست مبارک آب بیرون انداختی تا آنکه کشتی بکنار
بخیریت رسید بعد ازان فرمود صحابه اکرام نام بزرگی بود بر نفس خود با مجاهده نهاده
بودند چنانچه پنج گانه نماز بجای وضو غسل کرده بگذاشتی و ازین باعث در موسم سرما
و پای آنحضرت شل میشدند روزی غسل کرده می آمدند بسبب غلبه سرما و ضعیفی
زمین بیفتاد و زاری خندیده گفت عجب عشق است که با وجود پیری و سردی باز
غسل باز نمی آید فرمود امی ان نادان از حال من خبرت میداری خدای که چون
خاوند شما بیفگند خوش باشید و اگر خاوند حقیقی ما را بیفگند چه تعجب است بعد ازان
فرمود محبت کمال واقع خطرات و قاضی الحاجات ست یعنی چون محبت محبوب
بر عاشق غالب شود هر حاجت و مصیبت که پیش آید تنگ نمی شود بلکه آنرا باعث یاد
و اشت و دست خود داند بعد ازان فرمود چون در وجود صوفی عشق غلبه کند همه
منازل سلوک طی شوند و بهیچ چیز تعلق نماند بلکه حب مشیخت از دل او نیز بیرون رود
آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند بیت احمد تو عاشقی بمشیخت چه کار ذر دیوانه
باش سلسله شد شد نشد نشد بعد ازان مولوی معظم دین التماس کرد که چند سالک
طریقت در منزل عشق قدم زنند اتباع مذهب چون توانند کرد فرمود عشق آتش است
همه اشیا سوا المحبوب بسوزد و راه جانب محبوب خود بگشاید بعد ازان این بیت
بر زبان مبارک راند بیت مذهبا ندی و ر وازه ای و چی عاشق دارا دو روی و مودی
پین دروازه کردی عشق پیوتی نوری انگاه فرمود راه تقلید به مذهب راه زاهدان است
لبند سنت اما عاشقان تجلیات معشوق را مشرب خود سازند و قبله عشق را قبله نمایند
مقید شرعیت را کشاده ساخته گذرند چنانچه بزرگی فرموده حدیث حقیقت عاشقان

ست‌ها ای فقیه پندارم که بشهر بتان پرستان نتوان نازکردن بعد ازان
این بیت بزبان مبارک راند بیت پہلے پٹ دیتی لنگی چنگ دیتی ہاہے سرے
الاگے پٹ سٹ دی ئی ❊ حیدر ایہ بجاجی نہین کوئی بہوری وال دی ہٹ ڈیئے
بعد ازان فرمود لنگی مراد شریعت و چنگ وجود مطلق و بہیر عاشق و اگ مراد عشق و
باجی عبارت از دکان ناقص و بہوری وال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
سلم ست چون عاشق در منزل عشق قدم زند و آتش عشق حقیقی افروزد لنگی شریعت
بسوزد و عشق که مراد مرتبه لاتعین ست باقی ماند بعد ازان فرمود عشق و مشک
هرچند آنرا پنهان کند آخر خود ظاهر گردد و حسن هم ازین قبیل ست هرچند در حجاب ها
باشد ظاهر گردد بعد ازان مولوی معظم دین عرض داشت که چون وجود واحد ست
این احکام شرعیه بچه طور نگهداشت کنند چه بنای شریعت همه بر اثبات دوی ست خواجه
شمس العارفین فرمود اگرچه حق همین ست که بجز ذات واجب الوجود چیزی دیگر نیست
اما مردان فاضل و عارفان کامل سر عشق در پرده شریعت پوشیده دارند بعد
ازان این بیت بزبان مبارک راند بیت از خیال لطف می مشاط چالاک
طبع ❊ در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان گلاب بعد ازان فرمود لطف صفا
شرابیست و می عرفان باری تعالی ست و مشاط عارف و چالاک طبع صفت اوست و
برگ گل احکام شریعت ست و از گلاب مراد عشق حقیقی ست یعنی چنانکه گلاب در برگ
گل مستتر ست برین منوال عارف کامل عشق را در لباس شریعت پنهان میدارد یعنی
ظاهر خود را بشریعت آراسته کند و باطن را بحقیقت مزین سازد تا مرد کامل و مکمل گردد
بعد ازان سخن در جوشش عشق مخدوم علی احمد صابر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
الغرض عمر عزیز خود در بادیه گذرانیده ست و از ماکولات لذیذ و غریب ترک کرده بودند
اما غذای قدری برگ تره وغیره و گزکی پاره لخته بر سنگ کلوخ نهاده زیر آن هیزم جمع نمودے

ونزد گوش مبارک آنحضرت بآواز بلند حق حق گفته عرض نمودی که طعام خوردنی
تیار است چون چشم آنحضرت بران هیزم افتادی فی الحال در هیزم آتش افروختی پس
چون آمدی پخته میشد بوقت افطار پیش ایشان نهادی خواجه صاحب اول نظر مودی
تا کر بسیار الحا نمودی و میگفتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و دیگر اولیا
کرام و حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر پیر ایشان نیز خورده اند اگر ایشان قدری بخورند
سنت آنها بجا آورده شود پس حسب خواهش درویشان قدر دو سه انگشت ازان بخوردی
و باقی بدرویشان دادی بعد ازان همدرین معنی فرمودند وری باری نماز جمعه خواندن
در مسجدی آمدند و در صف اول نشستند و نه صد پالکی نشین دران مسجد می آمدند چون آن
امرا آمدند خواجه صاحب بتدریج پا پس میکردند تا آنکه از احاطه مسجد بیرون جای یافتند
در دل آنحضرت جوشش آمد چون مردمان به سجده شدند مسجد را فرمود تو هم خدا را سجده کن
بمجرد فرمودن آنحضرت مسجد بر زبان افتاد و همه اهل مسجد هلاک شدند بعد ازان فرمود
قبر شریف آنحضرت در پیران کلیر است و آنجا بوزنگان می مانند چون مردمان از نقد و طعام
وغیره می آرند طعام را بخورند و نقد را در غدیر بیندازند چون بعد از چند مدت مجاوران
می آیند نقد ازان غدیر بر آورده می برند بعد ازان فرمود سبحان الله جلال مخدوم
صاحب هیبت و جمال حضرت گنج شکر رحمت که از هیچ صد سال تا الحال خلق الله بای مالی مزار
شریف آن حضرت کنند و کسی ایذا نمی رسانند بعد ازان دعاگو عرض داشت که وجه ملقب
بودن خواجه نظام الدین بلقب زری زر بخش چیست فرمود روزی شخصی طشت از زر تمام
پر نموده پیش آنحضرت هدیه کرد شخصی چند نزد آنحضرت نشسته بود گفت الهدیة مشترک
خواجه صاحب طشت گرفته سوی او کرده فرمود که تنها خوشتر که پس آن زر گرفته رفت
پس ازین جهت آنرا زری زر بخش میگویند و هر شخصی که بر در آن می آید خالی نرفتی
بعد ازان لختی ذکر لنگر آنحضرت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که چهار هزار عالم

ذکر خواجه نظام الدین

و پنج صد قوال در لنگر ایشان مقیم بودند و سرآمد قوالان خواجه امیر خسرو بود و دیگر
مردمان آستان نیز از حد بیرون بودند چنانچه مصالح مثل نمک و فلفل و زیره وغیره
بقدر بار ده شتر روزمره خرچ میشدی بعد ازان فرمود روزی اهل کاران بادشاه
دهلی عرض داشت که درویشان خواجه نظام الدین در بازار می آیند و همه اجناس خرید
نموده می برند و برای شهریان هیچ چیز باقی نماند که خرید نمایند بادشاه حکم داد که فردا روز
در بازارهای منادی کنید که درویشان را چیزی نمی دهند چون این خبر باستماع خواجه نظام الدین
رسید درویشان خود را فرمود که بفلان طرف شهر است نظام آباد نام در آنجا رفته هر
چیز موافق مرضی خود بیارید خادمان عرض کردند که این طرف کدام شهر نیست بلکه
ویرانه است خواجه صاحب فرمود شما بروید حسب فرمان درویشان رفتند و شهر عظیم
یافتند که همه اجناس آن موجود بودند پس درویشان تا چند مدت ازان شتر بار کرده
می آوردند تا آنکه این خبر به بادشاه رسید و شرمسار شد و گفت که این لنگر خدای ست از
کسی بند نمی شود بعد ازان مولوی غلام محمد کوسوی گجراتی عرض داشت که خواجه
نظام الدین برای حج رفتند یا نه خواجه شمس العارفین فرمود از راه خشکی رفتند چون بر قبر مولوی
نظام الدین رسیدند فاتحه خواندند امیر خسرو صاحب نیز همراه آنحضرت بودند و حضرت امیر
خسرو سوی تربت مولوی صاحب دیده این بیت بر زبان مبارک راندند بیت دبدبهٔ
خسروییم شد بلند * زلزله در گور نظامی فگند * همان زمان شمشیر برهنه از قبر آن حضرت
بیرون آمد و حضرت امیر خسرو فی الحال زیر دامن خواجه نظام الدین سر خود پناه خواست
و از قبر حضرت مولوی نظام الدین گنجوی آواز برآمد بیت وصف خود تا سکنی
ای خودپسند * دبدبه زردنگر دد بلند بعد ازان فرمود حضرت مولوی نظام الدین
گنجوی بآمدن آنها اشارت کرده بود بیت دو هندو برآید ز هندوستان * یکی
دزد باشد دگر پاسبان یعنی دزد اشاره با میر خسرو و پاسبان مراد حضرت خواجه

نظام الدین ست بعد ازان غلام حسین قوال این غزل برخواند غزل کافر عشقم
مسلمانی مرا درکار نیست ٭ هر رگ من تار گشته حاجت زنار نیست ٭ از سر بالین من
برخیز ای نادان طبیب ٭ دردمند عشق را دارو بجز دیدار نیست ٭ شاد باش
ای که فردا بر سر بازار عشق ٭ وعدهٔ قتل ست گرچه مژدهٔ دیدار نیست ٭ ابر را باید
گریبان من نسبت مکن ٭ نسبت با زندگی دارد ولے خونبار نیست ٭ خلق میگوید
که خسرو بت پرستی میکند ٭ آری آری میکنم با خلق و عالم کار نیست بعد ازان
شخصی عرض داشت که توجه فرمایند تا شوق خدا تعالی حاصل شود خواجه شمس العارفین
فرمود منازل عشق بالاتر اند چنین نیست که بآسانی حاصل شوند بلکه سالک را باید
که در ریاضات و عبادات چنان مستغرق شود که بجز یاد حق با هیچ خیال در دل او
چندانکه در یاد حق تر زاید تا ید محبت او نیز تر گردد بعد ازان فرمود چون عاشق
جان خود بر معشوق قربان نکند عشق او کمال نگردد آنگاه این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت تون ناز بهر یا سکھنا یار میرا کتھون سکھیا طور نیاز والی ٭ هو کے وچھا
ناز نیاز کرین ایہہ طور عجائب ناز والی ٭ ستھیا بوسے کے سویاں لون جند یا دھی یہو کرم
غریب نواز والی ٭ بخشش جان کران قربان وستھیلین جیہڑا یار ہووی محرم راز والے
بعد ازان روی سوی مولوی امام الدین بتالی والا کرده این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت عاشقی نه همین زار که دگر بار شد نیست ٭ حسن معشوق عیان دیدن
حیران شدن ست ٭ بعد ازان سخن در ذکر ریخته و شعراء آن افتاد دعاگو عرض کرد که
شد ستیش شاعر در کدام جا سکونت میداشتند فرمود از شهر جموں هجرت کرده بخدمت
حضرت حافظ محمد جمال ملتانی سکونت میداشت و صورت آن چندان زیبا نبود که
وقتی حضرت حافظ محمد جمال تبسم کرده او را فرمود شنیده بودم که در شهر جموں اکثر
مردان حسین می باشند شاید که مانند ایشان باشند گفت آری مانند ایشان باشند

انگاه فرمود چه خوب جواب داد که از سوال آنحضرت جواب گفت یعنی چنانکه حسن ایشان روشن و درخشانست ہمین طور حسن او نشان ست بعد ازان فرمود در شعر ہندی کمال بود که اکثر اشعار آن ذو معنی بودند چون این غور نماید از معانی قریب المعانی بعید واقف شود انگاه این مصراع او بر زبان مبارک راند مصراع کرین جوگن بندی والیان تی ن بخشه اپنے سر دیان والیان تی ن یعنی جوگن مراد تصدق و بندی والیان عبارت از معشوق دیگر ست و اپنے سر دے والیان مراد معشوق خود یعنی تصدق کنم معشوقان دیگر را از معشوق و والی خود و باقی سه مصراع دیگر اینست الله شاکر کهنڈ نون کهول گهتان تیری مهٹیان مہٹیان گالیان تی ن ۔ دسی کبک خرام قربان کران تیری سهنیان سهنیان چالیان تون ۔ پہنٹ گهتان مین مٹ شراب دے جی تیری مست اکهین تو الیان تی ن بعد ازان فرمود در اشعار او مناسبت ہم خوب ست آنگاه این مصرع بر زبان مبارک راند مصراع تیرا حسن سمندر ویکه ماہی جا ہی کیون نعرے سینسار تمینون آنگاه فرمود چه خوب مناسبت ست جاہی که سمندر باشد ماہی و سینسار ہم دران می باشند و معنی بعید ہم ازین مفہوم میگردد که مراد از حسن تجلیات ذاتی ست و مراد از ماهی عین او ست و سینسار عبارت از مخلوق اوست چون تجلیات ذاتی بر مخلوق او روشن و درخشان باشند پس مخلوق چگونه از دیدار جمال و صبر کنند بعد ازان این مصراع بر زبان مبارک راند مصراع دیکه زلف اتے رخسار میان پہلے کفر اتے اسلام وہیں آنگاه فرمود زلف مراد تجلیات جلالی ست و رخسار عبارت از تجلیات جمالی و زلف با کفر مناسبت دارد و رخسار با سلام یعنی بمجرد دیدن زلف و رخساره محبوب حقیقی کفر و اسلام محو و منسی گردید و در ہمه جا ظهور محبوب روشن شد بعد ازان این مصراع بر زبان مبارک راند مصراع سونهه تهون پلٹا الاه وی ماہی جگ و چ کالی راتے ہے یعنی ای سالت پناه صلے الله علیه وسلم انچه چهره مبارک پرده بشری برداشتید تا ظلمت غیریت از جهان برخیزد و ہمه جا جا و نور نور روشن گردد بعد ازان

مناسب آن این بیت بزبان مبارک راند بلیت برون آ ورسر از بردی یمانی که روی
تست صبح زندگانی * یعنی بیرون آر سر خود را از خاک یسرب چرا که روی ایشان زندگانی
ست مر جمیع مخلوق را بعد ازان این بیت خواندند بلیت ای سری پردۀ یسرب
بخواب * خیز کہ شد مشرق و مغرب خراب * یعنی ای سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم
از خاک مدینہ منورہ برخیز کہ مخلوق مشرق و مغرب خراب شدہ است بعد ازان
این مصراع صالح محمد بزبان مبارک راند مصراع نون نین تیری کس میہڑی سیلے
سانگان بھی بہروانیاں نی * مراد از نینان تجلیات ذاتیست و لفظ سن میہڑی سے
بھروانی نام اقوام ست یعنی چون تجلیات ذاتی بر عارفان ظہور کنند مانند کشتگان
شمشیر ہستی خود را بالنفی کنند بعد ازان کسو این دعا گو متوجہ شدہ بنوشتن آن
دو بیت امر کردند ل لٹنی نون ٹھگ چور بُری پر نینا ندی دہاڑا ولڑیں * تیز نکے
خنجر تلوار پھٹون پر مگر دی دہارا دلڑیں * شعلہ بجلید امار ساڑ سٹے پر غمزہ یدی مار
اولڑیں نی * بخشنہ ذار فراق دی سہرا وکھی پر وار مدار اولڑی ای * ل لکھ محبوبا ندے
شاہ میاں کھڑے ہتھ بدہی درگاہ تیری * شاہان حسن بیان سرون تاج سٹے
جہانی ومکیہ کے کج کلاہ تیری * یوسف جیہی ہزار غلام ہوئی سہنا یار سیرا وجیہ جاہ تیری
بخشنہ کون چنگی لکھ الیں کنون اج کھلے پہلینڈ ڑی او تیری * بعد ازان فرمود
عارفان از ہر سخن معنے موافق فکر خود می فہمند کہ روزی در توسہ شریف نزد مکان
آنحضرت تا چند زنان خانہ بدوشان سرود میکردند بچنین الفاظ گوری نون ونگان
چھوڑا دی یار عالمی گفت این زنان از بیہودہ سخنان شرم نمے کنند خواجہ شمس العارفین
فرمود من نزد آن نشستہ بودم گفتم بیہودہ نیست بلکہ درود میگویند گفت بچہ طور
گفتم گوری مراد رسول علیہ السلام ست و ونگان عبارت رحمت خدا تعالیٰ و یار
مراد ذات حق تعالیٰ ست یعنی ای خداوند کریم رسول علیہ السلام رحمت بیان شدہ

ذکر اشعار علی حیدر علیہ الرحمۃ

گفت عجب فہمیت کہ ایشان فہمید بعد ازان سخن در تعریف اشعار علی حیدر افتاد
فرمود اشعار او پر مضمون و ذو معنی میباشند ہرکس بہ توفیق فکر خود ازانہا مطلب میابد
بعد ازان این بیت برزبان مبارک راندند بیت ف ہم تے فکر دی نہین مجال جو
تینڈا اجمال خیال کری ✽ خر موسیٰ صعق تھیوی جے رب ارنی سوال کرے ✽
ہک ذرہ جلوہ پہاڑان نون تینڈا ذرہ ذرہ مثال کری ✽ حیدر درسن سنگ تورکھے
مینہ لن ترانی گال کری ۔ بعد ازان فرمود مولانا مولوی محمد علی مکھڈوی نیز
غزلیات عجیبہ گفتہ اند ازان جملہ یکے این غزل تحریر نمودہ بخدمت حضرت خواجہ
تونسوی پیر خود گذرانید غزل اینست شہید تیر آن ترکم کہ از ابرو کمان دارد ✽
خدنگ از دست او خوردم کہ از مژگان سنان دارد ✽ خدا را ای صبا با آن شہ خوبان عالم گو ✽
کہ از لب تشنگی مردیم شربت در دہان دارد ✽ خوشا آن عاشق کہ از جانان رخ مہر و وفا بیند ✽
زبان خویش حیرانم نہ این دارد نہ آن دارد ✽ حدیث حسن یوسف را کجا دانند اخوانش ✽ زلیخا
را بپرس از وی کہ صد شرح و بیان دارد ✽ صبا با آن طبیب عشق حال مولوی برگو کہ
بس غربت کہ این بیمار سر بر آستان دارد بعد ازان فرمود وقتی مولوی صاحب
مرا ارشاد فرمود کہ تو نیز بمقابل این غزل بگو اگرچہ گاہے شعر نگفتہ بودم اما حسب الامر
این چند ابیات تصنیف نمودہ پیش آنحضرت کردم غزل اینست مقیم کوی آن
شاہم کہ اعلیٰ آستان دارد ✽ ملوکش جملہ مفتون و ملائک پاسبان دارد ✽ مثال عشق
ما با آن شہ خوبان عبرانی ✽ چو آن نالی کہ در دست تنیدہ ریسمان دارد ✽ چہ طاقت
بندہ عاجز را کہ با مولا سخن راند ✽ ولی از لطف کرم او نظر برفیض آن دارد ✽ باقی ابیات
یاد نماند بعد ازان سخن در عشق شیخ شبلی رحمۃ اللہ افتاد خواجہ شمس العارفین
فرمود کہ در حالت ابتدا ایشان آنبود کہ قند سفید در دامن خود بستہ داشتی از ہرکس کہ
نام اللہ شنیدی در دہن آن بنہادی و در آخر حال ہرکس کہ نام اللہ گفتی او را سیلی زدے

بعد ازان فرمودند که گفتن آن حضرت بباعث غلبهٔ محبت بود چنانکه شخصی که بر کسی عاشق باشد از گفتن و شنیدن نام معشوق خوش گردد و اگر از هر کسی که نام محبوب خود بشنود آنرا عزیز دارد و در مقام دیگر و باعث سیلی زدن آن بود که چون عاشق در مقام غیرت باشد نخواهد که نام معشوق او دیگر کسی بر زبان بیارد لاجرم اگر از کسی نام معشوق خود بشنود غیرت کند و او را مکروه داند همدرین محل مولوی معظم دین صاحب مطابق این غزل شاه شرف خواند غزل غیرت از چشم برم روی تو دیدن ندهم ❊ گوش را نیز حدیث تو شنیدن ندهم ❊ هر یه زلف تو گر ملک دو عالم بدهند ❊ یعلم الله که سر موی خریدن ندهم ❊ گر بیاید ملک الموت که جانم ببرد ❊ تا نبینم رخ تو روح رسیدن ندهم ❊ گر شبی دست دهد وصل تو از غایت شوق ❊ تا قیامت نشود صبح دمیدن ندهم ❊ گر بدامی دل من افتد آن عنقا باز ❊ گرچه صد حمله کند باز پریدن هیچ هم ❊ گر بر سرم جمع شود لشکر العرب و عجم ❊ گرچه صد زخم خورم چشم خمیدن ندهم ❊ شرف ار باد وزد بوی زلفش ببرد ❊ باد را نیز درین دیر وزیدن ندهم ❊ بعد ازان سخن در اصطلاحات خواجه حافظ افتاد فرمود سخنان آن صاحب سر یزدانی بلند و در فهم هر کس نمی آیند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت در کارخانهٔ عشق از کفر ناگزیر است ❊ آتش کرا بسوزد گر بو لهب نباشد ❊ آنگاه فرمود کفر در اصطلاح صوفیه اعتقاد پخته را گویند که زائل نشود به تشکیک متشکک و آتش مراد مصائب دنیاست و بولهب عبارت از عاشق صادق یعنی در منزل عشق اعتقاد کامل لازم است زیرا که تکلیفات گوناگون پیش عاشق می آیند و در چنین حالت اعتقاد کامل شرط است والا بمنزل مقصود نخواهد رسید بعد ازان شخصی عرض داشت که ارشاد فرمایند تا روز مره صد ازان بگوییم خواجه شمس العارفین فرمود چه حاجت داری بگفت طالب خدا و رسول و ام فرمود از ان گفتن امر دیگر است و راه حق یافتن چیزی دیگر بهمه حال

غزل حضرت شرف

فائده ذکر حضرت موسی علیه السلام

این بیت بزبان مبارک اندبیت کعبه ملیا حاجیان کستی ملے هوت په نصیب
دیدار تدا بین تهی سی جدملسی یار بلوچ * بعد ازان سخن در ذکر موسی علیه السلام فتاد وصاحب
زاده محمد دین صاحب بیفرمود روزی در راه تونسه شریف مردی از همراهیان این کافره بخواند
دُ ماڑه روندیاں وندیاں میریان اکهین آیان * ملیا ماهی اکهین کهول گهمائیان بیجرد
شنیدن آواز این دوهڑه خواجه شمس العارفین قصه موسی علیه السلام بیان کرد که بر وی
وقتی آمد که اگر کسی سوی چهره مبارک آن نگریستی چشمان او سوخته شدی ازین حال تنگ
شده بجناب باریتعالی عرض کردند خطاب آمد که در خرقه شعیب علیه السلام رو پوشیده
بنشین حضرت موسی علیه السلام موجب ارشاد همچنین کرد زوجه حضرت موسی علیه السلام
عرض کرد که از محرومی دیدار فیض آثار شما مضطرب و بیقرارم برقع از چهره مبارک
بردارید فرمودند که برمن حالتے واقع شده است که اگر کسے بروی من نظر کند چشمان او سوخته
شوند اگر تو نظر کنی مبادا که چشمان تو سوخته شوند ایشان گفت که یک چشم پوشیده دارم
و بدیگر نگرم همچنین کرد چون رخ مبارک ظاهر کرد چشم آن صاحبه سوخته شد باز عرض
نمود روی مبارک مپوشید تا یکبار دیگر ببینم و لذت دیدار تو بیابیم چون دگر
بار دیدند آن چشم هم سوخته شد بدین حال آن صاحبه گفت اگر مقابل هر موی که
بر بدن من اند چشم بودی همه را فدا کردمی سبحان الله چنین عاشقان صادق از
جلوه انوار محبوب حقیقی لذت یابند وجود ظاهر ایشان اوسوزند بعد ازین حالت
موسی علیه السلام چشمان آن صاحبه را بدمید روشن شدند * بعد ازان صاحبزاده
محمد امین نبیره آنحضرت آمد خواجه شمس العارفین فرمود ای فرزند کدام سورت میخوانی گفت
سورة نور میخوانم تبسم کرده این بیت بزبان مبارک راندبیت صورت مرزی
یار دمی سانهی سورت نور * والشمس و الضحی پڑهیا رب غفور دعا گو عرضداشت
که مراد از مرزا چیست فرمود مرزا مراد حضرت رسول علیه السلام است و دیگر سورتها مذکور

درشان آن حضرت نازل شدند آنگاه فرمود عاشقان را دستور است که معشوق خود را
بنام لهرزا یا رنبجا وغیره تعبیر کنند بعد ازان سخن درعشق امیر خسرو افتاد خواجہ شمس
العارفین فرمود سلطان المشایخ خواجہ نظام الدین را چون وقت وفات نزدیک رسید
بجانب بادشاه دہلی خط نوشت کہ امیر خسرو را رخصت نفرمایند زیراکہ او عاشق منست
چون حالت وفات من بیند مبادا کہ جان خود را تسلیم حق کند پس حضرت سلطان
المشایخ جان بحق داد چون امیر خسرو بعد وصال آنحضرت خبر یافت زار زار بگریست
بحضور آنحضرت آمد و آتش عشق در دل جوش میزد و این غزل گفت غزل

جانم ز آرام شد آرام جان من کجا	ہجرم نشان فتنہ شد فتنہ نشان من کجا
آمد بہار بشکفد ہم سنبل و بید و لالہ ہم	سبزہ بعجز از قدم سرو روان من کجا
در گریہ ام شد با گل و ز دوستان گشتم خجل	جان از جہان بگسستہ دل جانجہان من کجا
در کار غم شد سوریم بی پردہ شد مستوریم	تلخست عیش از دوریم شکر فشان من کجا
جانست آن یار نکو رفتہ دل خسرو برو	گر دل برفت این را مگو آنگو کہ جان من کجا

بعد ازان سخن در کرامت امیر خسرو افتاد فرمود حضرت شاه رکن عالم در دہلی رفتند
روزی باستماع آمد کہ امیر خسرو وفات یافت شاه رکن عالم بسوی خانمان خود متوجہ شده
گفت این مردے مرتکب بدعات بود اما باید کہ نماز جنازه او بخوانیم پس چون آنحضرت
مع چند مریدان ہمراه خود کرده پیش صفہا استادند خواجہ امیر خسرو از کفن رو برون آورده
گفت مرا شفاعت تو حاجت نیست شفاعت پیر من کافیست چون آن حضرت
بجاست کے و معاینہ کرد حیران بماندند و گفتند من او را مرتکب بدعات دانستہ بودیم

مرآة سی و نہم در ذکر مسئلہ وحدة الوجود و ذکر اوصاف حضرت خواجہ اللہ بخش سجادہ نشین خواجہ تونسوی رضی اللہ عنہ

شب یکشنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد سید اکرام شاه رسول نگری و مولوی غلام محمد

در ذکر عشق امیر خسرو

ذکر اوصاف حضرت خواجہ ...

گجراتی و غلام فرید فرو که و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر توحید افتاد خواجه شمس
العارفین فرمود بانی و مبتنی مسئله وحدة الوجود شیخ محی الدین عربی است و مولانا
جلال الدین رومی نیز درین مسئله جوش زده کتاب مثنوی انشا نموده است بعد ازان
فرمود مردی عمر نام در موضع کهنیان متصل پشاور سکونت میداشت و میگفت
که بنای توحید وحدة الوجود شیخ محی الدین نهاده است و سرانجام او مولوی جامی کرده
بعد ازان فرمود وطن و مولد مولانا روم بلخ است و نام والد ماجد ایشان بهاء والدین
ولد است بعد از تحصیل علم ظاهری بخدمت شیخ شمس الدین تبریزی مشرف شد فیض
باطنی حاصل کرده بکمال رسیدند بعد ازان حسب الارشاد خواجه شمس العارفین رض
مثنوی معنوی پیش آنحضرت بکشادم و گفتم سبقی ازین کتاب تبرکاً بیاموزند تا بتوجه
ایشان رموزات یزدانی و حقائق ربانی دریابم پس رخ بسوی من آورده چند
ابیات ازان تعلیم فرمودند و معانی و حقائق آنها بتفصیل طویل بیان نمود چنانچه
چیزی معانی این دو بیت بیفرمودند بیت بشنو از نی چون حکایت میکند * و از
جدائیها شکایت میکند * کز نیستان تا مرا ببریده اند * از نفیرم مرد و زن نالیده ام
یعنی اکثر عارفان معانی این ابیات بتفصیل دراز نموده اند اما مختصر آنست که نی
عبارت وجود عارف کامل است و نیستان مراد دریا وحدت که در ازل همه اشیا در آن
دریا متحد با واجب الوجود بودند و از حکم غیریت منزه بعد ازان ناگهان دریا وحدت
در جنبش آمد و همه اشیا موهوم در خود نگریست پس ممکن از واجب جدا شد و رسم آئین
دوئی آغاز شد بعد ازان یک موج دیگر از دریا محیط بیرون آمد تا ارواح محیط بساحل آمد
تا برین منوال چند بار موج برزد تا آنکه در عالم اجسام بظهور آمد و از اصل خود دور افتاد
پس حب الوطن من الایمان گریبان گیر شد و آه و ناله آغاز کرد و گفت بیت
کز نیستان تا مرا ببریده اند * و از نفیرم مرد و زن نالیده اند بعد ازان فرمود

چون فعل بدون فاعل بظهور نمی آید همچنان حرکات و سکنات عارف کامل فانی فی الله
باقی بالله مانند دیدن و شنیدن و گفتن و دانستن و غیر ذلک بدون تو آن واجب الوجود
بظهور نیاید و جدائی وجود عارف آنست که اول در مرتبهٔ احدیت مندرج بود بعد از ان
بمراتب نزولی آمد یعنی از احدیت بوحدت و از وحدت بواحدیت و از واحدیت
بعالم نباتات و جمادات و حیوانات و ازان بعالم اجسام بظهور آمد و از اصل خود جدا شده
و شکایت کرد بعد ازان سخن در وصف مثنوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
حضرت خواجه دیوان حافظ غزلی در وصف مثنوی انشا نموده غزل بلبل ز
شاخ سرو بگلبانگ پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی تا آخر بعد
ازان فرمود خواجه محمد غیاث نوربخش غزلی در وصف مثنوی معنوی در دیوان خود نوشته

غزل

مثنوی عین الحیاتست ای پسر	آینهٔ ذات و صفاتست ای پسر
مثنوی بحریست پر دُرّ یقین	بیگمان آب حیاتست ای پسر
مثنوی مجموعهٔ اسرار هوست	جامع سرّ نکاتست ای پسر
مثنوی در شش مجلد هم چو نور	نوربخش شش جهاتست ای پسر
مثنوی دیوان عشق و وحدتست	مصحف آیات ذاتست ای پسر
مثنوی قوت دل هر عارفست	جان ما را زو حیاتست ای پسر
مثنوی جام شراب وحدتست	زو اسیری را نجاتست ای پسر

بعد ازان فرمود مولانا جلال الدین رومی قدس سره السامی ولی مادر زاد بود چنانکه
در عمر شش سالگی بروز جمعه با چند کودکان همعمر بر بام بازی میکردند طفلی از میان
گفت که بیائید تا ازین بام بر بام دیگر بجهیم مولانا گفت این قدر حرکت از سگ
و گربه نیز بوقوع می آید باید که بسوی آسمان بجهیم این بگفت و جانب آسمان بلند شد
تا از نظر کودکان غائب گردید کودکان گریه کنان نزد مادران خود این ماجرا آوردند که

برادر جلال الدین از میان یاران غائب شد بعد از لحظه باز بهمان بام آمد و بگو دکان گفت وقتی که آن سخن با شمایان گفتم دیدم که جماعتی از سبز پوشان مرا از شما گرفتند و بگرد شما شما بگردانید ند چون شما آواز و فریاد برآورد باز باین بام فرود آوردند بعد ازان سخن در ذکر محی الدین عربی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود محی الدین عربی در علم ظاهری و باطنے بکمال بود ند و بسیار کتب در سلوک و توحید تصنیف کردند منجمله ازان یکے فتوحات مکی ست که مسئله وحدة الوجود دران بخوبی بیان کرده اند و ازین باعث اکثر عالمان ظواهر بیان مخالف می ماندند تا آنکه روزی مردار خنزیر برکناره حوض نهاده گفتند که اگر وجود واحدست چنانکه میگوئید این خنزیر را بخورید شیخ صاحب بسوی خدای تعالے متوجه شده دران حوض غوطه زد و بصورت سگ بیرون آمده قدری ازان بخورد ند و آن همه لاجواب شدند بعد ازان سید اکرام شاه رسول نگری عرض کرد که باعث چیست که علما ظواهر از مسئله وحدة الوجود منکر اند بلکه قائل آنرا کافر میگویند خواجه شمس العارفین فرمود که اکثر اهل علم بسبب بے خبری منکر میشوند چنانچه لذت بینای نابینا را چه خبرست ورنه درین مسئله هیچ شک نیست بعد ازان بنده عرض داشت که حضرت مجدد الف ثانی نیز درین مسئله گفتگو کرده است با وجودیکه بزرگان خاندان نقشبندیه پیش ایشان همه قائل وحدت وجود بودند خواجه شمس العارفین فرمود شیخ احمد سعید خلیفه سید غلام علیشاه صاحب دهلوی چون از هند قصد هجرت کردند از راه تونسه شریف میرفتند بخدمت حضرت خواجه تونسوی ملاقات کردند شخصے از ایشان پرسید چه باعث که حضرت مجدد صاحب پیر ایشان در مسئله وحدت وجود گفتگو کرده است در جوابش فرمود آنحضرت مجتهد وقت بودند اگر از ایشان در مسئله وحدة الوجود خطا افتاد آنهارا مؤاخذه نیست بلکه اجتهاد و مجتهد اگر بر خطا افتد تا هم یک ثواب در نامه اعمال او نویسند و اگر راست شود مضاعف ثواب باشد بعد ازان فرمود سالک را باید که در مسئله توحید استار نماید مگر

حسب استعداد مرزمان اظہار کند بعد ازان فرمود حضرت خواجہ تونسوی در مسئلہ
توحید بسیار اخفا نمودی چنانچہ سبق توحید مثل لوائح ومانند آن در محل مبارک نشستہ
در آن مسند و ساختہ تعلیم نمودی و ہم در مجلس سماع از گفتن سخن توحید منع فرمودے و
بگفتن سخنان مولوی جامی و خواجہ دیوان صاحب ارشاد نمودی زیراکہ سخنان ایشان
در پردہ مستتر اند و اشعار دیگر بزرگان برہنہ شمشیر ست بعد ازان سید بخش حاجی کوئی
عرضداشت کہ درمیان توحید شریعت و طریقت فرق چیست خواجہ شمس العارفین
فرمود توحید شریعت یگانگی حق تعالے و برسالت رسول علیہ السلام ایمان آوردن ست
و توحید طریقت آنست کہ جمیع ماسوای اللہ را نفی کردہ فنا حاصل کند یعنے جز ذات
حق تعالی باقی نماند سید اللہ بخش عرضداشت شخصی کہ بتوحید شریعت قائل باشد و
از توحید طریقت کہ مراد فنا ست منکر باشد آیا مواخذہ باشد یا نی فرمود چون وی از فنا ست
از درجات و مقامات اولیا فنا فی اللہ باز ماند و محروم شود ازین زیادہ تر مواخذہ
دیگر چہ باشد بعد ازان بندہ عرض کرد کہ چند سخنان از کتاب مفاتیح الاعجاز
نوشتن میخواہم ارشاد فرمایند خواجہ شمس العارفین بنوشتن این ابیات اجازت فرمود
ابیات شد بنقش موج ما دریا عیان آنچہ در عالم تو میخوانی منم چون ظہور
جملہ اسما بماست مظہر اوصاف رحمانی منم ہر دو عالم شد بہستی ما عیان
اصل ہر پیدا و پنہانی منم نیست عالم در حقیقت جز طلسم گنج بی پایان اگر دانی منم
چون ہر چہ ہست بالحقیقت ہمہ ہستی حق ست و غیر او ہیچ نیست متن گلشن راز
بیت چو نیکو بنگری ہم او بیندہ دیدہ ست و دیدار یعنے چون در اصل اینکار کہ
ہستی مطلق حق ست و غیر او موجود نیست نیکو بنگری و تامل و تدبر نمائی جدائی و غیر
از حق ہیچ نیست و بیندہ کہ شخصے نگرندہ مراد ست و دیدہ کہ انسان ست و دیدار کہ
روی ست کہ در آئینہ نمودہ شد عکس باشد بلکہ آئینہ دگر کہ اعیان ثابتہ اند ہم نیست و

بیت در توحید

حق ست که بجمیع صور ظاهر گشته بهر جا تجلی دیگر نموده چه در تجلی اقدس بصور اعیان که
صور معقوله اسما الٰهیه اند که در علم اند بصفت قابلیت ظهور یافته به تجلی مقدس که تجلی
شهودی امر وست بصورت آن اعیان بحسب استعدادات ایشان در عین ظاهر شده
قطعه عشق هر دم ظهور دیگر داشت زان کند نقش مختلف پیدا هر دم از کوی
سر برون آرد روی دیگر نماید و هر جا. و دان مقام احدیت الجمع مقام محمدیت
صلی الله علیه وآله وسلم که حقیقت وحدانیت در فردانیت ظاهر شود قوله تعالی
وَمَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَلٰکِنَّ اللهَ رَمٰی قوله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا
بعد ازان دعا گو عرض داشت که تفسیر شعر فالبحر بحر علی ما کان فی القدم
اِنَّ الحوادث امواج و انهار * لا یحجبنک اشکال تشاکلها * عمن
تشکل فیها فهی استار * بیان فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بحر حقیقت بحر ست
بران حالت که بود در ابتدا و اشیا ممکنات که می بینی مانند امواج و نهرهای دریاست
پس درویش را لازم ست که بر اشکال تعینات و تشکلات که بحر حقیقت اند قرار نگیرد و
از صور مجازی سمت معنی تجاوز کند تا صور کونیه حجاب او نباشند و آن اشکال که در علم
ممکنات ظاهر اند حجاب احیب لوجوا اند چون عارفان در اصل خود نیکو بنگرند حجاب
هستی موهوم برخیزد واجب و ممکن یکی گردد **بعد ازان** سخن در کلام الٰهی افتاد خواجه
شمس العارفین فرمود که خدا تعالی در زبان فارسی گفتگو کرده ست چنانچه گفت
چکنم با این مشت خاک جز آنکه بیامرزم همدرین محل سید الٰهی بخش لانگری آنحضرت
عرض کرد که در زبان هندی هم گفته است یا نی فرمود ظهور ذات در هر زبان و هر مظهر است
بعد ازان فرمود که شیخ جنید بغدادی رحمة الله علیه گفته هرچه میشنوم از حق میشنوم
و هرچه می بینم از حق بینم یعنی در هر حال بخدا تعالی میباشم **بعد ازان** سخن دران
افتاد که مردان کامل در هر مظهر ظهور کنند همدرین محل مولوی نور احمد چنیوٹی خلیفه

حضرت امام علیشاہ نقشبندی عرضداشت کہ بعض مردمان ما را بمذہب وہابی طعن کنند خواجہ صاحب جہت پاس خاطر آن مولوی صاحب بہ فرمود کہ مرد کامل را اطوار بعض مختلف باشد بعد ازان مطابق این معنی حکایت فرمودند کہ عالمی کامل بر روضہ مبارک حضرت لال شہباز چند مدت اقامت نمود و حال وآن بود کہ گاہی تعلیم علم تفسیر و حدیث میکرد و گاہی با مراقبہ مشغول میگردید و گاہی با مردمان رند در خوردن بنگ مصروف شدی بعد ازان فرمود طریقہ را باید کہ ہر یک را خدمت کند و با ادب پیش آید زیرا کہ مردان خدا در ہر لباس پوشیدہ میباشند و بطفیل آنہا بعض مردمان سعادت دارین میابند آنگاہ این بیت بر زبان مبارک راندند بیت

خورش دہ بکنجشک کبک و حمام   کہ یکروز افتد ہمای بدام بعد ازان فرمود سائلی بر در شخصی آمد و چیزے خواست آن شخص ملامت کرد و ہیچ نداد سائل پریشان حال استادہ بود شخصی نابینا آن را بخانہ خود برد و حتی الامکان خدمت او بجا آورد و خوش کرد خدا تعالی بطفیل دعا آن سائل نابینا را روشنائی چشم عنایت فرمود چون این خبر آن شخص اول شنید گفت افسوس است کہ ہمای من بود بدام تو افتاد و دولت من بود نصیب تو شد بیت کہ شاہباز من بود دام تو شد   مرا بود دولت بنام تو شد بعد ازان ہم درین معنی حکایت فرمود شخصی نابینا خستہ حال حوالے گجرات سکونت میداشت روزی بزرگی آمد و کیفیت افلاس او پرسید گفت بسبب مفلسی نہایت لاچارم آن بزرگ را بر مفلسی او رحم آمد و وظیفہ ارشاد فرمود تا کہ در اندک مدت تونگر شد و گفت اگر باز عسر الحلبی در شہر خوشاب یابی بحکم الہی مال از دست او برفت و مفلس شد باز برای ملاقات او در خوشاب رفت و دید کہ بر توتہ پر تودہ خاک و سر گرین نشستہ زر دک میخورد سلام کرد حال خود واضح کرد وآن بزرگ کلامی موافق حال او ارشاد کردہ روانہ ساخت بعد ازان سخن در توحید ہمہ او

افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون کتب هنود می‌بینیم دانستیم که ایشان اهل توحید هستند
وچون افعال واقوال آنها را بینیم هیچ اثر مسئله توحید درو پیدا شد آنگاه فرمود توحید لفظی
هیچ فائده نکند اگر توحید قلبی حاصل نباشد بعد ازان فرمود مولوی احمد دین خلیفه
خواجه تونسوی اکثر احوال بمراقبه مسئله توحید می‌بودندی روزی شخصی از اقربا اوشان
مخالف بود آمد و ناسزا گفت مولوی صاحب روی سوی او کرده تبسم کرد و هیچ نگفت
بلکه تحسین وآفرین کرد آنگاه فرمود چنین افعال از اهل توحید میشوند بعد ازان
فرمود هرکس بقدر امکان خود حوصله تواند کرد چنانچه پیغمبران پیشین مثل نوح علیه السلام
و موسی علیه السلام وغیرهم چون از جفای قوم لاچار شدند بجناب خداتعالی بدعا
کردند تا جمیع مخالفان ایشان هلاک شدند آنگاه فرمود کسی قوم را خداتعالی
هلاک نساخت تا آنکه مقبولان بارگاه حق را نرنجانید بعد ازان این بیت بزبان
مبارک راندند **بیت** هیچ قوم را خدا رسوا نکرد تا دلی از صاحبدلی نامد بدرد
هم درین محل دعاگو عرض نموده است که در حلم و تحمل حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم چه عالی بود فرمود پیغمبران پیشین چون بایذاء قوم لاچار شدند بدعا
کردند و حضرت رسول علیه السلام چون در جنگ احد دندان مبارک وی شهید شدند
زبان درفشان فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون پس برکت و تاثیر
دعا آنحضرت صلی الله علیه وسلم غلبه اسلام شد چنانچه همه جا در عرب و عجم دین محمدی خو
ظهور یافت واگر از زمره کفار چند کس باقی ماند هم درین حکمت بود که ظهور چند کس از اهل
اسلام برایشان موقوف بود و دیگر خوارق و اوصاف آن حضرت در کتب تفسیر و حدیث
باید دید هم درین محل مولوی معظم دین صاحب مرولوی عرضداشت که بزرگان امت
محمدی در خوارق عادت از پیغمبران پیشین کمتر نمی‌باشند خواجه صاحب فرمود این
هم از شرافت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است بعد ازان قاضی فیض محمد جهانی

عرض تجدید بیعت کرد حسب خواهش بیعت او جدید نموده فرمود که بزرگان فرموده است
طالب صادق را باید که از دست و زبان خود بکسی ایذا نرساند بلکه از کسی که ایذا رسد
در حق آن دعا خیر کند چنانچه شیخ سعدیؒ فرموده مصراع اگر مردی احسن الی من اسا
باز بسوی فیض احمد روی آورده فرمود که اکثر مردمان چنانچه متعصب اند که با یکدیگر
عناد می دارند و کسی را مثل خود نمی دانند کسی را بکفر و کسی را بفسق نسبت کنند قاضی
عرضداشت که بحال بتوجه ایشان اکثر مردمان اهل صحبت نیک شده اند خواجه
شمس العارفین فرمود زهی سعادت که حق سبحانه و تعالی آنها را بصفات حمیده موصوف
گرداند بندگان را هم بفضل خویش خاتمه بالخیر گرداند بعد از آن شخصی عرضداشت که
برادران حقیقی با من عناد بیموجب میدارند و ایذا میرسانند دعا خیر فرمایند تا از آن
ایمن باشم فرمود اهل دنیا را چون مال و جاه حاصل شود باعث تکبر و غرور در آنها پیدا
شود و با یکدیگر ایذا میرسانند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت**
درختی که در باغ باشد بلند — بدیگر درختان رساند گزند بعد از آن سخن در رفع
هستی افتاد روزی عالمی بخدمت خواجه شمس العارفین آمد و بوسیله غلام محمد درویش
آنحضرت عرضداشت که برای کشایش روزی چیزی فرمایند خواجه صاحب درین فکر
بودند که باز گفت ذکر قلبی مرا نیز جاریست چون این سخن آنحضرت شنید روی سوی
آن کرده فرمود منازل فقر تو حاصل کردی مگر لنگر جاری کردن میخواهی فرمود
کشف قلوب فقر موقوف نیست و آن چیزی دیگر است عرض داشت آن فقر چه
چیز است خواجه شمس العارفین در جوابش حکایت بایزید بسطامی بیان کرد فرمود
در تذکرة الاولیا نوشته دیدم که شاگرد شفیق بلخی عزم زیارت حرمین شریفین کرد
شفیق گفت از راه بسطام زیارت خواجه بایزید بسطامی کرده بروی چون بخدمت
آنحضرت رسید گفتند تو مرید کیستی گفت من مرید شیخ بلخی ام فرمود او چه گوید گفت

حکایت بایزید بسطامی

او از خلق کناره کرده است و میگوید اگر آسمان از زمین و زمین از آهنین شوند که از آسمان
باران نه و از زمین روید و همه خلق عیال من باشند من از توکل خود دست نگردانم بایزید گفت
این سخت کافریست و سخت مشرکیست که او گفت اگر بایزید کاغذی شود جانب آن شخص
هرگز مگیر چون باز بروی آنرا بگوئی که خدا تعالی را بدو گرده نان ازمایش مکن آن مرد
از درشتی این سخن بازگشت و پیش شفیق رفت شفیق گفت زود بازگشتی گفت حسب
الامر ایشان بزیارت بایزید رفتم و او شان چنین و چنین گفت و شفیق عیب این سخن در خود
دریافت و گفت تو نگفتی که اگر او چنانست تو چونی گفت نه گفت باز برو و بپرس مرید
بازگشت و پیش بایزید آمد و گفت مرا فرستاده اند تا بپرسم که اگر او چنانست تو چونی
بایزید گفت اگر من گویم چونم تو ندانی گفت اگر بهتر دانید بر کاغذی بنویسید تا امانت
من ضائع نشود که از جای دور آمده ام شیخ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بایزید بسطامی
اینست و کاغذ پیچیده باو داد یعنی بایزید هیچ نیست پس چون موصوف نبود وصفش چگونه
کرد بایزید ذره پدید نیست تا بدان چه رسد که پرسند که او چگونه است و توکل وارد یا اخلاص
که این همه صفت مخلوق است اخلاق خدا تعالی حاصل باید کرد نه بتوکل مشغول شدن
پس مرید بخدمت شفیق بلخی رفت چون در شهر آمد آنحضرت بیمار شده قریب الموت رسیده
بودند و انتظار جواب بایزید میکردند ناگاه مرید رسید و کاغذ بوی داد چون مطالع کرد گفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و مسلمان شد و از ان
اعتقاد خود توبه کرده جان بحق تسلیم کرد بعد از ان شخصی عرضداشت کرد که در خاندان
نقشبندیه بنا سلوک بر لطائف است و در خاندان ایشان چگونه کنند خواجه شمس العارفین
فرمود شخصی زاهد بخدمت حضرت مولوی عبید الله صاحب ملتانی رفت و گفت طریقه
لطائف ارشاد فرمایند مولوی صاحب گفت من طالب لطیف ام نه طالب لطائف
همدرین محل فرمود بزرگی عبد الرحمان نام از خلفاء مولانا فخر الدین صاحب در لکهنو

سکونت میداشت شبی در مسجدی نشسته بودند سگی آمد چراغی که از آن دگنده هم ساخته افروخته
بود در دهن خود گرفته برفت روی سوی او کرده فرمود که بر خانه شما تاریک خواهد شد مارا چیست
چون این سخن مسجد نشینان شنید خلاف شریعت دانسته پیش نواب صاحب والی آنجا اظهار
کردند مفتیان شهر فتوی داد که قائل این سخن مرتدست توپ زده هلاک باید کرد حسب
الامر چوبی در زمین نصب کرده آنحضرت را بستند و پرسیدند که چگونه وقت فرمود هم نسبت
که هست دیگر هیچ نیست پس توپ را گذاشتند مگر آنحضرت را هیچ ایذای نرسید باز دیگر بار زدند
همچنان گذشت و سوم بار نیز ضرر او نرسید چون این حال دیدند عاجز شدند پس نواب صاحب
بصد عجز و انکسار کلاه خود بر پای آن حضرت نهاده عذر خواست و گفت قصور من معاف
فرمایند فرمود قصور چیست همه حق ست بعد از ان روی سوی آسمان آورده فرمود ابر
مانند غبار بر آسمان قرار گرفته است نه بارد و نه صاف شود در دلم میگذشت که درین هم هیچ
فائده نیست چون بکرّه فکر کردم دانستم که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة چنانچه نزول باران
نبات را فائده بخشد شاید در بعض دیار قرار گرفتن ابر برای آنها مفید باشد بعد از ان
محمد قریشی عرض داشت که غلام محمد نومسلم بتوجه ایشان مدام در ذکر می ماند خواجه شمس
العارفین فرمود ذلك فضل الله یؤتی من یشاء آنگاه این مصرع بر زبان مبارک راند
مصرع یک تنخا میون اصل هوی یک خالی رهی سیتین بعد از ان روزی بوقت
صبح برخاستند و چراغ روشن بود ناگه نظر مبارک آن حضرت بر عصای خود افتاد که آب
سیماب منقش بود و پرتو چراغ بران عصا میتافت فرمود این تجلی عصا نیست بلکه از
پرتو چراغ ست بهمین طور پرتو ذات بر جمیع اسما و صفات می تابند غلام محمد عرض داشت
که حسن جمیع اشیا ممکنات از که دارند فرمود حسن همه موجودات از پرتو ذات ست عارف
کامل در جمیع موجودات مشاهده ذات کند بعد از ان شخصی عرض داشت که چیزی از
سبد ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین عبارت فارسی بر لوح نوشته آنرا داد که

لا الٰہ الا اللہ نیست موجود واحدی پس این جہان و آن جہان نیست بجز ذات بعینات و تقیدات چنانچہ زید و عمرو بکر و خالد بتعینات و خواص مغائر یکدیگر اند و در اصل ہمہ انسان اند ہم چنین ذات مطلق متعینات و خواص متفارق و شعبدہ و نماید و در اصل حقیقت نیست چون رفع حجاب کنی یکی بود ہمین معنی لاموجود الا ہو این در مطالع باید و انشاء بعد ازان بندہ عرض داشت کہ قرب نوافل و قرب فرائض چیست خواجہ شمس العارفین فرمود چون سالک صفات بشری خود را در صفات حق سبحانہ و تعالیٰ فنا کند و ظہور صفات خدا تعالےٰ بروی غلبہ نماید این قرب نوافل میگویند و قرب فرائض آنست کہ ہستی خود را فنا کند تا آنکہ از شعور ہمہ موجودات بی خبر باشد بلکہ از نفس خود ہم خبر ندارد و چنانچہ بجز ذات باری تعالیٰ در نظر او چیزی نماند بعد ازان سخن در ذکر اوصاف و عالیدرجات حضرت خواجہ اللہ بخش سجادہ نشین خواجہ تونسوی افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود با وجود شرافت و کرامت نسب در عبادات و ریاضات از ہمہ سبقت نمودہ قرب حق حاصل کردند و از فضائل اعمال ایشان سہ عمل بس بلند مرتبہ بظہور آمدند اول آنکہ از عرصہ دراز صحبت قرأت قرآن و ران علاقہ نبود ایشان حافظی کہ تصحیح قرأت از عرب شریف کردہ بود بر مکان خود نشانیدہ مردمان را برای تصحیح قرأت دعوت فرمودند چنانچہ مردمان نابینا کہ فیما بین ڈیرہ غازیخان و ڈیرہ دین پناہ بودند ہمہ نابینا ہر یک بحضور آنحضرت حاضر شدہ تعلیم یافتند و بدین طور بس صحبت قرآن شریف بدان علاقہ گردید و دیگر آنکہ تعمیر مسجد و برج نظامی دریاک بین شریف کہ از عرصہ دراز شکستہ بود بسعی ایشان تیار گردید سوم آنکہ از مدت مدید شوق زیارت حرمین شریفین میداشتند اما این خیال ہم بود کہ زاد راہ زیادہ تر باشد تا ہر کس رفیقان خود باسایش برسند و خدمت خادمان حرمین شریفین نیز بوجہ حسن کردہ شود پس بتاریخ چہارم ماہ جمادی الثانی ۱۳۱۹ھ روز پنجشنبہ مطابق چہار دہم ماہ پھاگن سمت ۱۹۵۹ مبلغان شصت ہزار روپیہ بیست و پنج درویشان آستان و دیگر رفیقان مانند صاحبزادگان مہار و

و غیره دوستان تخمیناً دو صد نفر همراه خود کرده در شهر ملتان رسیدند و چند مردمان از آن جا
رخصت کرده در لاهور آمده برای میان سلطان یک شب گذاشتند و بعض مردم را آنجا
رخصت نموده تکت ریل سهارن پور گرفتند همان روز آنجا گذاشته بوقت شب تکت دهلی حاصل
کرده سوار شدند و هفت شب در دهلی بر مکانات خواجگان سکونت فرمودند بعد از آن تکت اجمیر
شریف گرفته روانه شدند و چهار شب در اجمیر شریف اقامت کردند بعد از آن صاحبزاده حافظ موسی
صاحب و صاحبزادگان مهاروی و یاران دیگر که برای وداع آنحضرت همراه رفته بودند واپس
فرستادند پس هشتاد نفر درویشان و دوستان همراه خود کرده جانب احمدآباد رفتند دو شب
در آنجا سکونت نموده باز هفده روز در شهر بمبئی گذاشته بسوی اورنگ آباد برای زیارت
روضه مقدسه حضرت خواجه نظام الدین رح رفتند دو شب آنجا گذاشته از راه زیارات
مکانات خواجگان باز واپس بمبئی هشت روز اقامت نموده بسواری جهاز دخانی بعرصه
دوازده روز در جده شریف رسیدند همانجا یک شب گذاشته جانب مکه روانه شدند یکماه
هفده روز در آنجا ماندند باز واپس در جده شریف یکماه سکونت کردند بعد از آن بسواری
جهاز بغله براه بندر کهار ینبوع روانه شدند پنج روز منزل آبی و پنج یوم منزل بری نموده
بتاریخ شانزدهم ماه رمضان المبارک بوقت یازده ساعت شب بمدینه منوره سعادت
زیارت روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل کردند دو ماه و سه روز در آنجا
اقامت نموده باز بتاریخ نوزدهم ماه ذیقعد رخصت شده بتاریخ یکم ماه مذکور در مکه شریف
تشریف آوردند تا هشتم ماه ذی الحجه در میان مکه و جبل عرفات مناسک حج بجا آورده واپس
در جده شریف آمدند هفت روز در آنجا گذاشته باز بسواری جهاز دخانی بعرصه هژده
روز در شهر بمبئی رونق افزا شدند و چهار شب همانجا گذرانیده باز بسواری ریل از راه
دهلی آمده یکشب در لاهور گذاشته جانب ملتان تشریف بردند و یک شب در آنجا اقامت
نموده بتاریخ بیست و هفتم ماه محرم الحرام سنه ۱۳۱۱ در تونسه شریف رسیدند و دیگر آنکه تا آن

جمیع آدمیان از لنگر خواجه صاحب مقرر بود و دوازده نفر از جماعت آن حضرت فیما بین حرمین
شریفین فوت شدند همدرین محل خواجه شمس العارفین قدس سره و بعد از وصال خواجه توسوی
اکثر مردمان خیرخواهان آنحضرت متفکر شدند که نان و نمک درویشان آستان و کاروبار
خویشان و راه بری مریدان چگونه شود لیکن بعد ازان خواجه الله بخش صاحب سجاده نشین بتوجه
آنحضرت در جمیع اوصاف از همه سبقت بردند چنانچه تعمیرهای مکان که بزمان حضرت خواجه
توسوی خام بودند همه را پخته ساختند و غور پرداخت مقیمان آستان نیز بوجه احسن شروع
نمودند و فیض رسانی بمریدان نیز بطریق آنحضرت اختیار کردند پس چون درینوقت بنظر غور
بینیم معلوم میگردد که ظهور حضرت خواجه توسوی اکنون شده است سبحان الله چنین سجاده نشین از سجادگان
پیشین ظهور نیامده باشد

مرآت چهلم در ذکر بیماری و تاریخ وفات حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین رضی الله عنه

روز شنبه هژدهم ماه صفر سنه ۱۳۰۰ یکهزار و سیصد
سعادت قدم بوسی آنحضرت حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مرولوی و مولوی غلام محمد
توسی گجراتی و امام بخش نذر بردار و غلام محمد درویش پوٹهوهاری و همه صاحبزادگان
و دیگر یاران نیز حاضر بودند روز شنبه هژدهم ماه صفر سنه ۱۳۰۰ بوقت سحر چون آنحضرت از نفل
تهجد فارغ شدند عارضه تپ لاحق گردید و چند ادویه حسب طبیعت آنحضرت استعمال
کردند اما بحکم مصرعه چون قضا آید طبیب ابله شود هیچ نفع نگردید تا آنکه ضعف بدن
مبارک آن حضرت نهایت شد و صاحبزاده محمد دین صاحب بتاریخ بست یکم ماه صفر
روز سه شنبه بوقت سحر از تونسه شریف تشریف آوردند و بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین
والد بزرگوار خود حاضر شده احوال بیماری استفسار کردند و حضرت صاحب نیز موافق کمال
خود قدری گفتگو کرد و احوال صاحبزادگان و درویشان آستان خواجه توسوی
پرسیدند بعد ازان صاحبزاده صاحب ادویه مقوی مثل یاقوت و مفرح بقیمت بست و
روپیه که از [illegible] تیار کرده همراه خود آورده بود بقدر یک حبه روزمره خورانیدن شروع

کرد بعض وقت مالحم و روغن بادام وغیره استعمال کردند اما تپ بحال خود ماند بعد
ازان صاحبزاده فضل الدین صاحب عریضه حال خود نوشته پیش آنحضرت گذرانیده
اجازت خواندن وظائف خواستند و آنحضرت مطالعه نموده هیچ جوابش نفرمود باز عریضه
مذکور پیش کردند تا دست خود بر دست صاحبزاده نهاده ارشاد فرمودند بخوان جمیع وظائف
ما ترا اجازت ست بعد ازان بتاریخ بستم ماه صفر جمیع مستورات خانه مع زنان دیه برای
عیادت آنحضرت آمدند و دعا خیر کرده رفتند بعد ازان بتاریخ بست یکم ماه مذکور برای
صحت بیماری آنحضرت یک ختم قرآن مجید کنانیدند باز بتاریخ بست دوم ماه مذکور یک
لکه درود شریف خواندند و یک بز نوجوان و چندین غله و نقد بمساکینان تقسیم نمودند بعد
ازان بتاریخ بست سوم خواجه شمس العارفین بسوی مولوی منتظم الدین صاحب روی
آورده فرمود چیزی بنویس مولوی صاحب از جانب صاحبزادگان نوشت که این مستمدین
مریدان و غلامان برای حصول سعادت دارین و مطالب کونین درین جا می آیند و
خواهند آمد و ارشاد وظیفه و نان دادن آنها امر ضروریست بر کسی صاحبزاده نظر کرم و
شفقت سینه دل فرمایند تا ارشاد وظیفه و نان این خاندان تا قیامت جاری باند بعد
مطالعه آن عریضه هیچ جواب نفرمودند باز عریضه مذکور پیش کردند ملاحظه نموده دست
بر داشته دعا خواستند و نیز سخنی در جوابش گفتند اما مقصود آن در فهم ما نیامد تا آنکه ضعف بدن
مبارک نهایت شد بعد ازان شب وصال صاحبزاده فضل الدین صاحب به باعث
بی قراری و بی آرامی بحضور آن حضرت این شعر بخواند شعر یا لیت قبل منیتی یوما افوز
بمنیتی * نهرا تلاطم رکبتی اطلال املاء قربتی * همدرین محل فرمود ای فرزند
ارجمند این شعر باز بگو صاحبزاده صاحب بحالت گریان و پریشان باز گفت حضرت صاحب
دست خود بر دست صاحبزاده نهاده شفقت بی غایت گردانید بعد ازان این بیت
خواند بیت جان جانم را بجود آگاه کن * لطف خویشم همدم و همراه کن * باز صاحبزاده

این بیت برخواندند بیت سرمد اگرش وفاست خود می آید ۞ ور آمدنش رواست خود می آید
بیهوده چرا در پی او میگردی ۞ بنشین گر او خدا است خود می آید ۞ بعد ازان صاحب
زاده صاحب عرض داشت که توجه فرمایند تا شوق و ذوق خدا تعالی تیز تر گردد خواجه شمس العارفین
سخنی از زبان مبارک فرمود اما فهمش نیامد بعد ازان بدست خود شکم و چشمان صاحبزاده فضل الدین
صاحب را مالش کرد و دست شفقت برسر آن نهادند باز صاحبزاده عرض داشت که برین مسکین
چیزی از فیوضات رحمانی عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین بسوی حضرت خواجه الله بخش
سجاده نشین خواجه تونسوی باشارت ارشاد فرمود که همانجا بروی بعد ازان بسوی حاشیه
نشینان متوجه شده پرسیدند که طلوع صبح شده است یا نه دو سه بار بدین طور استفسار نموده باز
پرسیدند که تاریخ ماه و یوم کدام است کسی از حاضران گفت یوم جمعه و تاریخ بست و چهارم ماه صفر
است بعد ازان تسبیح در دست گرفته چند بار درود خواندند و چون صبح دمید دو رکعت فرض صلوٰة
فجر باشاره ادا نموده بذکر پاس انفاس مشغول شدند بعد ازان بسوی مجلس نشینان بنظر وداع
دیده روی خود را جانب بیت الله شریف آوردند و قدری از بدن مبارک جنبش و حرکت
پیدا آمد و علامات وصال برآن حضرت ظاهر شدند بمیان جمیع صاحبزادگان و درویشان
ایشان آه و گریه بآواز بلند برآمد بعد از لمحهٔ یکدم برآورده جان شیرین بحق تسلیم کردند هر یک از
مهجوری و غمخواری آنحضرت بیقرار شدند و گریه از حد بگذشت و چون طلوع آفتاب شد
تیاری تجهیز و تکفین آن حضرت کردند بعد ازان بمصلحت صاحبزادگان و دوستان و درویشان
ایشان تیاری قبر فیض اثر بحجره خاص آن حضرت کردند بعد ازان در باغیچه بگوشه مغرب و
جنوب تخت پوش نهاده تیاری غسل کردند و عام مردان را از باغیچه بیرون ساخته بعض
خاص خاص مولوی معظم الدین صاحب مرولوی و غلام فرید بهروقه و حافظ محمد بهروقه و میان
غلام یٰسین علما سیالوی و فتح محمد مگر دبلی و امام بخش نمبردار و سید احمد درویش برای غسل آن
حضرت مقرر نمودند و غلام حسن گاذر و حاجی محمد درویش و احمد یار گاذر و احمد دین درویش

واین دعاگو نیز مددگار غاسل شدند پس بعد از زوال غسل بانجام رسانیده کفن دادند بعد ازان
لاش مبارک در سرای نهاده تبیع مستورات را برای زیارت بخوانند بعد ازان لاش
مبارک نیز در حجره شیخ صاحب نهاده مولوی عظیم دین صاحب را اجازت جنازه دادند پس
مردمان از قوم سادات و زمینداران و اهالیان هزاران هزار صفها بسته جنازه کردند بعد
ازان نماز ظهر با جماعت ادا کردند بعد ازان همه مردمان گرداگرد حضرت نشستند و
میر قوال و محمد چند سخنان فراقیه گفتند مقوله بهلا شاه هر دم کرسان اِن رهنجهی یارد
وی آڑیا ❊ جهگڑے بهریان نون گل لاوی کی اعتبار سنگار داوی آڑیا ❊ چادر تان مستون
وچه بنگلی وگڑیا کم سینسار داوے آڑیا ❊ پهپنی وچه پوتیان کتون حیان هویا وقت پنهار
داوی آڑیا ❊ بهلا شاه گهر آسوے هویا وقت دیدار داوی آڑیا بعد ازان غزل
مولوی جامی خواندند غزل بزنت آن ماه مارا در دل از وی صد هوس مانده ❊
غم هجران او با جان شیرین هم نفس مانده ❊ تراَن تنهائی عماری دار لیلی حسبة لله
که با صد پاره دل بیچاره مجنون باز پس مانده ❊ یا تیند بکه آید آن مه محمل نشین روزی ❊
جهان را چشم بر راه گوش بر بانگ جرس مانده ❊ چو زد اکنون گلی رعنا بعشرت خیمه در صحرا
چه غم گر بلبل شیدا گرفتار قفس مانده ❊ بگو بیت چون نالد هم چون مرغان چمن جامی ❊
که زان گلشن گل وشمشاد رفته خار و خس مانده ❊ بعد ازان این سخن گفتند سخن کدین
موڑ مهاران سائین ڈهولیا ❊ تیریان داتان تون سرگهولیا ❊ نهاتی دهوتی مین رهی گل
کائی گل سجن دل پهی گئی ❊ کوئی سخن اولڑا بولیا ❊ کدین موڑ مهاران سائین ڈهولیا ❊
چون این سخن گفتند میان حاضران گریه و فغان افتاد بعد ازان مولود تبریزی خواندند
مولود یا رسول الله حبیب الله تحیا توئی ❊ برگزیده ذو الجلال پاک بیهمتا توئی ❊ باز
مولود دیگر دل گدای در رسول الله ❊ جان فدای سر رسول الله بعد ازان
در صندوق انداخته بقبر شریف قرار نهادند تا وقت عصر کار او بانجام رسید بعد ازان اکثر مردمان

کافی بهلا شاه

غزل مولوی جامی

رخصت شدند و بعض خاص اقامت کردند تا برین منوال آمد رفت مردمان روز مره شروع
گشت چنانچه پنج یا شش بز روز مره برای مهمانان تا چهلم روز ذبح میکردندی بعد از ان
سوم روز بسیار آدمیان جمع شده ختم قل خواندند و بعض را یک یک مبلغ و بعض را هشت هشت
تنگه عنایت کردند باز روز چهارم جمیع درویشان آستان را یک یک دستار و لنگی قیمتی انعام
کردند ذکر وصیت آن حضرت که پیش از وصال شش و نه روز اطلاع نقل خود فرمودند
بدانکه آن درویش بتاریخ پانزدهم ماه محرم الحرام روز دوشنبه بوقت چاشت صاحبزاده
محمد دین صاحب را نزد خود طلبیدند و دیگر یاران آستان را از حجره مبارک بیرون رخصت
و صاحبزاده صاحب را پیش خود بنشانده فرمود ای فرزند ارجمند واضح باد که حالات دنیا
گوناگون در پیش می آیند چنانچه احوال جد صاحب در چند وقت تصرف و ملکیت بود و
مال مویشی نیز بسیار داشتند و همین طور حضرت والد بزرگوار من فراخ حال بودند
بعد از ان چون بحضرت خواجه توسوی بیعت کردم اسباب ظاهری روز بروز کمتر گردید
چنانچه گاهی نان یافتمی و گاهی تا هفت هفت روز بفاقه بگذرانیدمی اما پیش کسی راز
گرسنگی اظهار نساختم و الحال بفضل ایزد متعال همه اشیای دنیا و چند هزار نقد نزد من موجود
اند بتوانم که اراضی و اسباب دنیا بسازم اما مارا باین دنیای فانی محبت نیست مگر با دو چیز که ورثه
پیران ماست دوست میدارم یکی حب درویشان دوم اطاعت شیخ پس این هر دو تا الحال
بفضل ایزد متعال بخوبی انجام رسید و دیگر واضح باد که چون حضرت خواجه توسوی بحق اتصال
شدند چند هزار روپیه قرضه بابت تصرف درویشان باقی ماند و شکر آن خدا تعالی که همه آن
قرضه محفوظ ساخت و چند هزار روپیه از تصرف درویشان و مهمانان باقی مانده است باید که این
مبلغات فیما بین هر سه برادران تقسیم کنید و چند نقد برای درویشان و مهمانان تصرف کنید
و نیز بر چهار چیز استقامت باید کرد توکل و تسلیم و صبر و قناعت در این اثنا صاحبزاده
محمد دین عرض داشت که باین مبلغات و جایدات ظاهری حاجت نیست اصل نعمت که

از پیران کبار سینه بسینه رسیده است عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین فرمودای فرزند
این ترکهٔ من دیگران هم خداتعالی ترا عنایت فرماید و نیز مولوی معظم دین صاحب عرض
داشت اگر از روی مهربانی در تقسیم ترکه مذکور توقف نمایند تا صاحبزاده صاحب از رسهٔ
شریف مراجعت نموده حسب الامر ایشان تقسیم ترکه و دیگر آنچه فرمایند بجا آرند باز صاحبزاده
عرضداشت که ما میخواهیم که عمر ایشان تا چهل سال دیگر باشد خواجه شمس العارفین قدری
سکوت کرده فرمودای فرزند اعتبار نیست که عمرم تا چهل روز باشد زیرا که بجناب خدای
تعالی دعا خواسته ام که عمر من موافق عمر خواجه توسوی باشد پس معلوم شود که عمر من بانجام
رسید که بهمین ماه صفر وصال مولانا و مرشدنا واقع شده چون این سخن دل حزین
صاحبزاده بشنید باواز ها ها بگریست خواجه صاحب فرمودای فرزند ارجمند با تو چندین
راز اظهار کردن مطلوب داشتم اما حوصله تو تنگ می نماید که بدین گفتگو از تن بیرون آمدی
و آه و گریه ساختی و این گفتگو بطریق نصیحت بیان کردم که زندگی دنیا اعتبار ندارد چرا که
بحکم کل نفس ذائقة الموت شربت مرگ هر کس خواهد چشید باز خواجه شمس العارفین
فرمودای فرزند این چند سخنان وصیت برای این گفتم که حیف بران مردی که بوقت وصال
از یار حقیقی روی گردانیده با دوستان و فرزندان مشغول باشد و باموال و اولاد وصیت
نماید باز فرمودای فرزند مال و اولاد از مایش ست که خدا تعالی فرمود انما اموالکم
واولادکم فتنه باز فرمودای فرزند اگر بمستحبات قادر نباشی بفرائض ضرور لیعنی ضرور
مشغول باشی تا سعادت دارین بیابی باز فرمودای فرزند بخدمت حضرت الله بخش سجاده
نشین توسوی رفتن تو ضروریست باید رفت صاحبزاده عرض داشت که آنچه
فرمود قبول دارم اما از این سخنان دلم حزین غمگین و پریشانم فرمود خیر بدین سخنان عبث با
مدار کار خدای ست بهمطوری که خواهد بکند بعد ازان محبوب صاحب زادهٔ فضل
الدین صاحب روی آورده فرمود جانب سه شریف رفتن مرضی تو چه کیست عرضداشت

مرضی من مرضی ایشان نشست بین حضرت صاحب بشفقت و مهربانی بازو خود برگردن صاحب زاده نهاده فرمود مرضی ما آنست که تو نیز دمن می باشی بعد ازان صاحبزاده محمد دین را جانب توسه شریف رخصت کرده فرمود حال ما کر دیده و لسته بزودی واپس بیائی دبرین وعده قرار نموده صاحبزاده صاحب جانب توسه شریف رفتند چون ازانجا رخصت آمده بتاریخ بست یکم ماه صفر آمدند خواجه شمس العارفین بعارضه تب نهایت لاچار بودند چند سخنان بصاحبزاده ارشاد کرد و بتاریخ بست چهارم ماه صفر ۱۳۰۰ھ روز جمعه وقت سحر جان شیرین بحق تسلیم کردند اللهم اغفرلنا وارحمنا وانت خیر الراحمین

الحمد لله که این ملفوظات مخزن حسنات قدوة السالکین والعارفین زبدة المفسرین والمحدثین مقبول بارگاه رب العالمین شیخ شمس الحق والدین چشتی سیالوی موسوم مرآة العاشقین تالیف شریف امیدوار رحمت مزید سید محمد سعید برای استفاده خاص وعام بتصحیح و تنقیح تام عالم علوم فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول حاجی حرمین شریفین حافظ قاری مولوی منتظم دین صاحب مولوی سلمه الله تعالی وجناب فیض مآب مجمع الفضائل مرجع الفواضل حافظ قاری مولوی احمد صاحب نوشهروی سلمه الله الباری بتاریخ ۱۳ ذیقعده ۱۳۰۸ھ الهجری المقدس در مطبع مصطفائی واقع لاهور مطبوع گردید فقط

الحمد لله اولاً واخراً والصلوٰة علی حبیبه ظاهراً وباطناً ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بجاه نبیك المصطفی و رسولك المرتضی شفیع المذنبین امام المتقین وخیر خلقه اجمعین آمین یا رب العلمین

مهر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه

بیت مندرجه مهر حضرت صاحب سیالوی

نور محمدی بسلیمان ظهور یافت ۔ زان نور شمس دین بدو عالم مفیض گشت

نور محمدی بسلیمان ظهور یافت زان نور شمس دین بدو عالم مفیض گشت

مہر صاحبزادہ صاحب محمد دین سجادہ نشین خواجہ سیالوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

مصراع مندرجہ مہر طالب (ز نور شمس سلیمان عیان محمد دین ۱۲۹۱) زادہ صاحب سیالوی رح

ز نور شمس سلیمان عیان محمد دین

اشتہار

واضح باد کہ این ملفوظات مخزن حسنات تبوجہات سعدن کاتب حضرت مولانا شمس الحق والدین مطبوع کنانیدہ شد الحال بخدمت برادران دینی و قارو دوستان ما مدا معروض رای فیض انجلای میگردانم چندانکہ مناقبات و کرامات آنحضرت باشد بزبان فارسی یا اردو تحریر نمودہ جانب این دعاگو در ضلع لاہور ڈاکخانہ شاہدرہ موضع بیرتہ بنام سید محمد سعید ارسال فرمایند تا انشاء اللہ تعالیٰ حسب خواہش بعض دوستان نیز رسالہ مناقب شمسیہ تالیف نمودہ مطبوع کنانیدہ شود وما علینا الا البلاغ المبین والحمد للہ رب العلمین

قطعہ تاریخ وصال حضرت ذوالکمال خواجہ پیر سیال نور اللہ مرقدہ المتعال از نتائج طبع مفتی غلام سرور لاہوری سلمہ اللہ المتعال

دریغا صد دریغا صد دریغا	کہ شمس الدین امام عارفین رفت	ہزار افسوس کاین مہر جہان تاب
باوج عرش از فرش زمین رفت	چو سرور جست تاریخش ز ہاتف	بگفتا شمس اوج علم و دین رفت

ایضاً قطعہ تاریخ از مولوی غلام فرید صاحب لاہوری مرزنگوی

در گلستان خاندان چشت	ہمچو گل بود خواجہ شمس الدین
گفت سالش فرید خیاسے	صلم کل بود خواجہ شمس الدین ۱۳۰۰

ایضاً از مولوی غلام یاسین صاحب لاہوری

آفتاب فیض شمس دین حق	چون ندا سے از جہی نفس شنفت
روز جمعہ بست و چارم از صفر	روے خود در مغرب مرقد نہفت

بہر تاریخش چو یاسین فکر کرد	سال وصلش عقل شمع فیض گفت ۱۳۰۰

ایضاً از مولوی غلام یاسین صاحب

آن شمع جہان یقین مشتاق وصل حق چو شد	بست و چارم از صفر زد از جہان بیرون قدم
کردم چو فکر سال وصالش بصد سر یا اینہمہ	از رحلتش علم و عمل حلم و ورع فضل و کرم ۱۳۰۰

ایضاً از حکیم زادہ رحیم بخش صاحب لاہور کے ڈھولنوالوی

پیر کامل مرشد من شمس دین	گشت سوی خلد با این رونق فروز
بست چارم از صفر تاریخ بود	آتش ہجران بسینہ ہا دسوز
دفن چون کردند زیر زمین	بود یوم الجمعہ روزے نیک روز
بہر سال انتقالش بخش گفت	شاہ شمس الدین واصل شد ہنوز ۱۳۰۰

ایضاً قطعہ

محمد شمس دین بُد خسر من نور	ہمہ عالم از او در خوشہ چینی
چو تاریخ وصال آن شیخ جستم	خرد گفتہ چراغے بود دینی ۱۳۰۰

ایضاً ابیات تاریخ آنحضرت

صد دریغ و صد دریغ و صد دریغ	گشت پنہان شمس عالم زیر میغ
آصف وقت سلیمان زمان	گشت زین دار الفنا دامن کشان
چشمۂ فیض الٰہی بد روان	گشت از دست قضا یکسر نہان
با قضاء حق چو جائے چارہ نیست	جز شکیب و صبر کس غمخوارہ نیست
روز جمعہ بست چارم صفر بود	کاندران روز وصالش رو نمود
از تفہم تاریخ وصلش باز گفت	پیشوای چشتیان در درج رفت ۱۳۰۰

ایضاً ابیات تاریخ آنحضرت

بود شمس الدین عارف باکمال — خوب شیرین خوب صورت خوش خصال

پیشوائے خلق صوفی باصفا — تابع شرع محمد مصطفیٰ

شب جمعہ در بست چارم مہ صفر — بست زین دار فنا رخت سفر

سالہا تاریخ آن فخر قندہ ظل — گفت ہاتف نیک خصلت زندہ دل

سالہا تاریخ آن ثابت یقین — گفت ہاتف فیض ملک نور دین

سالہا تاریخ آن نور الہدیٰ — بود سید عاشق صادق خدا

ایضاً الفاظ تاریخی

وہ وہ شمس شرع رسول — واہ واہ غریب نواز — وہ وہ خوب سیر

رہنما بود شریعت — مہر شریعت محمدیہ — نیک خصلت حلیم بود

محب پیغمبر بدل — شیخ بلند قدر — نور شریعت — شمع فیض

ایضاً نظم تاریخ وصال آنحضرت

آن شمس دین محمد کہ چو یکتائے عہد بود — کز قاف تا بقاف عیان شد جمال او

ذاتش سہیل بود کہ براوج نہد نافت — تسکین عالمے ز شعاع کمال او

آن ذات بے مثال کہ در پردہ جا بداشت — بحیز ظہور کرد بہ نام و مثال او

شاہی غریب پرور عاجز نواز بود — خلق عظیم داشت چہ گویم خصال او

عمر شمس یگانہ بود تو لدچہ اخترے — شمس منیر کشور دین بیلئے وصال او

ایضاً ابیات تاریخ وصال خواجہ سیال

چراغ خاندان چشتیاں بود — مہ تابان و خورشید جہان بود

پئے سن وصال آں ذات حق بود — خرد گفتہ کہ مختار جہان گو

ازو پرسان شدم چون من دگر بار   بگفتا زہ ولے مغرب پاہی یا
سوم بارہ چو زو کردم تقاضا   بگفتا کاشف راز خفیا
چہارم بار با من کرد ارشاد   کہ زیبا می دہے باغ ارم باد
بہ پنجم بار چون سائل شدم زو   بگفتا گنجشا فیض ہدی گو

ایضاً قطعہ تاریخ

چو آن شمس شد عالم افروز   نہان گشت از جہان با امر معبود
چو پرسیدند از سال وصالش   بگفتم مہ جہان خورشید دین بود

ایضاً قطعہ تاریخ

اندرین سال خواجہ کرد وصال   شاہ دین مہ مثال بے ہمال
بست چارم صفر بروز جمعہ   نور اللہ مرقدہ المتعال

ایضاً

چو شمس الدین ہدایت عالم افروز   بمغرب گور رفت از امر معبود
ز شام فرقتش شد تیرہ دنیا   رہ مقصود ہر یک گشت مفقود
چو تاریخ غروبش جستم از عقل   بگفتا مہ کہ ہم خورشید دین بود

قطعہ تاریخ مطبوعہ کتاب ہذا از رحیم بخش لاہوری دہنوالوی

ہزار شکر کہ یہ کلام فیض انجام   مرآۃ العاشقین چھپی عجیب و غریب
سخن جو بولے حیاتی مین شیخ شمس الدین   لکھے ہین انہین محمد سعید با ترتیب
خدا کے بندونکی چھپائی ہے یہی کلام   ازل سے یار ہوی ہین جسکے نصیب
نظر سے دیکھنا چاہین تو عاشقونکا طریق   خرید انکو مطالعہ مین کرین میرے حبیب

کتاب چھپ چکی سارے بخش یہ تاریخ
لکھی ہے مرآۃ العاشقین عجیب

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الفاظ تاریخی	اعراس حضرات چشتیان اہل بہشت رضی اللہ تعالیٰ عنہم وافاض علینا من برکاتہم		
		شہر محرم	نمبر
پاک آمد بدنیا پاک رفت ۲۴ / ۲۳	۱	عرس حضرت عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
زاہد شہاب الدین ۶۳۲	۱	عرس حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی رضی اللہ عنہ	۲
زبدۂ اصفیا ۲۰۰	۲	عرس حضرت خواجہ معروف کرخی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
ہادی ملک ۱۱۰	۴	عرس حضرت خواجہ حسن بصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
فردوسی فرید وحید ۶۷۰	۵	عرس حضرت خواجہ فرید الدین اجودھنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
حبیب ازل ۶۰	۱۰	عرس حضرت امام الشہداء شہید کربلا امام حسین علیہ السلام	۶
مہربان ۲۹۸	۱۴	عرس حضرت خواجہ علاؤ الدین مرعی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷
عابد زاہد ۹۴	۱۹	عرس حضرت امام زین العابدین علیہ السلام	۸
		شہر صفر ختم اللہ بالخیر والظفر	نمبر
قطب حق فرید سلیمان زماں دام ۱۲۶۷	۷	عرس حضرت خواجہ تونسوی محمد سلیمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
	۲۲	عرس حضرت شیخ زاجن رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
وہ وہ شمس شرع رسول ۱۳۰۰	۲۴	عرس حضرت شیخ شمس الدین سیالوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
	۲۶	عرس حضرت شیخ علم الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
امام عبد واحد ۱۷۷	۲۷	عرس حضرت خواجہ عبد الواحد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
عاشق سخی ۱۱۰۱	۲۸	عرس حضرت شیخ یحییٰ المدنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۶
		شہر ربیع الاول	

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وفات
۱	عرس حضرت محمد المصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم	۱۲	گذشتا ز ہو سال ترحیلش عیاں
۲	عرس حضرت فضیل ابن عیاض رضی اللہ تعالے عنہ	۳	۱۸۷ سید قطاب
۳	عرس حضرت خواجہ حسن عسکری رضے اللہ تعالی عنہ	۴	۲۶۰ امام مقبول
۴	عرس حضرت امام حسن علیہ السلام	۱۱	۵۰ محب
۵	عرس حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی رضے اللہ تعالے عنہ	۱۴	۶۳۴ قطب الدین مقدس قطب
۶	عرس حضرت خواجہ کلیم اللہ جہان آبادی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۲	۱۱۴۲ شیخ کبیر
۷	عرس حضرت خواجہ شیخ محمد رضی اللہ تعالے عنہ	۲۹	۱۰۴۲ شیخ اسلام

شہر ربیع الآخر

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وفات
۱	عرس حضرت خواجہ ابو اسحاق شامی چشتی رضی اللہ تعالے عنہ	۴	۳۲۹ قطب الواصلین
۲	عرس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضے اللہ تعالے عنہ	۱۷	۵۶۲ ماہ عالم قطب بانے
۳	عرس حضرت خواجہ نظام الدین بداؤنی رضی اللہ تعالی عنہ	۱۸	۷۲۵ سرور حق قطب الہدا
۴	عرس حضرت خواجہ ناصر الدین ابی یوسف رضی اللہ تعالی عنہ	۲۸	۴۵۹ عارف حق

شہر جمادی الاول

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وفات
۱	عرس حضرت شیخ سراج الحق والدین رضی اللہ تعالی عنہ	۲۱	۷۶۲ صاحب کرامت
۲	عرس حضرت خواجہ ابراہیم ادہم رضی اللہ تعالے عنہ	۲۶	۲۸۲ قطب حق
۳	عرس حضرت امام محمد نقی علیہ السلام	۳۰	۲۵۲ محب علی امام ہدا

شہر جمادی الآخر

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وفات
۱	عرس حضرت خواجہ ابی محمد چشتی رضی اللہ تعالی عنہ	۱	۴۱۱ محمد پیشوا
۲	عرس حضرت خواجہ ابی احمد چشتی رضی اللہ تعالی عنہ	۱	۳۵۵ ولی میر جہان
۳	عرس حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ	۲۲	۱۳ ازا حمد شد سال ترحیلش عیاں
۴	عرس حضرت شیخ محمد جلیل معروف شیخ صاحب سیالوی رضے اللہ تعالے عنہ	۲۵	۱۲۹۳ شیخ جلیل بکرم بود

۵	عرس حضرت خواجہ مولانا فخر الحق والدین رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۲۷	۱۱۹۹ محبوب فخر السلفین
رجب	شہر رجب المبارک		
۱	عرس حضرت خواجہ مودود چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	۵۲۷ صاحب مودود والی پیشوا
۲	عرس حضرت خواجہ معین الحق والدین رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۶	۶۳۳ آفتاب ہند
۳	عرس حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام	۶	۱۸۶ سید ولی احمد
۴	عرس حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۱۳	۶۱۲ حاجی شریف
۵	عرس حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام	۱۵	۱۴۸ حق طلب
۶	عرس حضرت امام اعظم رضے اللہ تعالے عنہ	۱۵	۱۵۰ طالب حق
۷	عرس حضرت شیخ احمد معروف بمیاں جی رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۲۶	
۸	عرس حضرت شیخ نصیر الدین ابن شیخ مجد الدین رضی اللہ عنہ	۲۷	
شعبان	شہر شعبان		
۱	عرس حضرت ابو الفتح رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۱۶	
رمضان	شہر رمضان المبارک		
۱	عرس حضرت خواجہ سری سقطی رضے اللہ تعالیٰ عنہ	۲	۲۵۰ ۲۵۰ پیر ابدال قطب الحق
۲	عرس حضرت خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۱۸	۷۵۷ سر ربانی وی مسعود
۳	عرس حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ	۲۱	زاہد پاک
۴	عرس حضرت امام موسےٰ رضی علیہ السلام	۲۱	۲۰۳ قطب زمن
۵	عرس حضرت شیخ محمد علی لکھڈوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۹	۱۲۵۳
شوال	شہر شوال		
۱	عرس حضرت خواجہ عثمان ہرونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵	۶۱۷ تاج الاصفیا

۲	عرس حضرت خواجہ ہبیرۃ البصری رضی اللہ تعالی عنہ	۷	۲۸۷ کامل امین الدین
۳	عرس حضرت خواجہ امیر خسرو رضی اللہ تعالی عنہ	۱۸	۷۲۵ اشرف الاقطاب
۴	عرس حضرت خواجہ مجد الدین بن شیخ سراج الدین رضی اللہ عنہ	۲۲	
۵	عرس حضرت خواجہ حذیفہ المرعشی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۵	۷۶ پیر دلہا
	شہر ذی القعدہ		
۱	عرس حضرت خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی رضی اللہ عنہ	۱۲	۱۱۴۲ شیخ العالمین
۲	عرس حضرت شیخ ابو الفتح گیسو دراز رضی اللہ تعالی عنہ	۱۶	۸۲۵ بادشاہ اتقیا
۳	عرس حضرت شیخ کمال الدین رضی اللہ تعالی عنہ	۲۰	۷۵۶ متقی اہل یقین
۴	عرس حضرت شیخ حسن محمد احمد آبادی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۸	۹۸۰ ندا شد محمد حسن حق پرست
	شہر ذی الحجہ		
۱	عرس حضرت خواجہ نور محمد مہاروی رضی اللہ تعالی عنہ	۳	۱۲۰۵ شیخ واقف حق
۲	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	۶	۲۲۰ زاہد صدیق
۳	عرس حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالی	۱۸	۳۵ حبیب احد
۴	عرس حضرت جمال الدین معروف شیخ جمن رضی اللہ عنہ	۲۰	
۵	عرس حضرت شیخ شبلی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۷	۳۳۴ صدیق مکمل

تمام شد اعراس پیران چشت اہل بہشت رضی اللہ تعالی عنہم

بیت

چند روز این نسخہ را مالک سعید فی الوقت است — ورنہ ملک و مالکان مملوک ذات کبریاست

تبعا شاہ مسعود گیلانی عفی عنہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حمد سب لائق ہے ذات کبریا کیو اسطے — نعت شایان ہے رسول مجتبیٰ کیو اسطے

بعد حمد و نعت کے صلوٰۃ بھیجون دمبدم — آل اور اصحاب و احمد مصطفیٰ کیو اسطے

دی مجھے اپنی محبت یا رؤف المومنین — سید الابرار ختم الانبیا کے واسطے

یا الٰہی دے مجھی شوق وصال احمدی — ہم طفیل انبیا اور اولیا کے واسطے

التجا کرتا ہون تجھ سے یا علی العالمین — دی لقا مجکو علی المرتضیٰ کیو اسطے

افعال حسنہ دے مجھی اور قول ہون با صفا — شہ حسن بصری امام اولیا کیو اسطے

کھولدی اسرار وحدت یا وحید الواحدین — شیخ عبد الواحد پیر ہدا کیو اسطے

فضل کر مجھ پر تو یا اکرم الاکرمین — شہ فضیل ابن عیاض اہل حیا کیو اسطے

ہب لنا ملکا کبیرا یا ملیک المالکین — خواجہ ابراہیم ادہم با صفا کیو اسطے

تو لاسدیدا دے مجھی تو یا حفیظ الحافظین — شہ سدید الدین زاہد بے ریا کیو اسطے

امن دے مجکو الٰہی دین و دنیا مین مدام — شہ امین الدین امین اولیا کیو اسطے

شاد کر مجکو الٰہی غم زدہ ہون بینوا — خواجہ ممشاد ہادی رہنما کیو اسطے

نفس شیطان سے پناہ دے یا قدیر القادرین — شیخ بو اسحاق شامی چشتیا کیو اسطے

کر عطا مجکو الٰہی درجۂ ابدال و قطب — خواجہ ابدال احمد چشتیا کیو اسطے

یا الٰہی دور کر مجھسے غم دنیا و دین — از طفیل بو محمد پیشوا کے واسطے

حوض کوثر دی مجھی اور قرب ختم الانبیا — از طفیل یوسف بدر الدجا کیو اسطے

دور کر مجھسے الٰہی غم الم روز جزا — حضرت مودود صاحب چشتیا کیو اسطے

حج اکبر کی شرافت دی مجھی میری خدا — خواجہ حاجی شریف مجتبیٰ کیو اسطے

اعطنی الدنیا حلالا یا رزاق المتقین — شیخ عثمان ہرونی صاحب سخا کیو اسطے

کر معین دل اسکے ذکر مین قلبی یا معین — شہ معین الدین معین اصفیا کیو اسطے

یا الٰہی کر مجھے اقطاب اپنوں مین قبول
فرد یکتا کر مجھے تو یا الٰہ العالمین
یا الٰہی کر مجھے محبوب اپنا بے ریا
کھولدے مشکل میری تو یا نصیر الناصرین
یا الٰہی کر کمال اپنے سی مجھ کو بھی کمال
روشنی دے دل میرے کو یا رشید المرشدین
ہب لنا علماً عظیماً یا علیم العالمین
کر میری ملجاؤ ماوا یا الٰہ محمود مین
حسن سیرت دے مجھے اور صدق اخلاص و یقین
المدد اے خالق اور مالک ملک بقا
آرزو کرتا ہون تجھ سی غفور المذنبین
کر مدینے مین ٹکانا اے حکیم الحاکمین
یا الٰہی کر کلام اپنے سے مجھکو ہم کلام
رحم کر مجھ ناتوان پر یا رحیم الراحمین
فقر و محبت تجھسی چاہتا ہون الٰہی دمبدم
کر نگاہ مجھ حال پر تو یا نظیر الناظرین
انت مولانا انت ہادی انت غفار الذنوب
کر تو رد شر سن دلبر سے کو یا الٰہ العالمین
حب جاہ و مال و بخل و حسد اور حرص طعام
اور ریا و کبر و عجب و غضب حرص کلام
صبر و توبہ شکر نعمت دے اور خوف و رجا

شیخ قطب الدین قطب الاتقیا کیواسطے
شہ فرید الدین زہد الانبیا کیواسطے
شہ نظام الدین نظام اولیا کیواسطے
شہ نصیر الدین چراغ اولیا کیواسطے
شہ کمال الدین کمال اتقیا کیواسطے
شہ سراج الدین سراج باصفا کیواسطے
شیخ علم الدین عالم بے ریا کیواسطے
خواجہ محمود راجن اولیا کے واسطے
شہ جمال الدین جمال باصفا کیواسطے
شہ زمن حسن محمد ماہ لقا کیواسطے
بخش محشر مین محمد رہنما کیواسطے
حضرت یحیی مدنی مقتدا کے واسطے
شہ کلیم اللہ کلیم کبریا کیواسطے
شہ نظام الدین ثانی مقتدا کیواسطے
شیخ فخر الدین فخر الاصفیا کیواسطے
خواجہ نور محمد رہنما کیواسطے
بخش مجکو شاہ سلیمان مقتدا کیواسطے
شیخ شمس الدین شمس اولیا کیواسطے
دور کر ہر ایک کو سب انبیا کیواسطے
دین مین رکھ سب جملہ اولیا کیواسطے
کر عطا مجکو شہید کربلا کیواسطے

جب ہمو لیے خلق خلاص رضا ہون قضا	بخش ان سب کو امام با صفا کیو اسطے
یا الٰہی ہو دعا میری طرف سے بالسلام	خدمت مین جلد اولیا اور چشتیا کیو اسطے
الحمد للہ کہ ہوا مرقوم یہ شجرہ تمام	خادمان خواجگان چشتیا کیو اسطے
محمد سعید حامد اکا یا الٰہ العالمین	خاتمہ بالخیر کر کل اولیا کیو اسطے

تمت

تمام شد سلسلہ چشتیہ نظامیہ بتاریخ ۲۴ ماہ ذی قعدہ ۱۳۰۲ تحریر یافت

بعض غزلیات عجیبہ کہ بحضور حضرت مولانا خواجہ شمس العارفین گفتہ شدند

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ز بشر خوانمت ای دوست یہ مورد پری	این ہمہ بر تو حجابست تو چیزے دگری
نور پاکے و فسانست حدیث گل و آب	محض لطفے و بہانہ است لباس بشری
در مرآت صور ناظر و منظور توئے	وحدت ذات تو از و ہم دوئی ہست بری
ہیچ صورت نتواند کہ کند بند ترا	در صور ظاہرے اما ز اسیر صور ے
عمر خوانمت آن دم کہ عیان می آئے	جان ہمے خوانمت آندم کہ نہان میگذری
واگو از دیدۂ عشاق تو با سئے ناظر	چیست جامی کہ کند دعوئی صاحب نظری

مولود حسن

تا جلوہ کرد حسن کمال محمدی	پر نور شد جہان ز جمال محمدے
آن ذات بے مثال کہ پنہان بپردہ بود	بے پردہ شد عیان بمثال محمدے
مرغ دلم کہ طائر قدس آشیانہ بود	شد دام دانہ اش خط و خال محمدیا
نقش و نگار ہر دو جہانش ز یاد رفت	آن دل کہ بست نقش خیال محمدے
ہرگز منیر این دل غم دیدہ حسن	تا زندہ شد ز ذوق وصال محمدے

ایضاً مولود حسن

ای که شرح والضحیٰ آمد جمالِ روی تو	تحفۂ واللیل وصفِ زلفِ عنبر بوی تو
سین و دندانِ تو از یٰسین نشانی میدہد	سوئی قسم دار و حلقۂ گیسوی تو
نسخۂ فیہ شفاء شہد گفتارِ خوش است	آیۂ یحیی العظام آمد لبِ دلجوی تو
ای دو چشمت سرمۂ ناک از کحل مازاغ البصر	قابَ قوسین است رمزِ گوشۂ ابروی تو
قبلۂ دلہا کعبۂ جان یا رسول اللہ توئی	سجدۂ مسکین حسن ہر لحظہ با داسوی تو

مولود شمس تبریز

یا رسول اللہ حبیبِ خالقِ یکتا توئی	برگزیدہ ذو الجلالِ پاک بے ہمتا توئی
نازنینِ حضرتِ حق صدر بدر کائنات	نورِ چشمِ انبیا چشم چراغ ما توئی
در شبِ معراج بودی جبرئیل اندر رکاب	پا نہادہ بر سریری گنبدِ خضرا توئی
یا رسول اللہ تو دانی امتانت عاجزاند	عاجزان را رہنمائی بی سر و سامان توئی
شمس تبریزی چہ داند نعتِ پیغمبر	مصطفےٰ و مجتبیٰ و سیدِ اعلیٰ توئی

ایضاً غزل در توحید

من ذاتِ بحتِ مطلقم ہم وصف ہم اسما استم	ہم نقش و موج و قطرہ ام ہم جوی ہم دریا استم
اول منم آخر منم ظاہر منم باطن منم	غایب منم حاضر منم یکتاے و یکتا استم
وحدت منم کثرت منم معنی منم صورت منم	ہم نور و ہم ظلمت منم پنہان منم پیدا استم
ساکن منم سایر منم بے بال و پر طایر منم	در دورہا دایر منم چون قطب پا بر جا استم
علوی منم سفلی منم ہم دین و ہم عقبی منم	بحث منم دعوی منم عینِ ہمہ اشیا استم
عالم منم آدم منم ہم شادی و ہم غم منم	ہم درد ہم مرہم منم ہم لا و ہم الا استم
جنی منم انسی منم ہم عرش ہم کرسی منم	ہم عالمِ قدسی منم نورِ جہان آرا استم
عالم منم جاہل منم ہم عارف و واصل منم	مرشد منم کامل منم ہم مونس و تنہا استم

ہم ترک و ہم ایقان منم ہم منع و ہم حسان منم
ہم کفر و ہم ایمان منم ہم مؤمن و ترسا ستم

بیجا و در ہر جا منم در ہر دلِ دانا منم
در دیدہ ہا بینا منم در ہر زبان گویا ستم

ہم زاہد ہم بی شور و شر ہم عاشقِ بے پا و سر
ہم از اسیرے بے خبر ہم رند نا پر وا ستم

ایضاً غزل در توحید

ز شوقِ روے جانان آن چنانم
کہ سر از پا و پا از سر ندانم

چنان مستغرقم در بحرِ وحدت
کہ از کثرت نشانے نیز دانم

چو از خود فانی و باقی باویم
ازان ہم جسم ہم جان و جہانم

سوا الیہ عناصر غیر ما نیست
حقیقت ہم زمین و آسمانم

نمودِ ما بود بود دو عالم
گہے پیدا و دیگر دم نہانم

گہی در صورتِ قہرے گہے لطف
گہے کافر گہے مؤمن ازانم

گہی آزادہ از ہر قید گاہے
اسیرے گہ چنین و گہ چنانم

غزل اسیر

شد بنقشِ موج دریا عیان
آنچہ در عالم تو میخواہی منم

چون ظہورِ جملہ اسما ماست
مظہرِ اوصافِ رحمانی منم

ہر دو عالم شد بہستی ما عیان
اصلِ ہر پیدا و پنہانی منم

نیست عالم در حقیقت جز طلسم
گنجِ بے پایان اگر دانی منم

غزل جامی در توحید

ساریست سرِّ عشق در اعیان علی الدوام
کالروح فی الزجاجۃ و شمس فی الغمام

کس را چو تاب سطوتِ دیدار خود ندید
در پردہ سوی اہل نظر میکند خرام

ممکن ز تنگنائی عدم ناکشیدہ رخت
واجب بجلوہ گاہِ عیان نانہادہ گام

در حیرتم کہ این ہمہ نقشِ غریب چیست
بر لوحِ صورت آمدہ مشہورِ خاص و عام

هر یک انجمنی لیک ز مرآت آن دگر | بر ذات مقتضی جلوهٔ احکام خویش گام
باده نهان و جام نهان آمده پدید | در جام عکس باده و در باده رنگ جام
قومی بگفت‌گوی که آغاز ما چه بود | جمعی بجست‌جوی که انجام ما کدام
جامی معاد و مبدأ ما وحدتست و بس | ما در میانه کثرت موهوم والسلام

غزل جامی در توحید

آن کان چنین بود نه بود از جهان نشان | الآن ما تغیر عما علیه کان
اعداد کون کثرت صورت نمای اوست | فلکا واحد متجلی بکل شان
هرچند در نهاد عیان نیست غیر او | فی حد ذاته نه عیانست و نه نهان
نوریست محض کرده باوصاف خود ظهور | نام تنوعات ظهورش بود جهان
دانا بهر بصیرت بینا بهر بصیر | گویا بهر زبان و توانا بهر توان
جامی کشیده دار زبان را که سر عشق | رمزیست کس مگو حدیثش اکمان

غزل جامی در توحید

ای جاودان بصورت اعیان بر آمده | گاهی نبوده ظاهر و گه مظهر آمده
از روی ذات ظاهر مظهر یکیست لیک | در حکم عقل این دگر آن دیگر آمده
بی صورتست عشق ولی عشق صورتش | غالب شده بکسوت صورت بر آمده
یعنی که عاشقانست بهر صورتی که هست | در چشم منکران چه عجم از منکر آمده
در موطن ظهور و بطون نیست غیر او | هرچند کز ظهور و بطون برتر آمده
گاهش کشیده جاذبهٔ عاشقی عنان | با داغ عاشقان بلا پرور آمده
گاهش گرفته جلوهٔ معشوقی آستین | بر شکل دلبران پری پیکر آمده
یکجا نشسته بر سر صدر جلال و جاه | واز جمله سروران جهان بر سر آمده
یکجا فکنده خرقهٔ فقر و فنا بدوش | محتاج وار حلقه زنان بر در آمده

هر جا پی نظاره ستاده است منتظر — منظور هم خود است که منظر بر آمده

بنموده روی مهوشی از بهر عاشقان — وانگه کشاده چشم و تماشا بر آمده

همراه وحی گشته و روح القدس شده — پیغام خود رسانده و پیغمبر آمده

بحریست متفق کزو اوصاف مختلف — باران و قطره و صدف و گوهر آمده

بیرون ز عشق و عاشق و معشوق هیچ نیست — این هر دو اسم مشتق از آن مصدر آمده

مشتق چو یک در دگری عین مصدر است — کاندر صفات ظاهر خود مظهر آمده

نشکفته است جز گل وحدت بباغ عشق — هر چند گاه اصفر و گه احمر آمده

جامی ندید رنگ از آن گل عجب مدار — کز غم کبود خرقه چو نیلوفر آمده

غزل دیگر جامی علیه الرحمة در توحید

هر جا که کنم خانه هم خانه ترا یابم — هرگز نه روم جایی کانجا نه ترا یابم

گه خواب کنم در خانه گه بر روم تنها — در خواب ترا بینم در خانه ترا یابم

در بزم قدح نوشان در چشم وفا کوشان — معشوق ترا دانم جانانه ترا یابم

در صحبت هر جمعی کافروخته شد شمعی — گرد سر آن گردان پروانه ترا یابم

گر جانب میخانه آیم پی پیمانه — در دست می آشامان پیمانه ترا یابم

از سر بکشم خرقه در بحر شوم غرقه — در هر صدف پنهان دردانه ترا یابم

از خود بگسل جامی پیزن در گمنامی — کاندر تتق وحدت بیگانه ترا یابم

غزل نیاز در توحید

من پاکباز عشقم ذوق فنا چشیده — آهوی دشت هویم از ماسوی رمیده

من نور ذات حقم ای صاحب بصیرت — در صورتم اگرچه از خاک آفریده

در صورتم نظر کن اندر مرقع خلق — نقاش دست قدرت تصویر برکشیده

روح الهی ام من جان خدایی ام من — از صنعت عجیبه در آب و گل دمیده

من جلوه گاه ذاتم هم مظهر صفاتم	هم اصل کائناتم از نور مش آفریده
هر یک ز هاسوی ها همه مارا حجاب دارد	دیدم بروی جانان هر پرده ها بریده
قول نیاز بشنو یعنی ز خود برون شو	چون از خودی برآیی باشی خدا رسیده

غزل دیگر در توحید

عکس رخ یار در آئینه جان نمود	نیک دیدیم که عکس تو همان عین تو بود
دل بها باختیم ده و بیاش و حضور	روز خود گم شو بنشین که همین است درود
عاشقان را که بود قبله جمال جانان	نبود هیچ نماز بجز از ترک وجود
ساقی عشق بیک جرعه چه مست افگند	من ندانم درین باده او مایه چه بود
هر کس سر باخت به میدان با این چنین	عاقبت گوئی سعادت ز میان او بربود

غزل احمد جام صاحب در توحید

ما شاهباز قدسیم از لامکان پریده	بهر شکار رسیدم در قالب آرمیده
اسرار کنت کنزاً بر لوح دل نوشته	در نامه عبادی اسمی قریب دیده
سیمرغ قاف قربیم از دام کون جسته	طاؤس باغ عرشیم از آشیان پریده
هر کس بچشم صورت ما را کجا شناسد	ما نور کردگاریم در آب و گل دمیده
احمد نیم که اویم از خود سخن چه گویم	در پیکریم نظر کن کز قدرت آفریده

غزل دیگر در توحید احمد جام

من عاشق بدنامم دیوانه و بدکارم	والله نبود عارم گر یار بود یارم
نی مؤمن نی مسلم نی کافر نی ملحد	نی مستم نه هشیارم دانم که چه دیندارم
گه در روضه رضوانم گه بلبل بستانم	گه رند گرشانم گه شمع شب تارم
من عاشق جانبازم معشوق سرافرازم	من ترک سر اندازم من دلبر عیارم
سیمرغ ز کوه قافم و ز مستی چنین لافم	شاهباز جهان گیرم پرواز جهان دارم

من دلبر نہانم بہ صورت انسانم — من قادر جبارم ستارم غفارم
احمد تو مخوان ما را جز حق تو مدان ما را — از مذہب پنداری بیزارم بیزارم

غزل جامی در توحید

خبر جانہاست نام دل ما — لا اعتبار اسمہ و ما اعلیٰ
نام او گنج نام او لاہوت — گنج پنہان و نام او پیدا
ہمہ اسما مظاہر ذات اند — ہمہ اشیا مظاہر اسما
لا اَرا فی الوجود الا ہو — محو شد نام غیر نقش سوی
ہستی مطلق ست وحدت صرف — این ہو این انت این انا
من و او تو چو از میان برخاست — سِیر وحدت شد از ہمہ یکتا
جان جامی ز نکتۂ وحدت — نشکید چو ماہی از دریا

غزل اسیر در توحید

وہو معکم زین معیت حق چہ خواست — یعنی واجب را ز ممکن جلوہ ہاست
گر نہ حسنش دائما در جلوہ ہاست — این نمود و بود عالم از کجاست
از تجلی جمال وحدت ست — در حقیقت این کہ کثرت را بقاست
ہستی عالم ہمہ ہستی اوست — بی بقاے حق جہان عین فناست
ہر چہ دارد نقش ہستے در جہان — ہر بہ آئینۂ وجہ خداست
حق و باطل آئینۂ یک دیگر اند — ہر دو در معنی ہم الا و لاست
گر بصورت غیر باشد یار ما — چون بمعنے بنگرے از عین ماست
ہر دو باہم ہمچو موج و بحر دان — در تو جام و بادہ گوئے ہم دو است
گل شئے ہالک دانی چہ گفت — ای اسیر دوست بی ما و شماست

غزل اوحد در عشق

اندران دردیکه درد دل بود درمان یافتم | در حجاب زلف جانا نور ایمان یافتم
جستجو کردم بسی در مدرسه لیکن ز عشق | این چنین اسرار اندر بزم رندان یافتم
سالها گشتم بسی در مسجد و در صومعه | مقصد دل هرچه بود از کوی جانان یافتم
کار من هر لحظه عشق ماه رویانست و بس | زانکه اندر روی ایشان حسن رحمن یافتم
چون گرفتم ساغری از دست پیر میکده | از شمول فیض او این سرستان یافتم
جز جمال دلبرم در چشم من ناید دگر | این سعادت تا و حدی از فضل سبحان یافتم

غزل خواجه حافظ

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را | بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت | کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را
فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب | چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را
جفا گفتی و خورسندم عفاک الله نکو گفتی | جواب تلخ می زیبد لب لعل شکرخا را
من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم | که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

تمام کاتب [illegible]

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

تمام شد غزلیات ۱۳ھ

فہرست مطالب مرآۃ العاشقین

شعر دعائیہ

الٰہی کن بعشق خویش رنگین
بحق شیخ شمس الحق والدین